

سوء ازدواج

— یا داستان —

وصلت اجباری

— تألیف —

آقا میرزا محمد خان — جودی

حق طبع و ترجمه این کتاب محفوظ است

اول اسفند ۱۳۰۵

قیمت ۶ قران

از انتشارات نمره (۴۰) کتابخانه اقبال جلوه خان شمس العماره

طهران

~~~~~  
مطبعه سعادت



سوء ازدواج

یا داستان

(وصلت اجباری) \*  
NATIONAL MUSLIM UNIVERSITY  
Book Depot  
DELHI - نگارش

آقا میرزا محمد خان - جو دی

از نشریات کتابخانه اقبال

ناشر - حسین اقبال

NATIONAL  
MUSLIM  
UNIVERSITY

\* حق طبع و ترجمه این کتاب محفوظ است \*

طهران - ۱۳۰۵

محل فروش کتابخانه اقبال

مطبعه (سعادت) طهران

## تذکر

### سوء ازدواج (یا) داستان وصلت اجباری

بقلم فاضل دانشمند آقامیرزا محمدخان جوادی رئیس محترم پست لنگرود  
است که مقام او مستغنی از توصیف میباشد - این رساله حقایق (سوء  
ازدواج) و مراتب تشکیل خانوادگی و مسائل مهمه بلکه مهمترین  
اطلاعات اجتماعی را با بهترین طرزی در طی فصول و حکایات شیرین و  
بیانات عالی شرح داده است نویسنده محترم دارای احساسات پاک و صمیمی  
و از تمام آثار قلمی ایشان يك ذوق ادبی و يك حس پاک ابرایت تراوش  
مینماید - این داستان و سرگذشت رقت آور در حدود سال (۱۳۲۸)  
هجری در گیلان واقع و از نقطه نظر اجتماعی و سوء تشکیل خانوادگی  
برشته تحریر کشیده شد -

بلی آنچه ما را از سعادت حسن تشکیلات خانوادگی باز داشته  
بالاخره درهای امید و نیک بختی را بروی ما بسته و ما را در پی  
برده سوء اخلاق دچار بدبختیهای گوناگون نموده است همانا عدم رعایت  
دستورهای عالییه صاحب شریعت نبوی (ص) و تعلیمات مقدسه سهل و سا  
دینان حق اسلامي است

که در نتیجه گرفتار بحرانهای مالی و وضعیات سوء اقتصادی  
و باز تنبیه نمی شویم - در خاتمه قرائت این رساله نفیس را بعموم قار  
توصیه و مطالعه این کتاب عالی را تأکید مینمایم

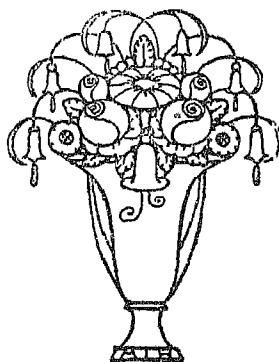
- سید حسین رمزی -

## مقدمه

سخن را به سپاس و ستایش کردگار داننده آغاز کرده و عرض مینماید: یکی از مصائب اجتماعی و دردهای بی پایان عمومی که بدبختانه باعادت بگربان است سوء جریان ناهل و تزویج میباشد - بر خلاف عقل و خرد و معمول ممالك متمدنه عالم که حقاً میبایستی در اطراف این امر مهم اساسی مطالعات عمیق بعمل آید ما آن را مانند سایر قضایای عادی و سطحی به بی قیدی و سهل انگاری گرفته و یا آلت ملعبه و بازیچه هوسات خود قرار داده، اظهارات اقوام و عشیره و تمجیدات فامیل و آشنا را از طرز و ترتیب و صلت بر عقل و احساسات خود ترجیح و غلبه داده و در نتیجه بدون آنکه طرفین یعنی زوج و زوجه حقیقی شخصاً از عادات و اخلاق و احساسات یکدیگر کمترین اطلاع و کوچکترین سابقه داشته باشند مانند دوسگانه که وحدت هیچ گونه عواطف در آنها وجود ندارد در تحت عنوان زن و شوهر قرار میگیرند.

هزار و مفاسد این قبیل زناشوئی بقدری در مملکت ماحسوس است که محتاج به اقامه هیچ گونه شاهد و برهانی نیستیم - کثرت اختلافات و منازعات خانگی که بالاخره منجر بفصل و فسخ و صلت و طلاق میگردد بقدری است که نظر آن در هیچ يك از ممالك پدید نیافته.

ادبی و شاهکارهای رمان نویسی در این کتاب رعایت گردد. امیدواریم که هموطنان عزیز ما در سایه علم و دانش عواقب و خیمه این قبیل وصلت‌های ناهنجار را در نظر گرفته و فرزندان عزیز خود را به امر مهمی که حسن تشکیلات اجتماعی باید در روی آن طرح و بنا شود مجبور نسازند و اختیارات آنان را سلب ننمایند ما از بسط و تطویل مقدمه کتاب خود صرف نظر کرده باصل مطلب میپردازیم



در حدود سال ۱۳۲۸ هجری حاجی محمد مهدی تاجر تصمیم گرفت که صبیۀ یکی از تجار متمول مقیم رشت را که در ثروت و مکننت شخصی برابر او بود برای حسین آقا یعنی اولین فرزند هنرمند خویش تزویج نماید - همینکه این خبر بسمع حسین آقای مزبور رسید با اطلاعات صحیحیه و سوابق کاملی که از وضعیات فامیل دختر و طرز اخلاق و حالات و عادات آن عائله داشت دانست که این وصلت بکلی مغایر و مخالف انتظار يك نفر جوان متجددی مانند اوست - او بخوبی حس کرده بود این سیستم زناشویی که ارکان حقیقی یعنی زن و شوهر از اخلاق و عادات یکدیگر بیگانه و بعلاوه دلهای آنان فرسنگها از یکدیگر دور است چه مفاسدی را در بر خواهد داشت . بنا بر این حسین آقا محض جلوگیری و منصرف ساختن پدر از این تصمیم بوسیله یکی از دوستان خویش عدم رغبت و رضایت خود را بمفهوم ذلالت خطا بیان نمود .



از اینکه موقعیت اسروژه من باید صرف تکمیل تحصیل شود هیچوجه مقتضی برای قبول ترویج و تاهل نیست خصوصاً با اطلاعاتی که در دقایق زندگانی و عادات این خانواده دارم قطعاً از اظهار میل و علاقه نسبت باین وصلت خود داری نموده و چنانچه تصمیم آن پدر عزیز جدا به تاهل این بنده قرار گرفته بهتر آنست يك نقطه دیگری را که رغبت من نیز دخالت داشته باشد اختیار فرمائید و الا بدانید که « وصلت اجباری » عواقب وخیمی را تولید کرده و درست مخالف آن چیزهائی واقع خواهد شد که شما بحساب خود تصور نموده آید

حاجی بعد از وصول این پیغام، بفاصله يك روز پسر را بخانه احضار کرده در يك اتاق کوچکی که فرش آن عبارت از چند تخته حصیر و يك قالیچه مندرس بود جلوس نموده محض احتیاط درب اتاق را نیز از طرف داخلی بسته بعد از چند دقیقه تأمل رای اختیار لهجه و سیمای مخصوصی آنکاه سر بلند کرده بایك چهره عبوس و جبهه خشمکین اولین کلمات صحبت خود را بایسر متجددی که در همه چیز حتی از وضع و فرم لباس نیز با او مخالف است باین طریق شروع به نصیحت نمود:

— حسین آقا! آیا بعد از چندین سال بقول خودت تحصیل و بعقیده من عطالت این نکته را احساس کرده که هیچ پدری ممکن نیست راضی به خسارت و ضرر و صدمه و زوال فرزند خود بشود بانه؟

— بلی این حقیقت را حتی قبل از شروع به تحصیل و مدتها قبل از آن که در مدرسه قدم بگذارم بخونی دانسته و فهمیده بودم مقصود

از این فرمایش چیست ؟

- هیچ ، مقصودی نداشتم جز اینکه بنویسم که من هرگز بصدقه و ضرر تو راضی نبوده و نیستم و همچنین در وصلتی که نیت دارم کاملاً رعایت صرفه و صلاح تو شده و بطور خلاصه این ازدواج موجب سعادت مندی و کامکاری خواهد شد - تو بواسطه احساسات کودکانه یا حس خرفاتی که دوستان و رفقای لامذهب تو بتوالقاء کرده اند در مقام استیکاف و امتناع از وقوع این وصلت برآمده و بی میلی و عدم رغبت خود را بوسیله يك پیغام خاطر نشان ساخته آیا اکنون فهمیدی که تو دستخوش احساسات جاهلانۀ خود شده و این پیغام تو حاکی از بیسغزی و ابلهی تو بوده ؟

- پدر عزیزم اولاً نمیفهمم چه دقایق و نکاتی در اطراف این وصلت وجود دارد که موجب سعادت و خوش بختی من خواهد شد بهتر آن بود تصریح میفرماید. ثانیاً من تسلیم عوالمف جاهلانۀ یا صاحبای درستنام نشده بلکه عقل و خرد یعنی این بهترین موهب الهی که برای تشخیص نفع و ضرر در وجود انسان بودیعه گذارده شده بمن حکم میکند که حقاً باید از این وصلت کناره گیری کرده و نگذارم که زندگانی آتیۀ من قرین بدبختی گردد.

- عجب ! چه بجهت بی هوشی هستی که از اشارات بهتر از تصریح چیزی منتقل نمی شوی مگر نمیدانی ثروت و مکننت طرف تو چندین مقابل بیشتر از تمول من است و تنها اولاد منحصراً بقدر او منحصراً بهمین یک دستتر است که چند سالی طول نبراهد کشید او بمن بواسطه کجوات و کبر سر

بسرای دیگر شتافته و تمام مکنت بی پایان او متعلق به زوجه تو خواهد شد در این صورت تو صاحب همه چیز هستی و چه سعادت بی بدی می توانی بهتراز این تحصیل کنی ؟

- پدر جان - من مرائب عقل و خردمندی شما را بیشتر از این تصور میکنم که برای این قبیل خیالات نفسانی و آسایش شیطانی اقدام بیک چنین امر مهمی فرموده و سعادت آتیه مرا قرین مخاطره و تهدید قرار دهید. آیا شما مرا برای مکنت و ثروت او تحریص و ترغیب به قبول این زناشوئی میکنید آیا شما نفهمیدید که گردش روزگار ممکن است در حیات شما بکلی مخالف آنچه را که پیش بینی کرده اید واقع سازد ؟

آیا ممکن نیست که من در زمان حیات شما مرده و آن دختر بیچاره آسوده شود یا آن دختر در زمان حیات پدر و داع نماید یا دست روزگار حوادث مخصوصی ایجاد کند که دیناری از ثروت و ثمول پدر او بجاو اصل نشود ؟ آیا شما سعادت را در مکنت و ثروت و کثرت مال و منال دانسته اید افسوس که حقایق بکلی غیر آنست که جنابعالی پیش گوئی میفرمائید ؟ حاجی که از این حاضر جوابی و شدت امتناع حسین آقا واقعاً خشمگین شده بود در جواب این فراز گفت : من میخواهم بیشتر از این در مباحث علمی و اجتماعی با تو سخنوری نکرده باشم همینقدر میگویم سعادت در دنیای کنونی مربوط بپول و ثروت است . یک آدم بی چیز و فقیر هرگز روی سعادت و اقبال نخواهد دید لیکن راجع بسایر مذاکراتی که کردی تجربه بمن ثابت کرده و در مدت هفتاد سال زندگی که سرد و گرم روزگار را

چشیده ام میدانم در هر صورت این وصلت مایهٔ سعادت تو است .  
 — فرمایشات حکیمانه و مطالب فیلسوفانه پدر عزیز را برای يك شخصيكه  
 در مسلك و طریق زندگانش باشما موافق و هم عقیده و طرز رفتارش ب  
 جنابهالی توافق داشته باشد كاملاً تصدیق مینمایم — لكن در بارهٔ خود  
 كوچكترین فایده و كمترین نتیجه را تحصیل نكرده بلکه ذره در قلب من اثر و حسن  
 ناثير نبخشیده است

لزوماً عرض میکنم كه زناشویی ابتدا امری بوطیه ثروت و مكنت طرفین نیست بلكه  
 وحدت اخلاق و احساسات و توافق عادات و عشق و محبت قلبی و حقیقی  
 شرط مهم حسن اشتراك زندگانی است من بخوبی از وضعیات این خانواده  
 واقف و از جزئیات اخلاق و افكار این دختر كه برای من میخواست  
 نامزد نمائید آگاهم باید تصدیق كنید كه برای من و او ممكن نیست يك  
 عمری را بخرمی و خوشی پایان آورده و گرفتار كدورت و دلتنگی نباشیم —  
 من بشما وضوحاً میگویم و محتاج نیستم كه مخفی بدارم این دختر بد بخت  
 بواسطهٔ اهمال و عدم مواظبت اولیاء خودش از تمام معلومات و محفوظات  
 علمی و ادبی محروم است — تمام معلومات او منحصر بخواندن يك كتاب  
 موش و گربه و دورهٔ درس او چندین سال قبل در مكتب خانه قدیم  
 ملا باجی همسایهٔ بیابان آمده . او از همه چیز دنیا بی اطلاعت و بارسوم  
 و آداب امروزی جوانان دنیا و متمدنین آشنا نیست برای من يك نفر  
 زوجةٔ شایسته است كه اقلاً يك رشته از معلومات مقدماتی را در حافظهٔ  
 خود سپرده و بترتیب شوهر داری امروزه آگاه و آشنا باشد .

— این چه من خرفاتی است که آرمیگوئی يك دختر مسلمان همینکه دارای حیا و عفت شد جامع تمام محسنات است، نوچه کار به معلومات او داری معلومات دینی چه محفوظات چه چیز است؟ آیا معلومات و محفوظات همینهاست که نو حفظ کرده و همان کفش و لباسی است که نو پوشیده — تو چه مزیتی بر او داری — چه محسناتی در خود مشاهده میکنی که این دختر فایده آنست آیا همین که تو يك زنار بسته و مانند بوزینه گردن خود را قیاده انداخته و يك کفش را در کفش دیگر باسم پوتین و كالوش پوشیده و موی سر خود را مانند فرنگی ها ماشین کرده از آداب شرع پیغمبر خارج شده کافی است که مردم تصدیق کنند که تو امتیازاتی را دارا هستی که لباس قدیمی و بلند آن دختر محجوب ندارد این حرفها قباحست و وقاحت دارد!

— پدرجان خیلی افسوس میخورم که نمیتوانم چیزی را بجنابعالی بفهمانم همینقدر میگویم يك نفر دختر بازن امروزی باید چیزهایی بداند که غیر از قصه موش و گربه باشد یعنی خیاطی — طباطبی — خانه داری — یکدوره تاریخ — يك رشته ادبیات — باضافه سراد کامل و سایر چیزهایی که من از ذکر آن ترده امثال جنابعالی حذر میکنم و این دختر هیچ يك از اینها را دارا نیست.

— حاجی نکافی نخورداده گفت: بشو گفتم که در این چند سالی که بر خلاف میل و رضای من بمدارس جدیدی که جز نشر موهومات امثال گردش کره و اینکه آب بخار شده و بالاخره بشکل باران و برف نزول

می نماید رفته و خرافات و مهملات دیگر که تمامش مخالف شریعت است شنیده و مخصوصاً القآت برخی فرنگی مآبها را در سینه خود سپرده ای تو فعلاً بیک نفر محوس و نصرانی بیشتر نزدیک و شبیهی تا بیک نفر مسلمان و شیعه اثناعشری اینست که نصایح پدرانه و پندهای گرانمای مرا که در صورت دقت و قبول هر يك كلبه بیشتر از صد ها هزار تومان برای تو ارزش دارد بخت و رایگان از چنگ میدهی و در مقابل نصایح و اندرز من بجهل مرکب شده و ابداً حاضر برای قبول فرمایشات چون من پدر جهان دیده و پیر تجربه آموخته که بجز سعادت و خوش بختی تو قصد دیگری ندارد نیستی خداوند امثال شما پسران ناخلف را که موجب زحمت ابوبن هستید هدایت کند.

— پدر عزیزم مباحثه من و شما نزدیک است بمشاجره و مبارزه تبدیل شود و من میل ندارم بطول این صحبتها و مذاکرات کسل و ملول شوم و همینقدر بالعراجه عرض میکنم که من ابداً برای پذیرائی این فرمایشات خشن که دل هر جوان دانشمندی را چرخه دار میسازد حاضر نیستم و در يك جمله مختصر توضیح میدهم که اگر این (وصلت اجباری) صورت انجام پذیرد يك عاقبت بسیار وخیمي در بر خواهد داشت که شما ابداً منتظر آن نیستید!

— چه سبک وئی؟! ملائمت من بقدری ترا چسب و ساخت که نسبت بمن اعتراض و اخطال لسان مینمائی اگر من يك پدر دیگری بودم بمو میفهمانیدم وظیفه يك پسر ابله و بی شعور بکلی غیر از این است که تو نسبت بیدرت مجرا میداری

آوی لحن ملائمی که من در صحبت خود اختیار کردم ترا نسبت بمن گستاخسته و من هم بتو میگویم که قطع نظر از اینهمه گفت و شنود تو ملا و مجبوری که باین وصلت رضایت بدهی و السلام این گفته و عیبای خود که بزمین افتاده بود مجدداً بردوش افکنده و بی نظمی عمامه را اصلاح نمود از در بیرون رفت .

## فصل دوم

### اندیشه و فکر

حسین آقا بعد از خارج شدن حاجی مدقی در دریای مهیت و حیرت نامور گرویه از بدبختی خود متأثر و بر سهاجت پدر متاسف بود - دانست دلایل منطقی او در برابر اصرار پدر ذره احرار از تأثیر نکرده و خواه نخواستگی ملزم است که این زنا شوئی را قبول کند از طرفی دیگر همین باخلاق و عادات (مهر آمیز) و وضعیات فامیل نامزد خود متوجه و آدا و رسوم آنها را در نظر میگرفت کمترین رغبتی در خود احساس نمینم بلکه چون میدانست اساس سعادت حسن تشکیل خانواده مربوط بحس جریان وصلت و زنا شوئی است و چون طرف مقابل هیچگونه صلاحیت برای شرکت بازندگانی او ندارد از همین دقیقه مراتب بی پایان بدبختی که نصیب او و هوالید او خواهند گردید نصب العین نموده و نفرت مخصوص را در خود احساس مینمود . بیشتر از یک ساعت این جوان بدبخت که منتظر بود از عمر و لذت زندگانی برخوردار گردد در اندیشه رد و قبول این تروم

بود عقل و هوش امتناع و تسلیم در کله این جوان بیچاره در کشمکش و قطرات عرق از پیشانی او جاری شده و از گونه هایش عبور کرده و فرو میریخت بعد از یکساعت توقف در آن اطاق محقر و فضای تنگ و تاریک با هستکی از جیب خود دستمالی بیرون آورده عرق جبین را پاک کرده بایک التهاب و آشفتگی مخصوصی که خبر از اتخاذ يك تصمیم قطعی و عزم نزال ناپذیرش میداد این کلمات را بر زبان جاری ساخت :

«نه من حاضر نیستم عمر خود را بایک دختر وحشی و بی هنر بپایان»  
 «آرم من نمیخواهم يك بیگانه فاقد اصلاح فزیک زندگی و حیوة من بشود»  
 «من در اطراف این وصلت خیلی دقت کردم و تمام دقائق آن را بجنونی»  
 «نحت نظر و مطالعه قرار دادم و رای قطعی از محکمه عقل من اینطور»  
 «صادر شد که این وصلت بکلی برخلاف مصالح من است . اگر چه در»  
 «نظر گرفته بودم عجالتاً ناچند سال دیگر یعنی تابان تحصیلات و فراغت»  
 «از مدرسه از قبول تأهل جدا خودداری کنم اکنون بنا بر مقتضیات موقع»  
 «این تصمیم را تغییر داده حاضرم خود را بپاکید پدرم تسلیم نمایم اما»  
 «این زناشویی و تأهل باید بطوری صورت گیرد که علاقه و نظریات من»  
 «کاملاً دخالت داشته باشد و در هر صورت چون از تاریخیچه زندگانی»  
 «يك فامیلی که از آن میان (مهرآمیز) را برای من انتخاب کرده اند»  
 «اطلاعات کامل دارم رضایت نخواهم داد - من مقاومت خواهم کرد که»  
 «این وصلت انجام پذیر نگردد - لیکن اگر من مغلوب و مقهور شدم»  
 «و نتوانستم رای و عقیده صخیفه پدر و کسان خود را بر عایت این نکات»



«اساسي متوجه و بفسخ ~~البر~~ نیت معطوف دارم آنوقت بیک اقدام»  
 «هولناکی متشبهت خواهم شد یا خود را معدوم یا طرف را هلاک خواهم»  
 «ساخت این آخرین تصمیم قطعی من است و بهیچوجه تغییر پذیر نخواهد»  
 «بود آری یا من باید معدوم شوم یا او و شق ثالثی نیست که اختیار کنم»  
 «و در اولین فرصت همین تصمیم خود را صریحاً به پدر و مادر و سایر»  
 «کسان خود ابلاغ خواهم نمود که این معامله برای شما خیلی گران تمام»  
 «خواهد شد در عوض سودی که منتظرید از این سودا یک زیان»  
 «میدهدش و خسارات جبران ناپذیری عاید شما خواهد گردید من بانهما»  
 «خواهم گفت که آزاد خلق شده‌ام و باید آزادانه بمیرم هیچ کس حق ندارد»  
 «در صورتیکه من مراعات آزادی دیگران را کرده باشم آسایش و آزادی»  
 «مرا از من سلب نماید من چرا باید خود را فدای احساسات و هوسات»  
 «نفع پرستانه آنها قرار دهم. پدرم می‌خواهد با این وصلت واقعاً»  
 «تجارت کرده و مبالغه‌گفتی بر سرمایه اقتصادی خود بیفزاید اما من»  
 «که منتظر دیناری منافع مادی نیستم چرا باید یک عمر دراز در سوژو گذار»  
 «بوده خود و سعادت زندگانی آتی خود را در ورطه هولناکی رت نمایم که»  
 «نجات از آن مقدر و میسر نباشد»

آنکاه بقدر دو دقیقه سکوت کرده از اطلاق بیرون آمده  
 بهمارت اندرونی که حیات علیحده بین آن را با منزل کنونی فاصله نداشت  
 روانه شد. توضیحاً می‌گوئیم که عمارت اندرونی که مشتمل بر چندین  
 اتاق فوقانی و تحتانی است کاملاً اختصاص بحسین آقا دارد که هریک از

اطاق‌های آنرا برطبق ذوق و سلیقه خود اختصاص بکاری داده‌است که از آنجمله اطاق خواب توالی اطاق تحریر - اطاق انتظار و پذیرائی .

معرض دخول در حیاط دیگر مشاهده کرد که اخوان کوچک سه چهار ساله ، آن کودکان ملوس مشغول بازی هستند همینکه برادر بزرگ خود را دیدند دست از بازی کشیده بسوی او رفتند حسین آقایی با هر يك اظهار ملاطفتي کرده و برخلاف سابق که بقدر يك ساعت از اوقات عصر خود را به نوازش اخوان کوچک خود مشغول میداشت چندان مکتبی در آنجا ننموده اطفال را مرخص کرده بطرف طبقات فوق عمارت روانه شد درحالی که آرزو میکرد کاش مانند این دو کودک سرگرم بازی بوده و سنش اقتضا نمیداشت که باره نا ملائمت و مشاهدات ناگوار را ملاحظه نماید با آقلا باقتضای صغر سن پدرش اصراری در این وصلت نمیداشت در پایان این اندیشه خود را روی اطاق خواب دید درحالی که مشغول گشودن درب بود احساس کرد که بواسطه سنگینی و فشار خیال دورانی در سرش عارض شده و محتاج است ساعتی چند استراحت کنند این بود که خود را به تخت خواب افکنده بعد از نیم ساعت بن خواب رفت .



## فصل سوم

### توطئه و تشبث

در این ساعت اول عرب آفتاب بود که حاجی محمد مهدی درب حجره را بسته و اجزاء دارالتجاره خود را مرخص نموده بخانه میآمد امروز برخلاف عادت سابق خیلی ملول بنظر میرسید معلوم بود که از محاوره با پسر خوشنود نیست بهمین جهت تمام اوقات عصر را در حجره بخیال و اندیشه گذرانیده بود. حاجی وارد منزل شد و به اطاق خود رفت در حالتیکه همان لحظه شاگرد حجره چربکه و دفاتر حساب را نیز بمشار الیه تحویل داد. حاجی شال کمر را باز کرده و عمامه را بر فراز طاقچه نهاده عبا را در گوشه اطاق گذارده چربکه را در دست گرفته و خود در اندیشه فرو رفت هنوز خاتمه بخیالات نداده بود که ورود مادر حسین آقا یا عدال حاجی ناگهان مالیخولیای او را قطع و بطرف خود متوجه ساخت.

هنوز زن حاجی از خستگی و نفس کشیدن پیایی راحت نشده و مشغول بیرون کردن جواهر و تزیینات خود بود که حاجی فریاد کرد چرا در کردی ؟

— آخر زن حاجی نبود .

— کجا رفته بود آخر ملاقات کردی یا نه

— بلی حمام بود بعد از مدتی بخانه آمدند .

— خوب آخر چه شد ؟

— دیروز من گفتم که حاضرند و معطلی ندارند امروز من محض اطمینان خاطر شما رفتم لیکن شما بفرمائید که آیا سفارش شیرینی کرده‌اید و کی حاضر میشود.

— بله همانطور که گفته بودی دیروز صبح دستور دادم و قناد میگوید تا روز پنجشنبه (چهار روز دیگر حاضر میشود) آیا زن حاجی از شما خوب پذیرائی کرد؟

— بله بطوریکه من ابدأ منتظر اینهمه احترامات و تکریمات نبودم — بقرار معلوم خیلی مایلند که این وصلت زودتر انجام گیرد آنها حاضرند که امشب عمل ختم شود ده مرتبه مرا دعوت کردند تا امروز رفتم.

— از طلاآلات و جواهراتی که فرستاده بودم اظهار خورسندی نموده‌اند و رضایت داشتند؟

— بله خیلی هم اظهار امتنان نمودند.  
— هیچ فهمیده یا بنظر خودت تخمین کرده که عروس ما چقدر جهیزیه خواهد آورد؟

— آنطوری که بنظر من میآید هشت نه هزار تومان!  
— حاجی در اینجا از کثرت شعف و شادی چشمانش برق زده بر-  
خاسته بدو زانو نشست در حالتیکه رشته صحبت را مجدداً از اینجا ادامه داد: مستغلات و مزرعه چطور؟  
— عجب است! شما از من میپرسید در حالتیکه خودتان بار سال

من فرمودند که حاجی گفته بیست باب دکان بهجتیه و ۱۴ جریب مزرعه مرغوب علی آباد را باین دختر بخشیده است .

— آه ! راست کفّی فراموش کرده بودم بله بله خود حاجی مخصوصاً

من گفته بود اما با وجود این همه ثروت و مکنت این پسره احق را بین چقدر بی شعور و بی مدرک است ؟

— کدام پسره را میفرمائید .

— حسین آقا را میگویم مگر از مذاکرات امروزی ما مطلع نیستی ؟

— نه چه مذاکراتی باکی من از بعد از ظهر بیرون رفته بودم والا

می آیم .

— به من بعقیده خودم خواستم باو بشارت و مژده بدهم که خداوند

چه نعمتی را باو عطا فرموده و بهمین سبب طرف عصر او را بخانه احضار

همینکه این صحبت را بمیان نهادم باز دادم همان مزخرفاتی را که برای من

پیغام کرده بود تجدید نمود لیکن این دفعه با کمال شدت علاوه کرد که جدا

راضی نخواهد شد — لحن پیغام دیروزه او بسیار ملایمت از جواب امروزی

او بود هر چند نصیحتش کردم تاوبسیخ و ملامتش نمودم همه را با فلسفه

باقی و مزخرفاتی جواب گفت واقعاً بین این فیکلی ها چقدر اخلاق این

طفل را فاسد کرده اند مثلاً در نظر حسین آقا در این شهر هیچکس عاقل تر

از او پیدا نمیشود مقصودم آنست هر چه خواستم رضایت او را بدست بیاورم

امتناع نمود چون دادم نصیحت و ملامت اثر نمیکند بکمال خشونت باو

گفتم که او مجبور است این وصلت را قبول کند .

- خوب نکردي که سخت گیری و تهدیدش نمودي .  
- آخر چه بکنم دیدم پند و نصیحت بخرج این بی شهور نمی رود  
خواستم او را تنبیه سازم اندکی تندي و تشدد کردم بی خیال باش اهمیت ندارد !  
- خوب با آخره چه شد ؟  
- گفتم که ، راضی نشد !  
- عجب مطلب تازه ؟! پس خود شما امروز با او مذاکره کنید ؟  
- بله چه کنم دیدم از پیغام فایده مرتب نیست جز آنکه اشخاص  
اسرار ما را بفهمند و بی بکار ما برده از وضعیات ما مطلع بشوند این بود که  
خودم صریحا با او اظهار کردم .

- اگر من در منزل بودم شما را از تلاقی با او ممانعت می کردم  
چکارش داشتید - بعلاوه تغیر شما بی موقع و خنک بود و البته میدانید  
که رضایت حسین آقا شرط اول صحت تزویج است اگر او راضی نباشد این  
وصلت انجام گیرد آنوقت این مسئله وارد زبان خاص و عام شده مایقضیح  
خواهیم شد .

- خوب حالا چه باید کرد ؟

- حالا شما لازم است که با او بکمال مهربانی رفتار کنید و بلکه  
رنجش خاطر او را برطرف سازید و ابتدا در اینخصوص با او صحبت نکنید  
تا من خودم از او ملاقاتی کرده و با وسایل و تدابیری که خودم در نظر دارم  
موجباناسترضای خاطر او را فراهم کرده و اسباب و رغبت او را با این زنا شوئی  
ایجاد نمایم مخصوصا بشما عرض میکنم که شما خود را برای پرداختن ترتیبات

خارجی حاضر کنید و ابتدا در امور داخلی این قضیه که باید بحرف من  
انجام بگیرد مداخله نفرمائید.

— بسیار خوب چه وقت با او صحبت خواهی کرد.

نهمین امشب

— آیا امیدوار هستی که او راضی میشود یا خیر

— عجب سؤال غریبی! خوب واضح است با چهار کلمه حرف

حسابی و دلایل زنانه برای میآید منتها شما نمیدانید که بایه صحبت را  
باید از چه بنا کنید اینطور پیش میآید یا اینحال علاج کار در دست من  
است و شما ابتدا تشویش نداشته باشید — واقعاً در این ادعا حاجیه خانم  
هیچ گونه اشکالی را مشاهده نمیکرد و ابتدا تصور نمی نمود که امتناع و تمرد  
حسین آقا از این بابت علل خارجی یا بایه و اساسی داشته باشد بلکه  
عقیده اش بر این بود که حسین آقا بواسطه خشونت و سخت گوئی پدر  
مجبور شده است که علی الظاهر امتناع کند و همینکه این کدورت از قلب  
او مرتفع شود هیچ گونه اشکالی برای وقوع و صلت وجود نخواهد داشت .  
— بسیار خوب پس من فردا منتظر نتیجه خواهم بود .

— هیچ فردا لازم نکرده من هم اکنون تا يك ساعت دیگر نتیجه  
رضایت بخشی تحصیل کرده و خبر خواهم داد که شما بکلی راحت و خیالتان  
آسوده باشد این جوابهائی که شما گفته و موجب ملالت شما را  
فراهم کرده فقط بواسطه غرور جوانی و طرز رفتار و کردار بعضی از  
رفقای خود تعلیم گرفته و بعضی از قطعات آراهم از کتب ضاله و باطل

که با اصطلاح خودش (رمان) میگویند و تمام اوقات شب بخواندن و مطالعه آنها صرف میکند اقتباس کرده و بشما پس داده است — البته جوان است و شتما نباید از طرز صحبت او دلتنگ و مأول شده باشید — بله با همین فکلی ها و آزاد بخوانان و بقول خودش متجددین این پسر را خراب و بالاخره از راه بیرون کرده و این گونه مزخرفات بکله و مغزش فرو برده اند

خوب حالا حسین آقا گجاست ؟

— باید در آن خانه باشد

— حاجیه خانم از جا برخاسته و گفت هرچه زودتر بهتر است من حالا نزد او میروم و باخوشنودی کامل مراجعت خواهم کرد این گفته و از اطاق بیرون آمده راه حیاط دیگر پیش گرفت .

محض مزید بصیرت خوانندگان ما چند سطر از کتاب خود را به معرفی زن حاجی یا مادر حسین آقا اختصاص میدهیم : مشار الیها اگرچه يك زن چهل و پنجساله بود لیکن چشمان براق و گیرنده و گونه های سرخ فام و گلگونش بیادکار دوره حسن و وجاهت در چهره اش هویدا بود هنوز از خوشکلی های زمان شباب او حکایت کرده و نماینده طراوت دیرینه او بوده — این زن که به حاجیه خانم موسوم است یکی از نسوانیست که بکلی فنائیک و از موهوم پرستان صرف بشمار میآید . همانقدر که حاجی محمد مهدی از مشاهده وضعیات جوانان و دنیای امروزی متنفر بود حاجیه خانم نیز از حیث حفظ رسوم و قواعد فرسوده و بوسیده



از وضع و فرم لباس و علاقه مندی بجزئیات آداب قدیمه از شوهر خود عقب نمیاند. وحدت اخلاق و احساسات این زن و شوهر واقعاً جای تعجب بود که بیوسه متفقاً حسین آقای جوان را که بتازگی بر خلاف میل و مسلك آنها در صدد تحصیل علم برآمده و پس از اطلاع و آگاهی بر طرز زندگی کمونی درست نقطه مخالف پدر و مادر واقع گردیده ملامت و توبیخش مینمودند. مخصوصاً حاجیه خانم کرا را گوشزد فرزند خود نموده بود که از قرائت و مراجعه کتب ضاله که بواسطه فرنگیها تحریر و تدوین شده اجتناب کرده و از آداب و سلیقه معموله آنها اکیدا پرهیز نموده و حتی وضع لباس خود را نیز تغییر دهد او معتقد باین بود که مهر مادری او فقط تاجیدی محکم است که حسین آقا فرمایشات و نصایح خردمندانه پدر که بمنزله احکام آسمانی است نمرود و سرپیچی نکند و الا او را کان لم یکن پنداشته و هرگز مایل نخواهد بود که حسین آقا را فرزند خویش خطاب نماید.

بدبخت حسین آقا که بدست پدر و مادر گرفتار و دچار يك بدبختی شده و نمیتواند آنها را با هرگونه دلایلی بصحت اقوال و اظهارات خود اقناع کند. زیرا این عقاید سخیفه و آراء فاسده از يك قرن قبل در کله پدر و مادر او جای گیر شده و باین آسانی ممکن نیست از مغز آنها خارج گردد:

## فصل چهارم

محاورهٔ مادر و پسر - دلایل قطعی در علل امتناع

بصدای کو بیدن درب اطاق حسین آقا از خواب بیدار گردید کیست؟

- منم، مادرت در را باز کن

- حسین آقا مجبور شد که از بستر خواب بر خواسته همینکه

درب را باز کرد مادر بانك بروی زد که چرا تاکنون مرادر عقب درب

منتظر گذاشته! و جواب نگفتی!

- به بخشید در خواب بودم.

- خواب برای چه اکنون که موقع خوابیدن نیست!

- چه کم درد سری عارض شد مجبور شدم استراحت کنم.

- البته زکام کرده بودی

- خیر عارضه زکام دخالتی نداشته ولیکن علت آنرا نمیدانم.

- بلی بلی تصرف هوا بوده کراراً بتو سفارش کردم که هرگز سر-

برهنه بخواب و همیشه در موقع خواب شب کلاهی بسرت بگذار گوش

نکردید نتیجه نگذاشتن کلاه در موقع خواب بسر اینست که زکام میکنید

آخر این قدیمی های بیچاره و این عقلائی که دنیا برای خاطر عقل و دانش

آنها برقرار مانده برای هر قاعده و قانونی که وضع کرده اند فوایدی هم تصور

نموده اند مثلاً یکی همین شب کلاهست!

- بله ممکن است اینطور باشد!

- اکنون حالت چطور است ؟
- الحمدلله بد نیست و تا اندازه راحتیم اما چه شده که سرکار  
علیه در این موقع باطاق من تشریف آوردید زیرا تاکنون کمتر دیده‌ام که  
مرا سرافراز فرمائید ؟
- من آمدم تا تراضیحت کرده و متنبه سازم از حرکات امروزی شما
- چه حرکتی بوده بفرمائید .
- از طرز مصاحبه و گفتگوی امروزی تو با پدرت .
- من چیزی بر خلاف ادب بایشان عرض نکردم .
- چگونه بی ادبی نکرده که حاجی آقا با آنهمه مهر و محبتی که  
بتو دارد از طرز مصاحبه تو خشمگین و متغیر شده است .
- اگر هم تغییری کرده اند بی اساس بوده و در هر صورت مطمئن  
باشید که از طرف بنده نسبت بمقام ایشان اسائه ادبی نشده و نخواهد شد
- چه اسائه ادبی بالاتر از اینست که از امر و حکم پدر تخلف  
و امتناع نمائی و نسبت باو اطاله لسان بکنی .
- این نکته را در هر موردی نمیتوان اطلاق کرد مثلاً اگر پدرم  
کار را رجوع یا امری صادر کند که موجب خسران من و ضرر او باشد  
با اگر در اشتباه باشد آبا وظیفه من نیست که او را بر غفلت خود آگاه  
ساخته به خبط و خطای عقیده او متوجه دارم و آبا این مسئله در حکم  
بی ادبی است ؟
- در این موارد خیر ولی میدانی که پدرت با آنهمه عقل و دانش

هرگز چنین حکمی را نسبت بتو نخواهد فرمود .

- بد بختانه امروز اینطور شد !

- مگر بتو چه تکلیف کرد ؟

- من گفتم که رضایت خود را از وصلتی که در نظر گرفته یا

نیت و تصمیم کرده اند اظهار بدارم من چون دیدم این معامله سراسر زیان  
است با دلایل علمی و عقلی این پیشنهاد را رد کردم .

- چگونگی رد کردی و بچه دلیل امتناع نمودی در صورتیکه استمنکاف

تو يك خطاي غير قابل عفو بود . تو عمداً پشت پا بسعادتي و نيکبختی  
که خود بخود در آغوش میاید میزنی .

- چه نيک بختی ، چه سعادتى که جز بد بختی چیزی در آن نمیبینم

- بنظر تو اینطور میآید زیرا تو هنوز کودکی چیزی نمیفهمی تو

قادر تشخیص نفع و ضرر خود نیستی .

- من تا هر اندازه که محتاج بدانستن و فهمیدن بسیاری چیزها

بوده ام موفق شده ام مخصوصاً در این مسئله بد و نيک و خير شر خود را

بخوبی از هم تمیز و تشخیص داده ام .

- من بتو ثابت میکنم که دروغ گفته

- بفرمائید اگر نقصانی داشته باشم بتوسط شما تکمیل خواهم کرد

- آیا دانسته که ثروت تو چقدر است ؟

- بلی فهمیده ام .

- آیا فهمیده چه مردمان نجیب و متعولي هستند ؟

— تمول دلیل بر نجات نیست .

— آيا دانسته که اولاد منحصر بفرد حاجي مصطفى منحصر بهمين

دختر است .

— بله اينها را بخوبي دانسته ام

— پس آيا ناشي از جهالت و بيخردی تو نيست که از استقبال اين

وصلت خود داری کرده ؟

— مادر عزيزم ، با تصديق کامل بيك قسمت از فرمايشات سرکار

عليه عرض ميکنم که امر زنا شوئی يك نکته بسيار باريك و مهمی است

که حتماً بايد در اطراف آن دقتهاي لازمه بعمل آيد بنده بيشتر ميل دارم

و ترجيح ميدهم يك دختر بي چيز و فقير اما عالمه و خوش اخلاق را

قبول کنم تا اين بدبختي که از همه معلومات و محفوظات عاری و بيسوادی

خود را در پس پرده هاي ضخيم ثروت و مکننت مستور کرده است .

همين جواب را در ضمن مصاحبه دبروزی بحاجي آقا عرض کردم هيچ

سعادتي در امر تشکيل خانواده بالاتر و بهتر از اين نيست که طرفين وحدت

اخلاقی داشته از تمايلات و احساسات و عقايد همدیگر کاملاً مسبوق و

مستعضر باشند .

وقتی که شما در خريد دو ذرع پارچه دقتهاي لازمه کرده و با اينکه

يقين داريد که همين پارچه نفيس بعد از چندی فرسوده و متدثر خواهد

شد و برای شما ممکن است که يك پارچه بهتری را تهيه کنيد مع هذا بخود

حق ميدهيد که يك مغازه جنس فروشی را برای انتخاب دو ذرع پارچه

زیر و رو کرده و نفیس ترین آنها را بایک قیمت مناسب قبول کنید شما چگونه این حق را از من سلب میکنید که من در انتخاب یک همسری که باید زندگانی خود را با او بپایان آورم و او را شریک همه چیز خود قرار دهم از روی هوا و هوس اقدام کرده احساسات کس و کار را بر منافع حقیقی خود ترجیح دهم.

شما چگونه بمن تکلیف میفرمائید که هستی و دارائی حتی روح و قلب خود را تسلیم کسی کنم که ابدا او را نمی شناسم — یا میدانم لایق و قابل آن نیست این بهترین عطیه مرا محترم داشته و قدر دانی کند.

بشما بگویم: من مایل نیستم که یک زن خوشگل یا یک دختر و جیه قشنگی را فقط آلت لذت و شهوت رانیهای خود قرار دهم، خیر این افکار و احساسات پست در محاق بعضی جوانان هرزه امروزی و قدیمیهای دیروزی یافت میشود بلکه من میخواهم همسر خود را شریک زندگانی خود ساخته و از احساسات و عواطف و نظریاتش بهره برده در مواقع مشکله بتواند برای تسهیلات جریان زندگی خود و من تا اندازه که قادر است از روی عقل و دانش کمک و مساعدت نموده و وظایف سنگین اجتماعی را که حقوق خانواده کی بر ما تحمیل نموده با اتفاق من بانجام برساند، و این دختری که شما نام می برید فاقد اینگونه صفات و خصایل و از کوچکترین وظایف و آداب امروزی زنان متمدنه دنیا نصیبی ندارد.

— فرزند جان من از این عبارات چیزی نمیفهمم و دوست ندارم با تو مباحثه کنم ولی عزیزم میدانی که تجربیات من و پدرت بیشتر از تو است،

تو از سنین عمرت زیاده از بیست و دو سال نمیگذرد درحالی که ما هفتاد  
مراحل زندگی را طی نموده گرم و سرد روزگار چشیده و مرارت و زحمت  
دنیا را کشیده تا توانسته ایم زندگی خود را باینجا امتداد دهیم — بابا  
ندانی که در طرز زندگی و زنا شوئی ما این اظهارات تو مداخلت نداشته  
خوب است اقرار کنی که پدر و مادر خرده‌مند و تجربه‌آمخته تو بجز  
سعادت و خوشبختی تو مقصودی ندارند.

در چندین سال قبل همینکه خواستی بمدارس جدیدی که برخلاف  
آداب قدیمه در روی شالوده تمدن دنیای امروزه بنا شده قدم بگذاری  
معایب مدارس کنونی و مقایسه تدریسات آنها را مکرر بتو خاطر نشان  
کردیم بدبختانه تو گوش به پند و نصایح گران‌مایمان داده و اوقات عزیز خود  
را صرف تحصیل السنه خارجه و خواندن رمان و قصص و حکایات بی‌مزه  
کرده در تحت تعلیمات معلمین احساسات و عقاید تو خراب و فاسد شده  
اینست که در این موضوع نیز عیناً القاءات و محفوظات خود را بهم آمیخته و جواب  
میدهی درحالی که غرور و اقتضای سن تو نیز این افکار باطله را تقویت می‌نماید  
اما همینکه نایل به ناهل شدی و قدمی از دایره جهالت و غرور فراتر  
نهادی و سالی چند رسنین عمرت افزود آنوقت منافع این نصایح و حبه  
اندیشی‌های مرا حس خواهی کرد.

پسرجان معلومات و محفوظات ابداً بحال دختر سودمند نیست  
قدم او عقلاً ناکید کرده اند که حتی يك دختر مسلمان ابدان باید قادر بخواند  
و نوشتن چیزی باشد زیرا سواد کامل برای دختر مورت مخاطراتی است که

حق عصمت و عفت اورا تهدید میکند !  
 پسر جان يك دختر مسلمان كه بخانه شوهر وارد ميشود بايد كور  
 از دیدن نامحرم كز از شنیدن مزخرفات گنگ از گفتن و خواندن  
 لاطائلات و لنگ از رفتن بیرون باشد. براي دختر بهترين هديه كه بايد  
 بخانه شوهر خود ببرد همان حيا و عفت است و ابدأً بچيز ديگر محتاج  
 نيست در اين صورت بيا و دست از غرور و احساسات جاهلانه خود  
 كشيده و بنصايح من گوش ده و عمل كن كه در دنيا و آخرت رستگار  
 خواهی شد.

مادر جان خیلی موجب تأسف است كه عرض ميكنم كاسه ضمير  
 شما از عقايد تغيير ناپذير قدیمه و افكار فنانيزمی مبتلى و اين نصايح آبدار  
 فقط از نقطه نظر خودتان سودمند است ليكن با تطبيق بوضعيات امروزی  
 گيتي و طرز زناشویی مهالك متمدنه كاملاً ثابت خواهد شد كه قبول  
 و اجرای اين فرمايشات يك خسران و ضرر جبران ناپذیری را درپيش  
 دارد. بايد بدانيد كه اين قبیله افكار فقط در دماغ و قلب های كهنه  
 و پوسیده وجود دارد و دانشمندان قرن بیستم وقعی بآنها نمیگذارند زیرا  
 مضار و مفسد این تعلیمات فرسوده و قدیمی را حس کرده و مجبور شده اند  
 در این مسئله بكلي تقلید را از كف داده تنها عقل و خرد را راهنمای طریق  
 سعادت زندگانی خود قرار دهند و در يك جمله جامع من در این قضیه بكلی  
 باخیالات و افكار سركار علیه مخالفم و دلیل ...

— مخالفت تو تا زكي نداشته و از چندین سال قبل جدیت غربایی



مصروف داشته که باتمام نظریات و پیشنهادات خیر خواهانه من و پدرت  
ضدیت کنی !

— اجازه بدهید عریض خود را بپایان آورده آنگاه اگر حقاً اعتراض  
دارید برای استماع آن حاضرم عرض کردم اما دلیل مخالفت با این پیشنهادات  
که ناشی از يك قلب بی اطلاع است بخوبی محسوس و اگر بیطرفانه حکمیت  
فرمائید بقدری قاطع است که دیگر مجالى برای سفسطه و اعتراض غیر  
منطقی باقی نمیگذارد آری این افکار و احساسات در قرون و ادواری  
حکمرما بوده که مردان آن زمان مقام نسوان را در عالم اجتماع بکلی  
منکر شده و کمترین اهمیتی بطایفه زنان و دختران نمیداده سهل است کلمات  
« ناقص عقل » دست پا شکسته — ضعیف النفس — و سایر مهملات دیگر  
را که بدبختانه هنوز در مملکت ما رواج دارد تنها بزنان آن دوره نسبت  
میدادند و بهمین مناسبت از ترقی و تعالی نسوان جداً جلوگیری کرده و  
برای فرزندان خود که شماها هستید بیادکار گذاردند که زن در صحنه  
حیات اجتماعی دارای هیچ گونه رتبه و مقامی نیست ، لیکن سخافت و فساد  
این عقیده بزودی کشف شده و فرزندان قرن اوزدهم و بیستم اروپا حس  
کردند که پیشنیان بغلط گرفته و راه خطائی پیموده اند و دانستند که نسوان  
چه مقام ارجمندی را در دنیای امروزه دارا هستند که ایرانیان بواسطه  
ضعف عقل و یا تقلید يك اشتباه عمومی از این مخلوق نفیس نتوانسته اند  
استفاده نمایند .

آنها فهمیدند که تمدن باید از پستان مادران سر ایزر شده و از دامان

و آغوش تعلیمات آنها جاری گردد — آنها حس کردند که بدون مساعدت و معاضدت نسوان نمیتوانند به تنهایی وظایف سنگین بشریت را عهده دار شوند این بود که در صدد جبران مافات برآمده دست از عادات و احساسات نکوهیده خود کشیده نسوان را در امور اجتماعی و فردی شریک خود قرار داده و آزادی مطلق در طرز زندگی خانوادگی و خصوصی بانها اعطاء نمودند رفته رفته بواسطه حسن لیاقت این جنس لطیف بخطایای گذشته خود واقف گردیده هستی و دارائی روح و قلب خود را نیز با کمال اطمینان باین جنس نفیس تسلیم نمودند نمیخواهم در حدود ارتقاء نسوان زیاده از این طول کلام داده همینقدر بالا بحال عرض میکنم که مقام نسوان در جامعه بشریت بقدری بلند و ارجند شد که امروز در صف مقدم جای گرفته اند. شما چون خودتان از سرزمین مملکت ایران و این کشور باستانی خارج نشده یا اقلاً کتب و رسایل جدیده را ملاحظه نفرموده اید بکلی از این حقایق بی اطلاعید ولی من و سایر مطلعین و بسیاری از ایرانیان که بارها مسافرت نموده اند میدانند که نظر به تکمیل ناموس ارتقاء اولین شرط زناشویی در تمام ممالک متعده عالم رضایت و میل طرفین آنها از نقطه نظر و مدت اخلاقی صورت گرفته و میگیرد. ابداً ممکن نیست وصلتی صورت و قوع پیدا کند که ذره بی میلی و عدم رغبت طرفین در آن دخالت داشته باشد هیچ نمیتوان تصور کرد که ترویجی واقع گردد مگر آنکه زوج و زوجة حقیقی چندین سال متفقاً در مواقع و مواضع مختلفه از قبیل مدرسه ها — هتل ها — کافه ها — تماشاخانه های عمومی مسافرتها

با يك ديگر زندگي و معاشرت كرده و كاملاً از عادات و اخلاق يكدیگر با خبر باشند اگر مذهب مقدس اسلام ما را بواسطه امر حجاب از معاشرت و مخالطت با زنان اجنبی ممنوع داشته انداً تصریح و حکم نفرموده که از تحقیق و استقصای حالات طرفین خودداری نمائیم. مع هذا من تحقیقات عمیق نموده و کاملاً مطلع شده‌ام که این دختر بیچاره از همه معلومات و محفوظات علمی و ادبی عاری است من نمیگویم این دختر باید رقص و بازی و موسیقی را بعلوه معلومات مقدماتی و السنه ختار جهرا کاملاً بداند. را نظر بر رعایت قانون مقدس شریعت نبوی و علوم انتظام مدارس نسوان دختران و دوشیزکان ابراف نباید یا نمی تواند این معلومات را فرا گیرند ولی شك نیست که باید اقل يك دوره كامل معلومات فارسی را بخوبی دانست مثلاً نوشتن و خواندن را بداند که اگر يك مسافرتی برای من پیش آید بتواند بدون آنکه رهین منت دیگران بشود از حالات خود بمن خبر بدهد یا مراسلات مرابتواند بدون مساعدت اجنبی قرائت کند باید خانه داری را با معلومات متعلقه آن بطوری حاضر نموده باشد که در مدن غیبت من امور زندگی و خانه داری را کاملاً عهده نماید. بتواند يك رشد محاسبه دخل و خرج را پیوسته حاضر داشته باشد باید در خیاطی جدید بقدری مهارت داشته باشد که من محتاج بشوم حتی البسه جزئی از قبیل پیراهن و زیرجامه خود را بخياط سپرده یا رای اتو کشیدن لباس خود محتاج بدیگران شوم. باید يك دوره مختصر از توارینج متفرقه و معلومات مختلفه را مانند قصه های شیرین ادبی و شاهکارهای اخلاقی در حفظ داشته

باشد که در مواقع هم و غم و تنهایی خود و من بتواند به تذکار آنها از پریشانی افکار ما جلوگیری کند .

مادر جان فواید معلوماتی که موضوع بحث من و شما بود اینها است که به نحو اجمال عرض کردم و شما نمیتوانید منکر محسنات آنها بشوید آن دختری که بعقیده شما کور و کر لنگ و گنگ باید قدم بخانه شوهر بگذارد جز مزید دلتنگی و غم و ثمری نخواهد داشت در عرض يك چنین زنی بهتر است که گیاهی سبز شده یا درختی روئیده یا دیواری بنا کنند که از منازله ورنك و بویس مسرتنی طلبیده و بعلاوه یقین کنند که معضرتی ایجاد نخواهد نمود . با همه این توضیحات بنام مهرمادری و وفرتندی از سرکار علیه تنما میکنم که مرا از قبول این تزویج معذور داشته و سر بسرم نگذارید که ابداً مایل و حاضر برای قبول تزویج نیستم بجز اگر فرضاً رأی قطعی شماها به حصول امروصلت قرار گرفته يك نقطه دیگری را در نظر بگیرید که اندکی میل و رغبت من نیز دخالت داشته باشد .

- پسر جان از بیانات و مطالب تو که یک ساعت وقت مرا مشغول داشته

ابدأ بهره و نتیجه نبردم زیرا بر فرض صحت تمام این رسوم و آداب زناشویی که ذکر کردید همانطوری که میگوئید راجع بارو یا است اروپائی غیر از مسلمان است ما را با مردمان مسیحی و دخالت با تقلید از قواعد و آداب آنها کاری نیست تو که يك نفر مسلمان و مسلمان زاده ابدأ نباید پیرامون ترتیبات خارجیها بگردی من اگر چه از عجائب و غرائبی که گفتی بیخبرم و بعلاوه مایل نیستم در صدد تحقیق صدق و کذب آن برآیم ولی همینقدر

بتو میگویم، تو باید قطعاً تصدیق کنی که قواعد و قوانین اجانب برای آنها خوب است نه برای مملکت ایران چه که برای ترویج در اروپا بقول خودت معلومات طرف را مقیاس قابلیت او قرار میدهند و اگر او را نپذیرند فوراً دیگری را که لایق تر از او باشد انتخاب و اختیار خواهند کرد. و این مزاحمتی برای کسان داماد نخواهد داشت

لیکن در کشور ایران که بتازگی این قبیل افکار تجدید آمیز بسایقه فرنگی ها ظهور کرده چگونه ممکن است يك چنان همسری را برای تو تحصیل نمائیم بر فرض هم اگر این نقطه را جواب کوئیم درب خانه چه کسی را بگوئیم که يك دختر عالمه را حاضر داشته و تسلیم تو کند پسر جان تو چرا تعقیب میکنی يك شیئی را که بدست آوردن آن محال است اکنون يك ~~تربیتی~~ را بتو پیشنهاد میکنم که سهل تر از همه آنهاست و آن این است که که همین دختره نجیبه را اختیار کرده چون فقط بدست سال بیش ندارد و هر طور که میل داری در طی چند سالی تربیتش خواهی نمود آنوقت بعینه مانند يك زن اروپائی برای خود تهیه نموده ؟

— عجب ! یعنی میفرمائید معلمی کنم و از حروف ابجد او را بیاموزم . به به !

— خوب پس چاره چیست در صورتیکه میدانی يك چنان دختری با آنها همه اوصاف که برایم ذکر کردی در شهر ما وجود ندارد .  
— چاره همان است که عرض کردم آزار واذیت فرموده اصراری در این خصوص نداشته باشید .

— فرزندجان اگر من و پدرت يك پدر و مادر و چهار ساله بودیم چندان اصراري نداشتیم ولي تو می بینی که مالب گور نشسته و هر دقیقه منتظر حضرت عزرائیل هستیم از کجا میدانم که زندگانی و حیات من و پدرت يك سال دیگر امتداد خواهد داشت در اینصورت تا کید و اصرار ما بجا است و محل هیچگونه اعتراض نیست و میدانی که بزرگترین آمال و آرزوی پدرت اینست شب جشن و عروسی پسر را زنده بوده و بواسطه همان يك شب از عمر و حیات خود لذت ببرد و ما را غیر از تو که پسر ارشدی و دورادر خور و سالت و ارثی نیست ما می میریم در حالی که شما سالهای مفاد زندگی خواهید کرد حال بیا و عزیزم برای یکدفعه در مدت عمر حرف مادر و پدرت بپذیر و به تسلیم و رضایت خود پدر و مادر را خوشحال کن *پیشتر*

— از قبول این يك خواهش سرکار علیه خیلی معذورم زیرا با اینهمه توضیحاتی که در علل امتناع از قبول این امر برای شما اقامه کردم سرکار هم نباید بی انصافی کرده مرا مجبور فرمائید اما آرزوی پدر و مادر و ملاحظات دیگری که جهة تسریع امر تزویج گوشزد فرمودید این مطلب بجای خود قابل تصدیق است و بنده محض آنکه اساساً منکر تاهل نشوم شق ثالثی را اختیار کرده و بشما پیشنهاد میکنم و آن اینست که خود من باتفاق پدرم بطهران رفته يك دختر بقال داده با سایر صنوف دیگر حق عمل و جمال و غیره که فقط مدرسه دیده و دارای سواد فارسی و یک رشته معلومات خانوادگی و بالاخره حسن اخلاق که بزرگترین

صفات لازمه انسانی است انتخاب نموده مراسم عقد و نكاه را فوری  
مجری بدارم

— این پیشنها قابل قبول نیست هیچکس از ساکنین گیلان  
اینکار را نکرده تا ما بدون سابقه اقدام کنیم هزارها نفر مردمان محترم  
از هر طبقه برای پسران خود عروسی نموده و عیال گرفته اند و ابداً این  
اصول شاقه که تو تکلیف میکنی در کار نبوده ما نمیتوانیم برای رضایت  
خاطر تو که ناشی از جهالت است خود را دچار سرزنش و گرفتار ملامت  
مردم کرده و با اجرای میل و هوس تو مفتضح و رسوا شویم

تو خیلی لجوجی از همین نکته درجه لجاجت خود را خواهی  
فهمید تو راضی میشوی که يك دختر طهرانی ولو اینکه از ادنی تر بن  
دختران پایتخت باشد با تمام آن صفاتی را که نقل کردی برای توان انتخاب  
واختیار کنیم

اما بدبخت بچه از خویشاوندی بایک قایل نجیب که خودت هم  
نیتوانی منکر اصالت و نجابت آنها بشوی احتراز میثائی  
— پسر جان اینها علامت حق و بلاهت تو است بهتر اینست که از  
نجددید این مذاکرات در جای دیگر خودداری کنی که مردم بهر هفاهت و  
و کم شعوری تو خنده خواهند گرد به علاوه تو باید حس کرده باشی که دیگر  
موقع برای این مذاکرات باقی نمانده و تصریحاً بتو میگویم که رضایت یا  
عدم رضایت تو مانع از اقدام بانجام وصلت نخواهد گردید و تو بهتر اینست  
که از موقع استفاده کرده برای جلب ملاطفت پدر و مادر از اظهار رضایت

و خوشنودی نسبت باین وصلت تاخیر نکنی .

— مادر جان این بدبختی منست که با اقامه هر گونه دلیل و برهان نتوانستم شما را با خود در این باب هم عقیده نمایم بعد از آنکه احساسات و تمایلات مرا سنجیدید و اطلاعات لازمه را از من کسب کردید در آخر بنا نهایت بی مزه کی میگوئید اعم از رضایت یا مخالفت من ( این وصلت اجباری ) انجام خواهد یافت در این صورت برای چه از من استمراج میگردید ؟

— من مقصودی از استمراج نداشتم بلکه آمده بودم که بتوانم با نصایح و اندرز — پند و ملامت تو را برای قبول این وصلت حاضر و مستعد سازم اکنون که راضی نشدی تصمیم ما تغییر پذیر نیست .

— بسیار خوب شما هر چه میخواهید بکنید ولی فراموش نفرمائید که این معامله خیلی برای شما گران تمام میشود و در عوض سودی که منتظرید يك زبان جبران ناپذیری خواهید برد ۱۱

— هر چه باشد چون تو مصالح خود را تشخیص نمیدهی و بنحیر و شر خود واقف و آشنا نیستی وظیفه ابون تو است که طوعاً یا کرهاً اسباب خوشبختی تو را فراهم کنند . در این کلمه حاجیه خانم از جا برخاست در حالتیکه علاوه کرد : من اکنون مراجعت میکنم و البته این طرز مکالمات و مصاحبات من و تو را جرئت ندارم به پدرت اظهار نمایم فقط تردید خود را خاطر نشان او کرده و هرگاه بتوانم از طرف تو هم امیدوارش خواهم کرد — بر تو لازم است که پس از رفتن من در این قضیه کاملاً فکر کرده و در اطراف مصالح خودت مطالعات کامل بعمل آورده جواب قطعی



رضایت بخش یعنی اطاعت و میل صمیمی خود را تا قبل از ظهر فردا بن اطلاع دهی والا در هر حال بطوریکه گفتم فردا عصر مذاکرات مقدماتی در خانه عروس بعمل خواهد آمد میل یا نفرت تو کمترین دخالتی در انجام این امر مشروع ندارد عجالتاً خدا حافظ و از در بیرون آمد.

حسین آقا چند دقیقه مانند اشخاص بهت زده چشمها را بدر دوخته و نگاه میکرد بعد از اطمینان از رفتن مادر از جا برخاسته درب اتاق را بسته و کلاه خود را از سر برداشته گردش کنان پاره قطعات بجمله از زبان جاری میساخت که مفهوم نمیشد. در این دقیقه به مقابل میز توالت خود رسیده و مشتی از روی قوت بروی میز زده پنبه را در هم فرو برده گفت :

« من دیگر محتاج بفکر نیستم - تصمیم قطعی من همان بود که دیروز اختیار کردم باز هم میگویم یا او زنده خواهد ماند یا من . من مسئولیتی در این اقدام خطرناک ندارم . همه را شاهد میدانم - اکنون نیز در این منزل خلوت خدا را که در همه جا حاضر و ناظر است گواهی میگیرم . آه ای مادر بی رحم توهم دلت بحال من نسوخت توهم نخواستی که زانگی خود را بازادی بیایان آرم - توهم نخواستی که من ایامی چند از محنت آسوده باشم ؟ آه چقدر بدبختم من . آری بدبخت ! چرا باید مجبور بشوم که موجودی را معدوم سازم . قطعاً میگویم چنانکه گفتم یا خود را خواهم کشت یا او را .

## فصل پنجم

### اول یاس - سپس امید

ما حسین آقا را در این حال گذاشته بشرح تعقیب زن حاجی که هم اکنون از پله های بالاخانه بطرف حیات اندرون روانه شد میگردانیم زن حاجی با نهایت عجله داخل اطاق حاجی آقا شده و ملاحظه کرد که حاجی مانند سپند بر آتش نشسته و در انتظار مراجعت او می باشد و چشمها را به در دوخته . محض ورود حاجیه خانم فوراً مورد خطاب حاجی آقا واقع گردید : چرا اینهمه دیر کردی الان دو ساعت بیشتر است که رفته ؟

— آخر مشغول مذاکره بودم و میخواستم به ادله و براهین قطعی آنطوریکه عقلم میرسید این پسر احمق جاهل را حاضر کنم .

— حاجی با یک برافروخته کی مخصوصی که از شدت انتظارش حکایت میکرد گفت : خوب یقین کار بروفق دلخواه است . اینطور نیست زود جواب بده . معطل نشو حوصله ام سر رفت !

در ادای این کلمات چشمهای حاجی بیش از حد طبیعی باز شده و چهره حاجیه خانم را در تحت نظر دقت قرار داده متافانه بر خلاف انتظار مشاهده کرد که سیای عبوس و قیافه افسرده حاجیه خانم از لباس و عدم نتیجه حکایت میکنند در همین حال حاجیه خانم با کمال اگرا جواب داد : — خیر پسر ت حاضر نمیشود .

- چطور؟ چه گفتی؟ من نمیفهمم - چطور حاضر نمیشود - مگر تو نگفتی که او را ...

- حاجیه کلمات حاجی را بریده جواب داد آری من گفتم قول داده و مطمئن هم بودم که نتیجه صحیح بدست خواهد آمد اما اینقدر از لجاجت و عناد پسرت با اطلاع نبودم:

- مگر چه میگوید و چه میخواهد؟

- چیزی نمیگوید مگر انکار تاهل عیناً همان مذاکراتی که با شما کرده بمن جواب میدهد منتها در جواب اظهارات من باره دلایل و فلسفه بقول خودش که از احساسات متجددین امروزی است و من و شما نمی-توانیم دلایلی بر رد و تکذیب آنها اقامه کنیم ذکر میناید و صریحاً میگوید که حاضر برای قبول و اختیار این تزویج نیست.

- چه دلایلی دارد؟ مثلاً گفته هایش از چه قبیل است؟

- خوب معلوم است، مثلاً او مجرد را بر تاهل ترجیح میدهد یا میگوید که همسر من باید علوم اولین و آخرین و فضایل مادی و معنوی را که با اخلاق امروزه ما بی مسلك ها موافقت داشته باشد دارا باشد - اینکه جواب خوبی نبود تو برایم آوردی بآن انتظارش ارزش نداشت حالا چه باید کرد آیا باید باین حرفها گوش بدهیم و از این وصلت دست بکشیم عقیده تو چیست زودتر اظهار کن من خفه شدم.

- چرا بی حوصله کی میفرمائید شتاب مورث ندامت و پریشانی است عقلاً گفته اند که ...

— خوب است تو دیگر حالا داخل گفته های عقلانثوی جواب  
مرا بگو!

— بلی عقیده من هم درست مطابق با نظریات جنابعالی است باید هر-  
چه زود تر اینکار را انجام داد

— بله بله باید همینطور هم باشد بنظر من بعد از انجام وصلت و  
همینکه دوسه روزی سرش با خانه داری ولدت تاهل گرم شد این خیالات  
جاهلانه بالطبع از سرش بیرون خواهد رفت اینطور نیست؟

— بله صحیح است من هم کاملاً با شما موافقت دارم ولی ...

— دیگر چه خدشه در کار است زود بگو

— آما میدانید رضایت او هم شرط است؟

— وقتی که با اینهمه اصرار و ابرام — سلامت من و توبیخ تو  
راضی نشود دیگر چه بکنم — بجهنم که راضی نمیشود

— درست است این از نقطه نظر خودمان است لیکن اونه اینست  
که من و شما را تهدید کرده؟

— چه تهدیدی آما تو هم گول خورده و تسلیم من خرافات او  
شده ای؟!؟

— خیر من میدانم این تهدید بی اساس و از روی جهالت و نادانی  
است اما باز هم نمیتوان بی خیال ماند

— چه خیالی در کار است و فایده تهدید و تخویف او چیست آما  
من و تو را خواهد کشت؟

— خیر خیر این چه فرمایشی است صحبت کشتن در میان نبود  
چرا بی لطفی میکنید آیا ممکن نیست مثلاً فرار کنند  
— بر فرض وقوع فرار بعد از وصلت چه فایده دارد — هر جا  
میل دارد برود

-- آخر اسباب رسوائی و سر شکستگی ما نیست ؟ با آنکه نمیتواند  
در يك شهری رفته طلاق نامه عیالش را بفرستد ؟

— حاجی مانند آنکه صاعقه بر سرش نازل شده باشد بعد از این  
جواب در فکر فرو رفت — در حالتیکه سرش را به زیر انداخته و با کلهای  
قالی بازی میکرد خود بخود میگفت : ضعیفه فی حق نیست اگر اینطور  
بشود تمام کارها و زحمات ما ضایع و باطل خواهد شد سهل است اسباب  
افتضاح برای ما فراهم خواهد گردید . بعد از مدتی اندیشه و تفکر گفت  
خوب ، پس عقیده تو چیست چه باید کرد ؟

— عرض کردم باید او را راضی کرد .

— خدایا عجب مسئله ایست و چگونه من دچار و مبتلا شده ام  
آخر این بچه احمق و بی شعور با این طفل پدروزی را بچه زبان میتوان حاضر  
ساخت ؟

— حاجیه هم که مانند شوهرش بفکر فرو رفته بود آنگاه با يك  
چهره بشاش و امیدوارانه گفت يك خیال دیگری بنظم آمد و تصور  
میکم با انجام آن زحمات ما بیایان خواهد رسید  
— حاجی زود بگو بینم چه فکری کرده

حاجیه قدری نزدیکتر آمده گفت : مثل است معروف زبان خیر  
و اخلیج میداند باید یکی از رفقای صمیمی او را که خیلی با او انس و  
الفت دارند بجهان این پسره بپنداریم تا او بزبان خودش حسین آقارا راضی  
کند آیا پسندیدید ؟

- اینهم خوب فکری است و من در اینخیال نبودم اما اشکال در  
اینست چه کسی را باید برای اینکار پیدا کنیم و به کی متوسل شویم زیرا  
تمام رفقای این پسره جمعی از فکلی پکلی ها هستند که غیر از چهارگله زبان  
خارج و بزرگ کردن خودشان چیزی نمیدانند .

- چاره چیست باید یکی از همانها را انتخاب و وادار نمود حتی  
تظمیعش کرد که در صورتیکه حسین آقارا باین وصلت ترغیب کند مبلغی  
پول هم . رسم شیرینی باو داده میشود حاجی آقا نومیثانی پول مشکل گشا  
است برای اندکی پول دوستان جدید حاضرند ترك الفت و دوستی بکنند  
البته هیچکس از سر پول نخواهد گذشت .

- بسیار خوب حالا بگو ببینم تو کسی را میشناسی برای این  
مسئله انتخاب کنیم که شایسته باشد ؟

- باید دید چه کسی بیشتر از همه با حسین آقا الفت دارد - من يك پسرۀ  
را میشناسم که اغلب اوقات که حسین آقا بخانه میاید با او وارد میشود  
و غالب اوقات در بیرون و گردش باهم هستند و در شگه باهم می نشینند  
و تماشا خانه را با اتفاق هم میروند بنظر من جوان زرنگی آمد و چند ماه است  
در اینخانه رقت و آمد دارد و با حسین آقا رفیق است .

- عجب چطور شد که من او را نمیشناسم ؟  
- دلیل ندارد شما هیچیک از دوستان حسین آقا را نمی شناسید  
و از آنها خوشتان نیاید  
- مگر این کسی را که نام بردی از همان فکلی ها است ؟  
- متأسفانه بله.

آه این پسرۀ بدبخت آیا نباید يك نفر دوست و رفیق صحیح داشته باشد من و تو واقعاً از اولاد مایوسیم بعد از مرگ ما معلوم است ثروت و دارائی و تجارتخانه من در عرض مدت قلیلی چطور بباد فنا خواهد رفت خداوند عاقبت ما را ختم بخیر کرده و این پسرۀ را که بفضالت افتاده هدایت کند

نه ، مایوس نباشید جوانی است و غرور انشاء الله همینکه چند سال دیگر از عمرش گذشت آنوقت از این ترتیبات دست خواهد برداشت او هم تقصیری ندارد زمانه بد شده اومی بیند که فلان پسر حاجی فکل بسته یا پوتین کالوش پوشیده موی سرش را ماشین کرده تقلید میکند و الا خودتان میدانید که باهمۀ این احوال حسین آقای ما الحمدلله از هر حیث آراسته است . تنها چندی بمدرسه رفته این طور بار آمده و این غفلت من و شما است که چرا از اول او را بمدرسه فرستادیم

- نه بی جهت از حسین تعریف و تمجید میکن میدانم او چطور بزرگ خواهد شد من پدرم و پسر من را خوب میشناسم او در زمان حیات من اینقدر حرکات زشت و ناشایسته بر خلاف میل من و تو کرده که

واقعاً بزودی مرا پیر و شکسته نموده بعد از مرگ من دیگر معلوم است  
وضع دارائی من چه خواهد بود

— حاجی آقا من هرگز در حضور حسین این حرفها را بشنایم گویم  
ولی تصدیق بفرمائید که شما هم ناشکری میکنید اگر پسر شما مثل سایر جوانان  
این دوره معتاد بهزار عادات پلیدی بود هر شب در فاحشه خانه بسر میدرد  
یا اعیان بالله عرق خور و قمار باز و ترساکي بود چه میکردید باز جای هزاران  
شکر باقی است.

— خوب اینطور باشد از این بحث بگذریم بی سبب وقت را نباید  
تلف کرد — تو گفتی آن پسر اسمش چه چیز است ؟

— چه عرض کنم نامش را نمیدانم ظاهراً جوان معقولی بنظرم  
آمد و اهل این ولایت هم نیست کمان دارم اهل طهران باشد که مدتی در  
خارج به سر برده است.

— آه پناه بر خدا اگر خارچه هم رفته باشد دیگر معلوم است —  
پس چگونه ما میتوانیم او را ملاقات کنیم در صورتیکه اسمش را نمیدانیم  
و از رسمش بی خبریم اگر چه من هنوز ندیده از ملاقاتش اکراه  
طبیعی دارم.

— من ممکن است از حسین آقا بپرسم اسمش را برای من بگوید

— تو اطمینان داری که خواهد گفت ؟

— جهة ندارد که نگوید.

— پس از این فقرات چیزی با و اطلاع مده

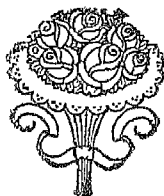


— البته دیوانه که نیستم .

— پس همین حالا برخیز و از حسین آقا اسم آن پسر و اگر بتوانی

اسم پدر و شغل خانواده اش را تحقیق کن و زودتر برگرد عجلتاً قبل  
از رفتن هم سفارش کن شام ما را تهیه کنند .

حاجیه خانم از جا برخاسته در بیرون اطاق بخدمه دستور تهیه  
شام داده و خود بحیاط دیگر که اطاق حسین آقا در طبقات فوقانی آن  
بود داخل شده راه پله را گرفته بالا رفت . حسین آقا که در پشت میز  
تحریری نشسته و سر قلم فولادی که در دستش جریان و حرکت داشت  
بروی صفحه کاغذی سایه میالداخت بهیچوجه ملتفت صدای پای احدی  
نشده و تمام دقت و هوش خود را معطوف به تحریر آن ورقه نموده  
گاهگاهی از فرط غضب و شدت خیال بی خودانه میگفت : آری ما او یامن  
غیر از این ممکن نیست .



## فصل ششم

### تحقیق

حاجیه خانم که برای استراق سمع و برای آنکه از مشغولیت حسین آقا و حالت کنونی او باخبر شود در عقب در ایستاده آن کلمات موحش را که شنید بی اختیار داخل اطاق شد - بطوری که حسین آقا از بکه و فریاد بی اختیار گردید .

- نترس نترس عزیزم من هستم - چرا فریاد کشیدی ؟

- حسین آقا در حالیکه آثار عدم رضایت از این طرز ورود مادر در سیمایش آشکار بود بایک آهنگ رقیق و لطیفی گفت : آه مادر جان شما! اما این طرز ورود را من نمی پسندم

- نه ، طوری نشده من چون دیدم که پاره کلمات بی مناسبت از زبانت ادایم شود محض آنکه خدای ناکرده دچار هذیان یاسر سام شده باشی بخلی اختیار آنه خود را بدرون افکندم

- حسین آقا احساس کرد که مادرش آن جملات مقطوعه را شنیده و لکن منتقل نکرده و نتوانسته است مقصود را درک کند باین جهت در پس یک نرزل خاطر آرامی و سکون جانشین آن گردیده در این حالت چشم حاجیه خانم بمیز تحریر و دوات و قلم و ورقه که مفلوطاً تحریرش بیابان نرسیده افتاد بی اختیار متوجه آن شد حسین آقا هم که غفلت کرده و لایحه را از روی میز برداشته بود ملتفت خیال مادر شده دست

برده و صفحه کاغذ را از روی میز ربوده در بقل گذاشت .

— این کاغذ چه بود ؟

— هیچ چند فرد شعر

— شعر را که اینطور و بآن تفصیل نمی نویسند بعلاوه مگر توانزه

شاعر هم شده به به چشم های ما روشن !

— به بخشید ادبیات منثوره بود که میخواستم تصحیح کرده

بجراید بفرستم .

— ادبیات منثوره چه چیز است جراید یعنی چه چرا معامیگوئی

فارسی حرف زن .

— حسین آقا با کمال متانت جواب داد معامی عرض نکردم چون

شما آشنا با اصطلاح زبان مذهبی خودتان که عربی است نیستید اینست عرض

میکم « ادبیات منثوره » یعنی نکار شاقی که از موزونیت نظمی خارج در

عین حال سبک انشاء و تحریر آن ملیح تر از منظومات شعری است جراید

هم یعنی روزنامه ها .

— خوب من باینها کار ندارم ولی همینقدر بتو میگویم این نصیحت

مراهم بپذیر که ادبیات منثوره یا جراید بقول خودت در دنیا و آخرت

مفید بحال تو نخواهند بود برو تحصیل کمال کن .

— بسیار خوب اینطور باشد اما بفرمائید چه باعث شد که بقاصله

کمی دوباره قدم رنجه فرموده و سرافرازم کردید اگر ناشی از مهر و محبت

خالصانه سرکار علییه است باین خوشبختی جدید خود را تهنیت میگویم

و اگر برای تعقیب مذاکرات ساعت قبل است زهی بدبختی .

- پسر جان تو البته نمیتوانی مهر و شفقت قلبی مادر را نسبت بفرزند انکار کنی بدیهی است علت العلل اینکه تو را از کار باز داشته و محصل آسایش شده ام همان تجدید استفسار از سلامتی حالات تو است زیرا ساعت قبل بواسطه کسالت عارضه زکام حواسم را خیلی پریشان کردی اما الان حالت چگونه است .

- مرسی از تفقادات سرکار متشکرم از توجهات شما عجلالتا بهترم امید است ناصبح رفع کسالت بشود .

- اما چه میشود که دوستان دیشب و امشب تو را فراموش کرده بدیدنت نمیآیند در حالی که اغلب شبها اینجا بودند - در صورتیکه برای رفع کسالت و تنهایی تو امشب وجود دوستان خیلی ضرورت داشت .  
- نه خودم امشب میل کردم که تنها باشم زیرا عرض کردم که میخواستم باره چیزها که ملاحظه فرموده اید بنویسم بعلاوه بعضی مراسلات برای دوستان خودم .

- یقین از بابت بشارت عروسی و وصلت خودت خواسته چیزی بنویسی - این حرف در ضمن يك تبسم مخصوص از دهان حاجیه خانم بیرون آمد و منتظر بود که حسین آقا نیز در ضمن يك چهره خندان جوابش گوید در حالی که حسین آقا متانت و وقار یا بیاعتناعی را از دست نداده با کمال خون سردی جواب داد :

— خیر جواب مراسلات وارده بخودم بوده وابدأ از این مذاکرات چیزی نوشته نشده .

— خوب مطلب از دست رفت از تو پرسیدم چرا دوستانت امشب ترا تنها گذاشتند مثلاً همان جوانکی که هر روز بدیدن شما میآمد و اغلب باهم سر میدیدید چه شد که دیروز و امروز شما را فراموش کرد .  
— کی را میفرمائید ؟

ده چرا تجاهال میکنی . — همان جوانی که اغلب باهم صحبت و مخالطه میکردید و من کمتر میدیدم که غیر از او کسی باتو اینهمه انس و الفت داشته باشد .

— بله بله عبدالعلی خان را میفرمائید .

— اسمش را نمیدانم راستی پسر کیست و چه کاره است من چند دفعه خواستم از تو بپرسم فراموش کردم اما جوان معقولی و با هوشی بنظرم آمد .

— اسم پدرش حاجی میرزا محسن و اصلاً از اهل قفقاز است پدرش در تفلیس یکی از تجار بزرگ و معتبر آنجا است لیکن عبدالعلی خان را با مادر او یکسال است بایران روانه کرده تا در بعضی اقوام و عشیره خودشان ملاقاتی کرده باشند .

— پس مادر این جوانك در کجا است ؟

— اکنون در طهران .

— خودش چگونه در این جا توقف کرده ؟

— بعد از آنکه از کسان خود دهنن نموده از مادرش اجازه تحصیل کرده که بیداره نقاط ایران مسافرت کند اکنون قریب ۳ ماه است از مشهد سر باین جا آمده و چون از من مهربانی دیده میل کرده در این جا اقامت کند و همه روزه خبر خود را به پدر و مادر خود کتباً یا تلگرافاً می‌رساند — واقعاً چه جوان خوش بختی است خداوند اقبال و سعادت را از هر حیث باو ارزانی داشته و مانند من بدبخت و بیچاره خلق نشده.

— پسر جان بچه چیز او حسرت میبری خداوند باو چه عطا فرموده که بتو ارزانی نداشته — پدر مادر خوب با ثروت و مکننت و دارائی و همه چیزهای دیگر که اسباب سعادت و خوشبختی تو است در حقیقت تو دیوانه و مجنون بی بچه چیز اورشک میبری در صورتیکه در همین شهر هزاران نفر آرزو و حسرت دارند مثل تو دارای ثروت و عزت باشند — حالا هم که از حسن اقبال و توجهات حضرت احدیت این وصلت مایه مباهات و افتخار فامیل ما خواهد بود.

— مادر جان شما مقصودم را ملتفت نشدید این کلمه خوش بختی را عرض کردم نه مقصودم از ثروت و مکننت بوده بلکه فرق و امتیاز عبدالعلی خان بامن بسیار و تفاوت من و او از زمین تا آسمان است زیرا او لا بدی دارد که برخلاف حاج آقای ما همه جا موجبات آسایش و استرضای خاطر فرزندش را فراهم کرده چندین سال او را به اروپا فرستاده که اکنون صاحب معلومات و افره شده ثانیاً همیشه اجازه گردش و مسافرتش داده که هر جا بخواهد برود و سیاحت کند ابداً مانعی برایش موجود نیست

خلاصه این پدر و مادر هم خود را مصروف استراحت و آسایش پسر خود کرده ابداً راضی نیستند که ساعتی دل تنگی او را مشاهده کنند بر عکس من که گرفتار امثال شما پدر و مادری شده ابواب سعادت و آزادی از هر طرف برویم مسدود مجبورم که عمر عزیز خود را در این قبیل اطاقهای تاریک و زوایای خراب بسر برم سهل است تا این حال نمیگذارید که بحال خود مشغول شده و در صدد علاج بدبختی خود برآیم آنوقت با آن لهجه و طرز تکلم مرا مجبور بقبول توبیخی میکنید که فوق العاده موجب تنفر من است اینست فرق يك پدر و مادر متمدن و امتیاز يك پسر آزاد و آسوده با چون من عنصر بدبخت و مقید . حالا ملنگت نکات عرایض شدید و فهمیدید که سعادت و خوشبختی تنها پول و ثروت نیست ؟

— باز من مجبور شدم با شما داخل مباحثه بشوم در حائاتی که همیشه آکراه داشته و دارم که در ضمن صحبت کار من و شما بمشاحره رسد خوب است از این صحبت صرف نظر کرده بشرح حالات آن جوان که بقول شما عبدالعلی خان است بیردازیم گفتید حالا او در کجا است ؟

— چه عرض کنم در منزل خودش

— منزل شخصی است یا کرایه ؟

— خیر در منزل یکی از دوستان خود اقامت کرده

آیا فردا بنزد تو خواهد آمد ؟

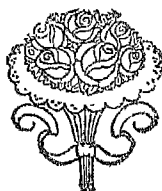
— شاید هم نیاید مگر شما با او فرمایشی داشتید حسین آقا در

گفتن این جواب دقت خود را بچشمهای مادر متوجه داشت که شاید

از علت کنجکاوای حاجیه خانم و جهت استفسار از حالات عبدالعلی خان چیزی بدست بیاورد - لیکن مادر با کمال متانت جواب داد :

- نه کاری با او نداشتم و اینکه حالات او را پرسیدم خواستم بفهمم آیا اهل رشت است یا نه آنهم که معلوم شد و اینکه بیشتر به تفحص حال او پرداختم برای این بود که باو بفهمانی من و حاجی آقا از آمد و رفت او بهیچوجه دلتنگ نبوده سهل است خیل دوستش داریم در این صورت هر وقت که خواسته باشد بدیدن شما آمده و ما را هم مفتخر نماید علی الخصوص که پسر يك تاجر محترمی است بنا بر این ما پیوسته برای پذیرائی او حاضر خواهیم بود اما يك سؤال دیگر باقی است و آن اینست که مکان و منزل عبدالعلی خان را نشانی دهی در گجاست

- چه ضرر دارد در اداره کار گذار است . در ادای این جواب حسین آقا فهمید که مادرش يك مقصود خارجی غیر از آنچه گفته در دل دارد و نمیخواهد اظهار کند در همین موقع حاجیه خانم احساس کرد که کسی از پله ها بطرف بالا میآید او و حسین آقا هر دو از اطاق بیرون آمدند





## فصل هفتم

### حسن اتفاق

- کیست چه کار داری ؟

- بنده هستم عرض داشتم .

- محمود آقا توهستی .

- بله . محمود خانه شاگرد که تقریباً مستخدم خصوصی حسین آقا بود در این موقع از پله ها بالا آمد و باکت كوچك و ظریفی در دست داشت که بحسین آقا تقدیم نمود .

- این چه چیز است کی آورده ؟

- آقا بکنفر مستخدم کار گذاری است و خودش عقب درب بزرگ منتظر جواب یا امضاء وصول این مکتوب است .

حسین آقا برای مطالعه مکتوب بطرف روشنائی چراغ روانه شد مادرش هم او را تعاقب کرد که از مضمون این رقعۀ كوچك بلکه مطلع شود حسین آقا سر باکت را باز کرده و در همان دقیقه که مشغول قرائت مکتوب بود حاجیه خانم کاملاً از سیما و چهره اش اثر و نتیجه رقعۀ را قبل از وقت تفریس مینمود .

این مکتوب فقط عبارت از يك كارت و بزرگت خیلی زیبا و قشمنکی بود که در يك طرف آن کلمات ذیل « عبدالعلي خان » چاپ شده بود و در ظرف دیگر با خط ظریفی جمله ذیل بروی آن نگاشته شده بود .

« دوست عزیزم دو روزی که از زیارت محروم مانده بودم برای يك فقره کار شخصی به انزلی (بندر پهلوی امروزی است) رفته امشب مراجعت کرده ام و فوق المعاده مایلم جنابعالی را زیارت کنم زیرا فرط اشتیاق بقدری است که بیش از این نمیتوانم از زیارت محروم باشم اگر خودتان بمنزل من تشریف میآورید مایه افتخار من است و الا اجازه فرمائید ارادت کیش شرفیابی حاصل کنم دوست با اخلاص شما عبدالعلی »

بعد از فراغت از مطالعه کارت حسین آقا متوجه مادر شده و قبل از آنکه منتظر سؤالی از مشار الیهها باشد گفت این همان عبدالعلی خان است که ذکر خیرش چند دقیقه قبل از زبان گذشت از قرار معلوم این دو روزه در شهر نبوده امشب مراجعت کرده است با مرا بنزد خود طلبیده با اجازه خواسته است بمنزل من بیاید.

— تو چه خواهی جواب داد.

— مینویسم که تشریف بیاورند.

— همین الآن؟

— البته مگر چه میشود؟

— نه صلاح نیست بنویس که فردا بملاقات شما حاضر شود

— چه علت دارد و شما چرا در کار خصوصی من مداخله میفرمائید

حالا که میل ندارید او نزد من بیاید من خود ~~خود~~ متش خوام رسید اما با آنهمه تمجید و تعریفی که ساعت قبل از عبدالعلی خان کردید این نفرت و اکراه کنونی شما مایه تعجب است!

— نه من اكراه و نفرتی ندارم چون الان تقريباً چهار ساعت از شب ميگذرد شما و او هر دو كسل هستيد خواستم كه صبح يكدیگر را ملاقات كنيد .

توضیح آنكه مقصود حاجیه خانم از عدم حصول ملاقات این دو جوان این بود كه مذاكراتی در باب امر تزویج بین حسین آقا و عبدالعلی خان واقع نشود و بالطبع عبدالعلی خان هم با خیالاتش همراهی نكند بدین ملاحظه میل داشت شوهرش قبلاً احساسات عبدالعلی خان را برای ترغیب و تشویق حسین آقا مستعد سازد زیرا میدانست افكار و نظریات این دو جوان بطوری موافقت تامه دارد كه هرچه را اراده حسین آقا اقتضا كند او تصدیق خواهد كرد و بعد از ملاقات این دو نفر تحريك عبدالعلی خن برای تشویق حسین آقا بی ثمر و سهل است نتیجه معكوس خواهد بخشید .

— خیر مخصوصاً امشب ملاقات حتمی است ز. برامن دو برابر مشتاق بدیدار او هستم .

حاجیه خانم خیال كرد كه رفتن حسین آقا بمنزل عبدالعلی خان انتظار آتش را یقیناً برهم خواهد زد این بود صلاح دانست كه عبدالعلی خان را بمنزل حسین آقا دعوت كند و قبل از اینكه بملاقات حسین آقا برسد آنها را در بحیاط عبدالعلی خان را نزد حاجی آقا برده قبل از وقت زمینه را حاضر كنند .

آنوقت رو بحسین آقا كرده گفت حالا كه ملاقات تو و او در امشب

حتمی است پس او را نزد خود بخواه بهتر است زیرا حالت تو مساعد نیست و چون زکام کرده میترسم در طول راه بواسطه باد خنکی که اکنون در وزیدن است تصرف هوا پیدا کنی .

— حسین آقا خیلی تعجب میکرد که چرا مادرش در این قبیل مسائل مداخله میکند و تفحص مخصوصی در شناسائی عبدالعلی خان بکار میبرد اگر چه نمیدانست که مقصود آنها چیست ولی همینقدر حس کرده بود که توطئه در کار و این جستجو خالی از قصد مخصوصی نیست پس بهتر اینست که خود را عمداً به تجاهل زده و برای کشف این سر پیشنهاد مادر را تصدیق کند بنا بر این فوراً از کشومیز خود کارت ویزی را بیرون آورده و کلمات ذیل را بروی آن نوشت :

« عزیزم کارت عالی زیارت با کمال فی صبری منتظر مقدم جنابعالی هستم اخلاصمند صمیمی حسین »

و در يك پاكٲ كو چكى گذارده محمود داد كه بحامل يا مستخدم كار گذاري كه دم درب منتظر است برساند محمود از پله ها سرازير شده بطرف درب حياط روانه گرديد حاجيه خانم چند دقيقه بدون گفتگو و حرف خود را به نگاه كردن کارت واصله كه هنوز روى ميز بود مشغول داشت در حاليكه از وجنات احوالش محسوس است كه خيالش راحت نيست

## فصل هشتم

### قرار داد - ملاقات مکروه

حاجیه با حسین آقا خدا حافظ کرده با عجله مخصوصی وارد اطاق حاجی شده بدون آنکه منتظر باز پرسى باشد گفت خود آن پسره نزد حسین آقا میآید -

- چطور نفهمیدم کدام پسره ؟

- همان کسی که من لحظه قبل برای استیضاح معرفی او نزد حسین آقا رفته بودم .

- خوب اسمش چیست ؟

- عبدالعلی خان .

- پدرش کیست ؟

- جواب این سؤال را برای وقت دیگر بگذارید عجلتاً خودتان را حاضر کنید که باید با این پسره ملاقات نمائید .

- همین الان ؟ من که بکلی کسالم

- کسالت یعنی چه باید امشب حتماً عبدالعلی خان را ملاقات

کنید و الا کار میگذرد و نتیجه بعکس خواهد بخشید او از حسین

آقا اجازه و وقت خواسته بود جواب داد برای پذیرائی او مانعی ندارد

این ترتیب را من انجام دادم تفصیلش را بعد بشما خواهم گفت قبل از آنکه

عبدالعلی خان بحیاط اندرون داخل شود شما باید او را ببینید و تقاضا

کنید که بقدر نیمساعت با شما صحبت بدارد ملتفت میشوید ؟

- بله بله فهمیدم مثلاً من خود را حاضر کم همینکه صدای دق -  
الباب بلند شد فوراً بیرون رفته و او را دعوت کم که بقدر نیمساعت  
صحبت مرا بپذیرد اینطور نگفتی ؟

- بله همین است حالا ترتیب صحبت را بخاطر بیاورید و بدانید  
که چون ملاقات این جوان با شما بیش از دو مرتبه نیست باید یکطوری با او  
برخورد کنید که بدش نیاید مثلاً تکذیب اقوالش را نکنید یا داخل مباحثه  
با او نشوید یا کلمه رکیک و خارج از تراکی به متجددین و امثال او نسبت  
ندهید یا از مدارس و غیره ابداً حرف نزنید بلکه کمال مهربانی و محبت  
را باید پیشه نمائید که او را مجذوب خودتان قرار دهید بعبارۀ آخری  
باید فریبش بدهید و الا اگر غیر از این رفتار نمائید نتیجه بضرر ما خواهد بود  
یعنی او هم رفته با حسین آقا همراه و هم خیال سهل است معلم او خواهد  
شد و خیلی از چیزها را که هنوز حسین آقا نمیداند با او خواهد آموخت  
خوب ملتفت بشوید که چه عرض میکنم - آیا شام صرف کردید ؟

- بله مگر تو غذائی نخورده ؟

- خیر زیرا تا حال با او مشغول گفتگو بودم .

- یقین حسین آقا هم شام نخورده .

- خیر او همیشه ساعت پنج و شش شام میطلبد و محمود برایش  
حاضر میکنند ترتیب شام و نهار او بما معلوم نیست چه وقت میخواهد  
و می برد .

— بسیار خوب تو حالا برای صرف شام برو من منتظر این پسر  
خواهم ماند و بعد از ملاقات با او مذاکره خواهم کرد امیدوارم نتیجه  
مطلوبه بدهد.

— لیکن مجدداً سفارش میکنم که طرز گفتگوی خودتان را با او  
بشکلی قرار دهید که اسباب کدورت و ملالت او نشود هر مزخرفی هم  
بگوید غالباً تصدیق کنید زیرا که مصلحت در اینست.  
— خوب خوب فهمیدم دیگر روده درازی نکن.

— حاجیه بطرف اطاقهای دیگر رفته و حاجی آقا را در میان اندیشه  
گذاشت حاجی وضع و سنائی که برای ملاقات عبدالعلی خان بخود اختیار کرد  
این بود که اولاً عمامه را بسر گذاشته قبا و لباده را مجدداً پوشیده شال  
را با کمال بی نظمی بر کمر بسته قامدان و دفتر حساب را بسته با چرتکه  
روی صندوقچه که در حضورش بود گذاشت و خود بانتظار ورود مهمان  
ماند. چند دقیقه بعد صدای دق الباب بلند شد حاجی خودش با کمال وقار  
و با همان وضعی که هم اکنون شرح دادیم از اطاق بیرون آمده ازدالان  
عبور کرده درب بزرگ را باز نمود.

عبدالعلی خان جوان در این موقع انتظاری که نداشت این بود که  
غیر از چهره زیبای حسین آقا با هیكل حاجی مواجه شود لهذا ناچار  
سلامی گفته و منتظر بود که از طرف حاجی ابدا اظهار ملاطفت نشده  
سهل است با برو دت مخصوصی جواب سلامش را باز خواهد گفت چه او  
بنا بمعرفی حسین آقا از احساسات و اخلاق حاجی آقا بخوبی مستحضر و

مستوبق بود مع هذا مشاهده نمود که مسموعات او با مشهودات مغایرت نامه داشته و حاجی آقا با کمال خون گرمی و مهر بانی او را می پذیرد و بعلاوه تکریمات و تعظیبات متواتری که از طرف حاجی آقا نسبت باو معمول می شود مجال عرض تشکر برای عبدالعلی خان باقی نمیگذارد اینست که او در مقابل اینهمه مهر بانیهای غیر منتظره با اشاره و تعظیم سر عرض امتنان می نماید .

خلاصه ناعبور از عمارت بیرونی پیوسته عبدالعلی خان در این فکر بود که البته حسین آقا از اخلاق و عادات پدرش آنچه گفته بی کم راست و وکاست بوده دلیلی نداشته که بی جهة پدر را تصبیح و تنقید نماید لیکن از طرفی مهر بانی های مفصله حاجی آقا از طرز مذاکره و اخلاقی بودن و تمدن مآنی حاجی میرساند و در پایان تصورات خود باینجا منتهی ساخت که حاجی آقا پدر و کسان او را شناخته با سابقه الفتی بین حاجی آقا و پدرش موجود بوده و اکنون خواسته است قرض پدر را نسبت به پسر ادا کند لیکن همینکه خواستند از سومین اطاق ردیف اول عمارت بگذرند اصرار و خواهش حاجی آقا در ملاقات و پذیرائی مشار الیه بان جوان حساس فهمانید که قصیه بر عکس تصورات او بوده و باید يك مسئله مهمی در کار باشد که حاجی آقا با آن سوء اخلاق و حرکات نا پسند خود را مجبور به خود سازی و کرنش موقتی کرده مهر حال عبدالعلی خان هر چه برای این دفعه معذرت طلبید اصرار و ابرام حاجی آقا که دستش را گرفته و به طرف پله اطاق میکشدم و جب تعجب این جوان را فراهم میکرد حتی قول قطعی



داد که بعد از ملاقات حسین آقا که اکنون در انتظار من است شرفیابی حاصل خواهم نمود متأسفانه این خواهش نیز پذیرفته نگردید عجب مهری که نبود از کجا پیدا شد ۱۹

در اینحال يك فكر موحشی بخاطر عبد العلی خان رسیده که بر خود داری و امتناعش می افزود زیرا جوان سویلیزه ما دارای صباحت و وجاهت منظر و زیبایی چهره و جذابیت چشم و آبرو در حقیقت ممکن بود حاجی بخيال خام و فاسدی اینهمه اصرار در بالا بردن او داشته باشد و الا باعدم سابقه هیچ علتی برای اصرار و لجاجت حاجی آقای درازریش نمیتواند تصور کند اگر چه این خيال مانند برق در مغزش عبور کرد و از این فكر جدید کله بر زبان نیاورد لیکن از حاجی آقا اجازه طلبید نوکر خود را که يك شخص قوی هیکل و پر قوتی بود و در دالان منتظر صدور امر و فرمان آقای خود بود با خود همراه بیاورد حاجی نیز بدون خيال و غیر از آنکه منتقل بسوء ظن عبد العلی خان گردد این تقاضا را با کمال میل پذیرفت .

عبد العلی خان ملازمش را صدا کرده و در زیر گوش او کلمه چنند گفت که مفهوم دیگری نشد و معلوم است که دستور مخصوصی باو داده چه تازمانیکه عبد العلی خان از اطاق حاجی بیرون نیامد او نیز از راهرو اطاق که متصل و مقابل با اطاق بود بر نحو است گوئی مانند سپند بر آتش نشسته بود که چه وقت برای يك وقعه مهمی بتواند با آقا نش مساعت کند ما حسین آقا را در میان اضطراب و بی صبری که بواسطه تاخیر و روزه

رفیق عزیزش حاصل شده میگذاریم و خود بتعقیب حاجی و عبدالعلی خان که متفقاً داخل اطاق میشوند میپردازیم

وضع انائیه داخلی اطاق که مخصوص نشستگاه و خوردنکاه و خوابگاه حاجی است چندان دقتش را جلب نکرد زیرا او هم منتظر نبود که غیر از يك اطاق نامیز مناظر دیگری که مربوط به متمدنین و متجددین است در اطاق يك نفر پیر مرد سالخوردی مشاهده کند که از تمام عواطف و آثار تمدن بی بهره است. لیکن انتظار مخصوص داشت که چه وقت حاجی از تعارفات بی مزه و روده درازی های خنک که از حال مخاطب گرفته تا احوال سک و گریه های همسایه خانه مبدهند آسوده شده و اصل مقصود را اظهار کند، بیشتر از يك ربع اوقات این جوان به تعاطی تعارف و عرض امتنان و مذاکرات بیهوده گذشت، و بالاخره با کمال بی حوصله گی علت احضار و تقاضای حاجی آقا را در ملاقات خود استفسار نمود.

بنابر این حاجی آقا از این جا شروع مطلب کرد: من جناب عالی را یکی از جوانان با عقل و با کمال شناختم هر چند سنأ خورد سال و کان ندارم که سنین عمر شما از بیست و دوسه سال گذشته باشد مع هذا چون تا اندازه به علم قیافه آشنا هستم میدانم که شما از جوانان باهوش و زیرک هستید اگر چه هنوز کاملاً به درك مقام و شناسائی شما نائل نشده ام (عبدالعلی خائف یقین کرد که حاجی او را هنوز نمی شناسد و اینهمه تکریمات یا احترامات برای يك مقصد مخصوصی است و بعبارة آخری حاجی

سنت احتیاج باو پیدا کرده) مع هذا ارادت مخصوصی بشما بهمزد و خصوصاً که چندی است با حسین آقایی ما دوستی و معاشرت میکنید خیلی از سرکار راضی و ممنونم و دعا میکنم که خداوند شما را از چشم بد محفوظ نموده سعادت و عزت بشما ارزانی دارد. مقصود اصلی از تصدیع خاطر جنابعالی اینست که البته حسین آقا در طی مصاحبه خاطر شما را از تصمیم و صلحی که درباره او در نظر است مستحضر ساخته.

عبدالعلی خان - (با کمال تعجب) خیر ابدأ اطلاعی ندارم - آبا حقیقتاً میفرمائید!

- به چطور سرکار مطلع نیستید!

- علت معلوم است زیرا چند روزی بنده به بندر پهلوی رفته بودم

و بالطبع از این اطلاعات نفیس محروم ماندم

- بله دوروز است که این امر از پس پرده خفا بیرون آمده آشکار

و آفتابی شده.

- به به جای خوشوقتی است پس من از همین الآن تبریک

عرض میکنم.

- از تبریک سرکار امتنان دارم. با آنکه جای خوش حالی است

مع هذا نمیدانم حسین آقا بچه علت از رضایت باین تزویج امتناع دارد.

- آبا جهتی در بی میلی او عرض نکرده.

- چرا؛ پاره دلایل بقول خودش اقامه کرده لیکن بقدری مزخرف

و بی اساس است که جز به بدشعوری حسین آقا حمل نمی توان کرد

- خیر خیر آقای آقا حسین آقا را آنطوریکه بنده شاخته ام یکی از جوانان دانشمند و باکال هستند نسبت کم شعوری را بایشان دادن بی لطفی بلکه بی انصافی است .

- به بینید حالا دلایلی که اقامه کرده بعضی را بعرض میرسانم مثلاً میگوید این نامزدی که برای من انتخاب شده باید تمام علوم اولین و آخرین را دارا باشد آیا این ممکن است ؟

- خیر خیر او نباید در مملکت ایران با عدم انتظام مدارس فعلی همهچه انتظاری را از يك نفر دختر ایرانی داشته باشد يك دختر ایرانی همینکه دارای يك رشته معلومات مقدماتی برطبق پروگرام امروزی از قبیل خیاطی - خانه داری - نوشتن - خواندن - اطلاع از جغرافیای مملکت خود و مختصری از تاریخ را دانسته باشد کافی است .

حاجی - از همین جا فهمید که باچه کسی سروکار دارد و دانست احساسات نجددآمیز این جوانان برپیشنهادات حسین آقا تفوق و غلبه دارد . بهر حال رشته مطلب خود را قطع نکرده و علاوه نمود که مقصودم اینست چیزهایی را او می طلبد که امروز در ایران بلکه در روسیه هم ممکن نیست .

- البته در اینصورت که جنابعالی میفرمائید او حق ندارد این قبیل تحصیلات پیشنهاد کند خوب است اینها را شفاهاً بخودش بفرمائید - خودم آنچه لازمه نصیحت بوده گفته ام مع هذا عرض کردم فقط از روی احساسات کردکانه و جاهلانه این وصلتی را که از هر حیث مایه

افتخار اوست رد میکند مثلاً به بینید طرف او اولاً يك فامیل محترم و نجیب و ثروت او بحدی است که حسین آقا را مادام العمر باچندین نفر دیگر میتوانند از هر جهت راحت و آسوده خوش گذرانی نمایند آیا رد کردن يك چنین فامیل نجیبی بواسطه ضعف عقل نیست غرض مقصود این نبود چون اینکار نا پس فردا باید انجام یابد و سه روز دیگر بمبارکی شروع باجرای مراسم عقد و عروسی بشود میخواهم جنابعالی او را ملاقات کرده و با بیانات شیرین خودتان باو بفهمانید که بی ربط میگوید و این اظهارات او بهیچوجه موقعیت ندارد سهل است نتایج سودی را هم اضرار خواهد کرد البته این مقصود بنده را سرکار در ضمن يك عباراتی باو خواهید اظهار کرد که تسلیم صرف بشود هرچه باشد چون او با جنابعالی الفت مخصوصی دارد البته فرمایشاتتان را بادلایلی در تلو صحت خواهید فرمود بخوبی و خوشی نلتقی خواهد نمود . و من منتظرم که بنده و فامیل بنده را کلاً رهین منت خود قرار داده در تسریع انجام امر خیر کوشش کنید که در واقع يك خدمتی است که بخود حسین آقا کرده بنده را هم ممنون ساخته اید .

— عبدالعلی خان در این مدت سکوت اختیار کردم و اصغای فرمایشات حاجی را مینمود درحالتیکه از ته دل قاه قاه میخندید در این موقع که بتقاضا و خواهش با اصل مقصود واقف گردید سکوت را قطع کرده ظاهراً محض کسب اطلاع و باطناً برای تولید تشویش با کمال ادب عرض کرد :

این ترویجی را که برای آقا حسین آقا مصلحت دانسته اید آیا در اطراف آن مطالعاتی که موجب پیشیانی آتیه را فراهم نکنند بعمل آورده اید یا نه ؟

— از چه قبیل مطالعات را میفرمائید درست مفهوم نشد .

— البته این ملاحظات در حق دختر است مثلاً طرف حسین آقا

يك دختر بدكل و بی علم و ساده که فاقد معلومات نباشد ؟

— عرض کردم و شما هم تصدیق کردید که در مملکت ما امروزه

این چیزها شیوع و رواجی ندارد و بلکه قدغن اکید است برای دختر

حیا و ادب عفت و عصمت کافی است و علاوه بر این محسناتی لازم ندارد

— عبدالعلی خان از علت اکرام رفیقش بخونی مستحضر شده و دانست

که علت الملل عدم رضایت او فقط از همین بابت است بنا بر این سکوت اختیار نمود .

— حاجی موقع را غنیمت شمرده مجدداً خواهش و استدعا را

تعقیب نمود که بهر نحوی ممکن است موجب رضایت حسین آقا را فراهم

نماید و تمنا کرد که عبدالعلی خان يك قول قطعی بدهد که تا فردا اینکار

رضایت و رغبت نامه حسین آقا خاتمه خواهد یافت

— عبدالعلی خان از ادای قول قطعی خود داری نموده و گفت

امیدوارم این امر مبارك رضایت و خوشنودی طرفین خاتمه پیدا کند زیرا این

بهترین آرزوی دوستانست که در عروسی آقا حسین آقا خدمتگذاری کنند .

— خیر مخصوصاً باید تعهد کنید که مهر و سیله ممکن است رضایت

او را تحصیل کنید

— عرض کردم که نمیتوانم قول قطعی بدهم زیرا هنوز نمیدانم آقا حسین آقا چه معاذیر و عوایقی در پیش بایم خواهد گذاشت باید با ایشان مذاکرات کرد تا رضایتش را جلب نمایم و در هر حال من بهترین مساعی خود را در جلب موافقت ایشان بکار خواهم برد عجالتاً بنده را مرخص فرمائید که با ایشان ملاقاتی کرده باشم زیرا حسب الوعده مدتی است منتظرند .

— بنده مانع از تشریف بردن جنابعالی نیستم لیکن عرض کردم که امر وصلت باید تا پس فردا خانمه قطعی پیدا کنند در اینصورت بنده چه وقت منتظر نتیجه صحیح باشم و خوش حال بشوم .

— بنده فردا صبح ساعت (۹) جنابعالی را زیارت خواهم کرد .

— ساعت نه چه وقت است ؟

— عبدالمعلی خان از تبسم مختصری ناگزیر شده و توضیح داد که ۳ ساعت بظهر مانده را اروپائی ها ساعت نه میگویند یعنی برعکس ایرانیان که میزان وقت را از غروب و اذان صبح قرار میدهند آنها از ظهر و نصف شب حساب میکنند .

— حاجی باری استدعا دارم با هر وسیله رضایت او را بمن مژده بدهید و اگر خدای نکرده فرمایشات شما را من بی اثر گذاشت و در لجاجت باقی ماند باید با و خاطر نشان فرمائید که این امر در هر حال صورت پذیر است و رضایت یا عدم رغبت او ابدا مانع از انجام وصلت نخواهد شد

— بنده امیدوارم که رضایت خاطر آقا حسین آقارا با این وصلت

جلب نمایم لیکن فرمایش عربی میفرمائید در صورت بی میلی از وقوع این ازدواج این «وصلت اجباری» نتایج بس ناگواری در بر خواهد داشت که بهیچوجه قابل تصور نیست و را نظیر این ترتیب را خود نموده مکرر در روسیه مشاهده کرده ام.

- خیر این عواقب و خیمی که برای وصلت های اجباری پیش بینی میفرمائید مانند بسیاری از چیزها در حدود دهان روسیه و ملل خارجه رواج دارد نه مملکت اسلامی ایران که پس حقاً باید مطیع و منقاد و تسلیم صرف اراده پدر و مادر باشد در صورت خلاف در دنیا و آخرت و وسایع و هرگز روی خوش نختی و رستگاری نخواهد دید بعلاوه بر فرض وقوع نتایج ناگوار آیا غیر از این خواهد شد که حسین آقا چند روزی قهر کنند آنهم علاجش آسان است همینکه مختصری کم اعتنائی دید جیره اش قطع شد آنوقت حرکت غلط خود را احساس کرده و پشیمان خواهد شد

- اسیدواریم که دیگر محتاج باین گفته گوها نشویم ولی مخصوصاً لازم میدانم جنابعالی را از يك اشتباه بركي خلاص کنم آن اینست که سوء نتیجه وصلت اجباری نه اینست که تنها ممکن است فرزند عزیزان قهر کنند بلکه ممکن است وقایع ناگوار دیگری رخ دهد که از دائره تصورات جنابعالی بیرون است

- حرف تازه میرنید مثلاً چه میکنند؟

- آیا مستبعد میدانند که در اینصورت فرار کنند یا خود یا طرف

را معدوم سازد؟



— حاجی یکمرتبه از اینحرف یکه بخورده و برافروختگی سختی در  
چهره اش عارض شده و با کمال وحشت اظهار کرد وای - چیز غریبی میگوئی  
این حرفها یعنی چه - چه چیزها را القاء میکنی ؟

— بنده خلاقی عرض نکردم و رسم مثل خواستم مخاطران را از  
يك اشتباهی آسوده سازم والا خدا نکند که این سوانح و حوادث مدهشه  
در این مورد و در حق دوست عزیزم حسین آقا نازل شود تمام مقصود بنده  
همخیالی با جنابعالی است امیدوارم هرچه زودتر این وصلت بخونی و  
خوشی خاتمه پیدا کند .

حاجی که از این جواب قوی گرفته و اضطرابش تسکین یافته بود  
گفت خیلی ممنونم - فرمودید نه ساعت از روز رفته بنده را ملاقات می-  
فرمائید - او ، اینکه خیلی دیر است .

— خبر عرض نکردم نه ساعت از روز رفته بلکه گفتم ساعت نه  
صبح سه ساعت بظهر مانده

بله بله بنده اشتباه کردم با آنکه توضیح دادید مع هذا فراموش  
نمودم پیری است و هزار عیب و علت که یکی از آنها نسیان است واقعاً  
حواشم از پیش بینی های جنابعالی پرت شد . بسیار خوب حالا که عجله  
ندواید ملاقات دوستان شریف بفرید مختاریند مانع نیستم ولی فراموش نکنید  
که بنده منتظر نتیجه صحیح هستم .

## فصل نهم

### وداع با پدر - ملاقات با پسر

پس از آنکه مذاکرات پایان آمد و عبدالعلی خان از فضای کشیدگی این اطاق عفن که دود علیان مانند ابرهای غلیظ در جوار اطاق گردش میکرد خلاص شده و باشتیاق هوای آزاد نائل میشود خیلی خوشحال شد. این بود که بر خلاف مرسوم خود بدون آنکه برسم خدا حافظی دست بدهد با حاجی وداع لفظی نموده و بطرف حیاط اندرون روانه شد.

عبدالعلی خان را میگردانیم که بطرف عمارت اندرون رهسپار شده و حاجی آقارا هم در اطاق خود که از طرز مصاحبه عبدالعلی خان خصوصاً از قسمت اخیر راجع به بیش گوئی ها فوق العاده مشوش بود در میان چرت و فکر قرار داده و حالت حسین آقا را در این یکساعت انتظار تحت مطالعه فرار میدهیم.

بعد از رفتن حاجیه خام و نوشتن جواب رقعہ یکربع ساعت وقت او بدون تشویش و اضطراب گذشت همیشه که این موقع سر آمد و از عبدالعلی خان خبری نشد تاخیر ورود او با تحقیقاتی که مادرش در باره معرفی این دوست عزیزش نموده او را در حالت تشویش و اندیشه انداخته تا خود فکر میکرد که چه مطالب مهمی پدر و مادرش را مجبور ساخته که در جستجوی حالات عبدالعلی خان ب آیند و آیا او چه میخواهند؟ این پدر و مادری که از شکل لباس این قبیل جوانان متمهر و بیرارند چه

شده که خود را اینقدر مایل و شایق بملاقات عبدالعلی خان نشان میدهند بعلاوه او چرا دیر کرده — عبدالعلی خان هرگز از قول و وعده و قرار تخلف نمیکرد — و یکی از مزایا و مختصات او همین است آيا چه شد که اینهمه تاخیر کرده و چه بر سرش آمده این خیالات او را بيقرار کرده و مجبورش نمود که در صدد تحقیق برآید بنا بر این محمود خانه شاگرد را که مستخدم خصوصی او بود صدا کرد این طفلک محبوب که سنش ۱۲ سال بود اطاعت امر آقای خود را همیشه بر خود فرض شمرده و هرگز از او امر حسین آقا تعلقل نمیکرد حسن رفتار او بقدری جالب توجه حسین آقا واقع شده بود که يك علاقه صمیمانه و دوستی برادرانه نسبت باو پیدا کرده در این موقع نیز محتاج بمساعدت او شد.

محمود از مسئله وصلت اطلاع کاملی نداشت و از احساسات و نظریات حسین آقا بکلی بی خبر بود همینقدر در افواه اهل خانه شنیده بود که وصلتی در باره حسین آقا جریان دارد. باالجمله فوراً باطاق داخل شده علت استحضار خود را استعلام نمود.

— محمود جان! اداره کار گذاری را میدانی؟

— بله آقا مکرر آنجا رفته ام.

— میخوام که الان بدون آنکه کسی بفهمد به آنجا رفته و از حالت عبدالعلی خان جو با بشوی در کجاست اگر در همانجا است باو بگوئی که من در انتظارش هستم — اگر اهل خانه کسی از تو پرسید کجا میروی جواب میگوئی برای خرید کاغذ یا چیزهای دیگر بیازار میروم — و یا

میفروا هم خیلی سرعت کرده و مرا از انتظار خارج کنی - برو عزیزم و زود مراجعت کن.

محمود دیگر منتظر نمانده و با سر تعظیمی کرده از اطاق خارج شد همینکه خواست از حیاط بیرونی و دالان بزرگ خارج شود بر خسلاف مرسوم دید که هنوز در اطاق حاجی آقا چراغ روشن است این طفلک از عادت حاجی آقا بخوبی آگاه بود که حاجی شام را در ساعت دو و نیم الی سه صرف کرده و در ساعت چهار همه بخواب میروند یقین کرد که اطاق حاجی خالی از مهمان مخصوصی نیست حس کنجکاو او را وادار کرد که به تفتیش بپردازد همینکه خواست از پله ها بالا رود چشمش بنوکر عبدالعلی خان که در انتظار آقایش بیرون نشسته بود افتاده او را شناخت : او حسنخان تو اینجا چه میکنی ؟

- آقایم در اطاق خدمت حاجی آقا است .

- کی آمده ؟

- قریب یکساعت است .

- هیچ فهمیدی برای چه مذاکره میکنند ؟

- نه همینقدر صحبت و صلت در میان است زیرا می بینی که درب بسته است و من هم با آنها مسافرت دارم . اما بگو ببینم تو برای چه کار اینجا آمدی ؟

- این طفل زیرک دروغ را بر حقیقت در اینجا ترجیح داده گفت آمده بودم . برای آقایم شام ببرم این گفته و با کمال عجله بطرف حیاط

اندرون مراجعت کرد تمام مدت غیبت او از نزد حسین آقا بیشتر از چند دقیقه کوتاه اعتداد پیدا نکرد بنا بر این حسین آقا با کمال عجله از او پرسید چه خبر برابم آورده ؟

— من بکار گذاری رفتم زیرا عبدالعلی خان همینجا است .

— رکو — کجا ؟ زود بگو .

— پیش حاجی آقا .

— آنجا چه میکند — یعنی چه — تو از کجا فهمیدی ؟

— ملازمش در راه پله انتظارش را داشت . و بعلاوه او میگفت

که مذاکرات راجع است بوصلت شما .

— حسین آقا از کسب این اطلاع خیلی مسرور شده و محمود را

فوق العاده توازش نموده و محض آنکه در این لحظه خبر خوبی برایش

تحصیل کرده و او را از انتظار شدیدی خارج ساخته يك اشرفی از کیف

خود بیرون آورده به او عطا نمود و بعد از این مرخصش کرد که بیرون رود

همینکه تنها شد فهمید علت استفسار و کنجکاری مادرش از حالات

عبدالعلی خان چه بوده و بجهت مادرش او را از رفتن بمنزل عبدالعلی

خان ممانعت میکرد و میل داشته است که این ملاقات موکول بفردا یا

اوقات دیگر گردد . آری آنها میخواستند که خودشان قبلا عبدالعلی خان

را ملاقات کرده و پاره مطالب گوشزد او بشنایند که از هم خیالی با

حسین آقا منصرف شده و بلکه هر قدر بتواند از مساعدت با مقاصد آنها

یعنی در انجام قضیه وصلت کوشش کنند حسین آقا بنای قدم زدن را در اطاق گذاشته و با خود میگفت .

« اِه اینها چقدر احق و بی شعورند که نمیفهمند خود عبدالعلی »  
 « خان يك جوان شایسته ولایتی هرگز تسلیم مزخرفات و عقاید پیوسیده »  
 « آنها نمی شون بر فرض آنکه ذهن او را از من مشوب کرده و حقایق را »  
 « در نظرش بشکل دیگر جلوه بدهند محض آنکه مرا ملاقات کنند »  
 « تمام تفصیل را با کمال صحت باو خواهم گفت - و باو اطمینان خواهم »  
 « داد که اگر پدر و مادرم پیرایه یا اضافاتی در اطراف گفته های من »  
 « بسته اند دروغ محض بوده است . بسیار خوب آنها هر وسایلی دارند »  
 « بر انگیزند اما محال است من راضی بشوم - این وصلت نباید انجام »  
 « بگیرد در صورت وقوع یکی از دو یعنی یا من یا او ممدوم باید شویم و غیر »  
 « این محال است اگر هم ذهن عبدالعلی خان را مغشوش کرده باشند من »  
 « یاد و کله حرف او را از اشتباه نجات خواهم داد »

این اندیشه و خیال نیز حسین آقا را بشدت مشغول کرده بود که صدای عبدالعلی خان رفیقش از پشت در بلند شد : دوست عزیزم آیا اجازه ورود میفرمائید ؟

— ( جواب بفرمائید عزیزم ) عبدالعلی خان وارد اطاق شد بعد از دست دادن بیکدیگر و جلوس بر صندلی از حصول این ملاقات تشکر کرده و قبل از اینکه به احوال پرسى همدیگر بپردازند حسین آقا اظهار کرد که اکنون پنج ساعت از شب میگذرد و تا کنون منتظر دوست عزیزم

بوده ام و بالاخره شام شب را صرف نکرده پس اجازه بدهید قبل از  
مداخله در صحبت مختصر غذائی که برای شب تدارك شده حاضر کنند و  
باتفاق یکدیگر صرف نمائیم

— عبدالمعلی خان برای اظهار رضایت باسراشاره کرد که این تقاضا

را با بهترین وجهی قبول مینمایم

— حسین آقا محمود را صدا کرده و برای سرعت تهیه شام سفارش

لازمه نمود.

— عبدالمعلی خان نیز از جا برخاسته خود را بملاحظه و تماشا

آلبومی که در روی میز بود مشغول داشت و حسین آقا از زیر چشم به سیمیا  
و وجنات دوست عزیزش نگاه میکرد که در این مدت دوروزه غیبت  
تغییرات محسوسی در سیمیا و صورتش آشکار شده است

هنوز پنج دقیقه طول نکشید که سفره گسترده و شام حاضر شد  
این دو رفیق شفیق که بظاهر ساکت لیکن قلباً با هم راز دل داشتند  
متفقاً شروع بخوردن طعام نموده و تافراغت از غذا صحبت مخصوصی که  
قابل ذکر باشد نداشتند همینکه از روی میز برخاسته دست و روراپاك  
و تمیز نمودند حسین آقا محمود را متذکر ساخت که يك چراغ دیگری در  
اطاق تحریر روی میز بگذارد اطاق تحریر حسین آقا در جنب همین منزل  
است اساساً این عمارت مشتمل بر هشت اطاق فوقانی است که در رو  
ساخته شده است چهار اطاق مقدم که آب چاه و حیاط وسیع و راه عبور  
بعمارت بیرونی را دارد همین منازلی است که در صف مقدم جای داشته و

همینکه يك نفر از پله ها بالا بیاید بدون مانع میتواند داخل هر يك از این اطاقها شود در حالتیکه چهار چشمه اطاق در صف مؤخر این عمارت جای دارند مجزئ يك حیاط كوچك مربع مستطیل و يك باغچه خیلی كوچك كه انواع گلها و ریاحین در آن غرس شده و يك دهلیز خیلی تنك چیزی در خود ندارد چنانچه کسی نخواهد بهر يك از اطاقهای صف مؤخر كه درب های آن بطرف مغرب باز میشوند وارد گردد مجبور است از اطاقهای مقدم بگذرد در صورتیکه درب اطاقهای صف مقدم بسته شده باشند دخول در اطاقهای مؤخر بکلی غیر مقدور است

اطاق تحریر حسین آقا از طرف مغرب متصل بهمین منزلی است كه عبدالعلی خان را اکنون در آنجا پذیرفته و نظر باینكه او احساس کرده است کسی در پشت در مصاحبه آنان كوش خواهد داد محض احتیای صحبت و مذاکرات لازمه بادوست عزیزش كه میداند خیلی مهم است به اطاق دیگر یا محل خلوتی محول کرده بالجمله همینكه داخل اطاق دیگر شدند حسین آقا امر كرد محمود تمام درب های اطاق های مشرقی را از پشت به بندد و خود محمود هم در بیرون نزد يك راه پله ماند چنانكه کسی بطرف بالا بیاید فوراً آمده آنان را خبر دهد همینكه این دستور العمل با تمام رسید حسین آقا با خاطری آسوده كه انداممكن نیست کسی از مذاکرات آنها آگاه شده و استراق سمع نماید بك صندلی را نزدیک آورده و پهلوی عبدالعلی خان قرار گرفت و حسین آقا از این جا داخل مصاحبه شد.

— عزیزم به نخشید اگر چنانعالی را منع از صحبت كردم و تمام



مصاحبه خود را به بعد از شام محول کرده و نشستگاه خودمان را به این اطاق تغییر دادم و تمام درهای اطاق بیرونی را از پشت بستم متعجب نشوید برای اینست بتازکی احساس میکنم که در منزل من جاسوسی درکار است .

— عبدالعلی خان بانهایت تعجب — جاسوس ، جاسوس یعنی چه ؟

— مشتبه نشوید مقصودم از جاسوس يك مفتش رسمی و سری نیست بلکه پدر و مادر خود را میگویم که غالباً بالخصوص در ایام اخیر که اغلب حال مغشوش است در پشت درب ایستاده و مکالمات مرابا دیگران گوش میدهند .

— آه این که يك کار خیلی بد و وقیحی است از این حرکت چه مقصودی دارند .

— چه عرض کنم نمیدانم . باری از اصل موضوع دور افتادم خواهش میکنم از حالات خودتان برای من تعریف کنید آیا کسالتی ندارید و این یکی دوروزه چرا ترك ملاقات کرده باینجا تشریف نیاوردید بعلاوه در صورتیکه قصد مسافرت داشتید بچه علت بنده را مطلع نفرمودید .

— خیلی معذرت میخواهم مسافرت بنده دارای اهمیت مخصوصی نبوده و اتفاقاً اینطور پیش آمد مخصوصاً آقای کارگذار هم بی اطلاع بود و ایشانرا از بین راه بوسیله يك کارت از مسافرت خود مستحضر ساختم آیا شما این طرز مسافرت را دوست نمیدارید ؟

— نه من نمی پسندم که دوستان از حال یکدیگر بی خبر باشند زیرا در مسافرت ممکن است هزاران اتفاقات سوء رخ دهد و چون دوستان

شما از نقطه توقفتان بی خبرند ننوانند وظایف خود را نسبت بدجنابعالی  
ادا نمایند - از اینهم بگذریم راستی رنگ و روی شما تغییری کرده مگر  
خدا ناکرده کسالتی دارد ؟

— علت تغییر چهره بنده فقط بواسطه تب شدیدی بود که دیشب  
عارضم شد و امروز بحمدالله حالم خیلی خوش و خرم است .

— آيا مسافرت دوروزه شما به بندر پهلوئی يك مطلب مهمی بوده  
که باید مخفی مانده و من از آگاهی برآن ممنوع باشم ؟

— دوست عزیزم میدانی با آنهمه اطمینانی که بمراتب صفای باطن  
سرکار کرده ام هیچ چیز حتی اسرار شخصی خود را هم از شما مخفی نمیدارم  
لیکن اجازه بدهید شرح آن را برای وقت دیگر محول بداریم و موقع مخصوصی  
را برای آن معین کنیم الان کار لازمتري بامرکار دارم

حسین آقا ملتفت شد که این کار همان مذاکره وصلت است خود  
را حاضر برای شنیدن و جواب دادن نموده گفت بفرمائید .

— عبدالعلي خان - خوب آقای عزیزم شما مرا ملاهت میکنید  
که چرا دوروز قبل از مسافرت ناگهانی خود جنابعالی را بی اطلاع  
گذاشتم آيا من حق ندارم کله کنم که سرکار در مسئله امرخیر و عروسی خودتان  
که زرگترین آمال قبله من است بهیچوجه خبر نداده اید ؟

— حسین آقا ناهایت اکراه و خون سردی - عروسی ؟ امرخیر ؟  
ابداً چنین قضیه واقع نشده و من بکلی بیخبرم .

— این يك که پرشش خوبی بود چه شد که در نظر جنابعالی مکروه

آمد. فرمایشات جنابعالی مکروه نیست  
— لیکن پیش آمد طور است که نمی خواهم این مذاکرات را بشنوم  
زیرا سعادت و زنده کافی آتیه مرا همین قضیه که خداوند بمانش تبدیل  
نماید تهدید میکند.

— خیلی به بخشید که مزاحم و مصدع سرکار شدم  
— خیر خیر من مخصوصاً میل داشتم جنابعالی را زیارت کرده و  
عقدۀ دل خود را بگشایم و از کارهای والدین و اقدامات آنان شکوه و  
شکایت نمایم

— راستی میدانید که من قریب یکساعت در خدمت حاجی آقا  
بودم و ایشان چقدر از بنده بطور شایسته پندرائی نمودند این بشارت  
را هم در همانجا شنیدم ؟

— بلی محمود خبر آورد که جنابعالی نزد حاجی تشریف دارید آیا  
برای چه کاری نزد حاجی رفته بودید جمع ضدین میگویند محال است اما  
خلاف این قاعده علمی ثابت شد ( این کلمات را حسین آقا در قلو یک تبسم  
مختصری ادا کرد )

— اگر چه این ملاقات ناگهانی بود و ابدأ مقدمه و سابقه نداشت  
معیناً چون مذاکرات راجع بجنابعالی بود خصوصاً مسئله مبارک و صلتی  
که در نظر است از این حسن تصادف خود خیلی خوشوقتم پس اجازه  
بدهید از همین الان بهترین تبریکات خود را تقدیم دارم.

گرچه مذاکراتی در اطراف مسئله و صلت جریان داشته و گوشزد

بنده شده لیکن روح و قلبم بکلی بی اطلاع است و مانند نشنیده انگاشته ام زیرا نفرت قلبی من بطوری است که مایل نیستم این نیت را در ضمیر خود پرورانیده و قوت بدهم.

— من تصور میکردم که سرکار را در این قضیه خیلی راضی و خوشنود خواهم یافت عجب است که از ابتدا اظهار اکراه و نفرت می فرمائید.

— این بیشتر مایه تعجب است که جنابعالی يك چنین تصویری در باره بنده فرمودید مگر از رضایت بنده حاجی آقا چیزی شماعرض کرده. — خیر ولی ایشان ابدأ تصریح نکردند که ممکن است سرکار تا این حد نا راضی باشید فقط تعلل و تسامح جنابعالی را خاطر نشان بنده فرمودند.

— تعلل و تسامح؟ قصاص قبل از جنایت؟ اول خوب بود که موجبات استرضای مرا فراهم میکردند آنوقت از تعلل و مسامحه بنده شکوه مینمودد خیر این جمله اخیر نقل قول جنابعالی از حاجی آقا ابدأ واقعیت نداشته

— خوب یا آنکه شنیدم طرف جنابعالی يك دختر مطبوع و رباعاوه از هر حیث ثمول و ثروت و فامیلی هم یکی از خانواده های نمره اول رشت است مع هذا علت امتناع جنابعالی چیست.

— خوش بختی من در اینست با کسی طرف مصاحبه هستم که از وضعیات زناشوئی امروزه دنیا آگاه است برای من اشکالی ندارد که دلایل

خود را با موجبات امتناع خود اظهار کرده و جنابعالی را وادار به تصدیق آن بنمایم مع هذا از سرکار مدیر سم آبا در يك وصلت فقط ثروت و تمول نقدی شرط است آیا هیچگونه نظریات دیگری مداخلیت ندارد یا هیچگونه صلاحیت و مراثب دیگری نباید رعایت شود ؟

— خوب میخواهید بفرمائید که طرف بر طبق میل و انتظارات سرکار نیست .

— بله جان کلام در همین جاست که هیچ زبانی نمیتوانم این عبارت ساده را به مغز پدر و مادر خود فرو کنم .

— میدانید باشدت علاقه که بجنابعالی دارم خوشوقتی خود را در خوش بختی میدانم مع هذا جنابعالی باید تصدیق کنید که با وضعیات فعلی یعنی عدم رواج بازار معارف خاصه در طرز تربیت دوشیزکان — دختران عالمه فاضله در این کشور بر خلاف تمام دنیا دیده میشوند تا بهم سری خود اختیار و شریك زندگانی خود نمائی این مطلب بدیهی است که ایران مردمانش قرن‌ها از قافله تمدن دورند تا پی منافع تحصیل دوشیزکان که مادران رجال آینده ایرانند برده و بمعنای حقیقی و فرمایش حضرت عقل کل ( طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة ) آگاهی حاصل کنند

— فرمایشات جنابعالی را تصدیق دارم و خود علاوه میکنم که بنا بمقتضیات امروزه مملکت تعلیم نسوان آنطوریکه باید و شاید در ایران رواج نیافته لیکن آبا جنابعالی راضی میشوید که بنده در اجبار و عدم اختیار قرار گرفته بهم سری کسی رضایت دهم که زندگانی و عمر آئیه مرا

بسیاه بخي لطمه دار سازد آیا جنابعالی این اصول و رویه را می پسندید که من قلب و روح را تسلیم کسی کنم که از عادات و اخلاق او بهیچ وجه خبر ندارم؟ من بچه چیز او دلخوش باشم آیا بصورت — بزشتی سیرت — با به اصالت و نجات؟ پس جواب بگوئید

— خیر عقاید و افکار من تا این حد قدیمی نیست من هم در این قضیه مهم اساسی که موجب تشکیل خانواده و فامیل ها خواهد بود با پیشنهاد جنابعالی موافقم و حقیقتاً ثروت و تمول طرف را شرط صلاحیت وصلت نمیدانم مع هذا برضایت پدر و مادر و رعایت اوامر و نظریات آنها يك اعتقاد راسخ و تزلزل ناپذیری دارم آیا این امتناع و مقاومت جنابعالی موجب دل شکستگی این پدر و مادر بزر و علیلان نیست پس بعقیده بنده بهتر اینست که هم دل آنها را بدست آورده و هم بر طبق میل خود اقدام کرده باشی

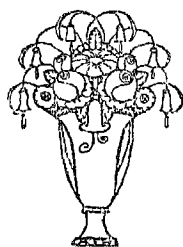
— این دوکار در يك حال محال است خوب است توضیح بدهید.

— خیر محال نیست باین معنی که ممکن است از خیال وصلت از این

فامیل که چندان مایل نیستید یا بقول خودتان نفرت دارید صرف نظر کرده و يك محل دیگری که نسبتاً بهتر است شما هم در انتخاب آن دخالت داشته باشید و از طرفی هم کفو و هم تراز و با خانواده باشید که حاجی آقای شما خیال وصلت در آنجا دارد — بنا بر این هم موجب دلننگی و عدم رضایت پدر و مادران فراهم نشده و هم شما از مواصلت با يك فامیل غیر متجانسی خلاص شده اید

— افسوس میخورم که این فکر جدید جنابعالی در مقابل اصرار  
ایرام پدر و مادر پیر من ذره اثر و اندکی تأثیر نخواهد بخشید زیرا در  
مقام اضطراب بالاخره خودم این پیشنهاد را نموده ام لیکن متأسفانه آنها  
قبول نکرده و گفته اند که قطعاً باید همین وصلت انجام یابد در این صورت  
آیا من بدبخت نیستم؟

— عبدالعلی خان یکبارہ از عهد خود که نسبت بحاجی نموده بود  
منصرف شده یافراموش نموده و تمام احساسات خود را به مساعدت حسین آقا  
معطوف داشته و مصمم شد که حسین آقا را از این وصلت ناهنجار خلاص  
و راحت نماید لهذا گفت اگر واقعاً این پیشنهاد را هم ابوبن شما رد کرده  
باشند من کاملاً با جنابعالی هم عقیده بلکه در استخلاص شما مساعدت  
نامه خواهم کرد.



## فصل دهم

### امید - آرزو

حسین آقا از اینکه موفق شده که عبدالمعلی خان را با خود هم عقیده نماید و در این تنگنای موقع که ابواب نجات از هر طرف برایش مسدود است يك چنین دوست صمیمی شریک اندوه و المش گردید و برق امید از چشمانش جستن کرده و شعاع شمع و خوشحالی نمودار شد اما توانست بفهمد این مساعدتی که رفیق عزیزش وعده داده از چه راه است آیا مساعدت فکری و علمی است یا عملی بنا بر این با کمال سادگی پرسید:

— عزیزم من نمیتوانم مسرت بی پایان قلبی خود را از هم خیالی جنابعالی مستور دارم و در ضمن عرض اتمنان و تشکر لفظی از سرکار استفسار کنم طریق این مساعدتی را که بمن وعده فرموده اید بیان کنید دوست عزیزم متأسفانه سرکار تا اندازه کم حوصله هستید — من قول قطعی ندادم که این وصلت را بهم زنم بلکه مذاکرات من در نزد پدر پیرمرد شما این بود که رضایت شما را تحصیل نمایم مع هذا چون نظریات من با احساسات آنها مخالف و با فرمایشات سرکار مطابق است گفتم در صورتیکه شق اخیر پیشنهاد شما را رد کرده باشند من مساعدت خواهم کرد که این وصلت انجام پذیر نگردد طریق استخلاص و نجات شما در این موقع ترتیبی است که نمیدانم عجلتاً اظهار کنم همینقدر پیشا قبول میدهم که خود را مستظهر بمن کرده و بیاری خدای متعال کوشش خواهم



کرد که سعادت آتیه شما قربن بدبختی و مذلت نگردد

- حسین آقا عرض تشکر و امتنان نموده و علاوه کرد. پس اقدامات جنابعالی هرچه زودتر بهتر است و از قرار اطلاعی که من داده اند اعم از رضایت یا مخالفت من این وصلت تاپس فردا انجام خواهد یافت پس هر قدر در استخلاص و نجات بنده بآن طریق که خودتان میدانید کوشش کنید باز هم دیر است.

- اولاً ما چهل و هشت ساعت تمام وقت داریم که تدبیر صحیحه در عدم انجام وصلت اتخاذ کنیم بعلاوه تا زمانی که نتیجه قطعی این مذاکره را بجای آقا ابوی شما اظهار نکنم ابداً مشغول کاری نخواهند شد لیکن محض جلو گیری از يك رسم غیر مشروعی که در این مملکت معمول است تدبیری بخاطرم رسیده و الساعه بشما میگویم که اقدام کنید و احتیاط کار را داشته باشید

- حسین آقا - با کمال بی صبری - بفرمائید چیست ؟ من که از غیبه خفه شدیم آه خدا یا آنا نجات برای من ممکن است

- آن رسم بی قاعده و پوچ اینست که پدر و مادر بدون رضایت داماد و عروس عروسی کرده فقط رضایت خودشان را در صحت جریان عقد و نکاح کافی میدانند

چه بسا شاهد ه کرده ایم که عروس را چند نفر زنهای همسایه یا کسان او با کمال قهر و شدت مجبور کرده اند که رضایت دهد و حالیکه از گوشه دیدگان عروس قطرات اشک مانند باران سر از بر بوده آن بدبخت ناچار شده است که عدم

رضایت یا اگر اه خود را در میان همان قطرات اشك مخفی کرده و از ترس چادر ثخویش در جواب استفهام و سؤال عاقد بر کلبه «بله» قناعت نماید چه بسیار مطلع شده ام پدر داماد يك دختری را بر طبق سلیقه خود برای فرزند خویش عقد کرده در صورتی که طرف ابد اطلاع و بلکه رضایت نداشته محض جلوگیری از این قاعده غیر مشروع که مبادا بدون اطلاع شما این وقایع ناپسند رخ دهد راه حلی پیدا کرده و هم اکنون شما میگویم که ما نهایت دقت کوش داده و عمل کنید

— حسین آقا خود را جمع کرده و تمام هوش خود را در حرکات لب عبدالعلی خان قرار داده هر يك کلمه از این کلمات تأثیرات مخصوصی در او ایجاد میکرد و تصور مینمود که عبدالعلی ملک رحمتی است که از جانب خداوند برای نجات او نازل شده.

— عبدالعلی خان — آیا کاغذ کتابت موجود دارید

— حسین آقا جوابی نداده و باطاق دیگر رفته چند دسته کاغذ و پاکت با قلم و مرکب حاضر نمود.

— عبدالعلی خان يك صفحه کاغذ را برداشته و شروع به تحریر کرد پس از خاتمه او را نزد حسین آقا گذاشته و گفت لازم است تا صبح فردا سی ورق از این متحد المال ها حاضر شده و دو پاکت گذاشته شود آنهم بدون آنکه کسی بفهمد. تا فردا من اوضاع کار را مشاهده کرده در صورت لزوم مورد استعمال آنها خواهد رسید.

— حسین آقا با کمال تعجب ورقه را برداشته و شرح ذیل را دید که در آن نگاشته شده :

« حضور مبارك حضرت مستطاب ملاذالاسلام آقای . . . . . »  
 « نظر باطلاعات حاصله چون جناب مستطاب قبله کاهی آقای حاجی محمد »  
 « مهدی تاجر ابوی در صدد تهیه و انجام وصلي بنام این بنده می باشند »  
 « لهذا لازم دانست قبلاً عدم رضایت خود را خاطر نشان نموده و ذات »  
 « عالی را مستحضر بدارد که اساساً نظر به عکس خصوصی امر تزویج برای »  
 « این بنده غیر مناسب و هر گونه مغلطه و اشتباه کاری در جلب رضایت »  
 « بنده بشود مجهول و از درجه اعتبار ساقط است بنا بر این بنام »  
 « قانون مطهر شریعت لازم است خاطر عالی آگاه باشد که بدو رضایت »  
 « شفاهی بنده اجرای صیغه هر گونه عقد و نکاح بنام تزویج فدوی »  
 « مشروع نبوده و هر قسم طوطئه در اجرای صیغه نشود از حدود »  
 « قانون شرعی خارج و حضرت مستطاب عالی عندالله و عندالرسول معاقب »  
 « و مؤاخذ خواهد بود امضاء حسین پسر حاجی محمد مهدی »

— از خواندن این لایحه حسین آقا غرق در پای حیرت شده و از

صمیم قلب بهوش و قریحه و مال اندیشی دوست عزیزش آفرین ها گفت  
 و قول قطعی داد که تا صبح سی مکتوب مطابق همان مینویسد حاضر کند  
 چون عبدالعلی خان دیگر کاری نداشت و از شب قریب ۶ ساعت و نیم  
 میگذشت با حسین آقا وداع کرده و روانه منزل خود شد حسین آقا  
 نیز بفاصله دو ساعت سی ورق مکتوب مزبور را برای بی نفر از علماء و  
 مجتهدین شهر حاضر نموده و سه ساعت بعد از نصف شب بخواب رفت يك  
 خواب آرام و خالی از هر گونه خیال که در این شبهای اخیر برایش  
 میسر نشده بود نمود

## فصل یازدهم

### یأس مفراط

شب با کمال سکوت و آرامی گذشت همانطور که حسین آقا در بستر راحت خفته بود برخلاف آن حاجی آقای فلک زده که با خیالات پریشان و قلبی مملو از یأس و امید بخواب رفته بود خوابهای موحش و پریشان دیده بنظرش چنان میآمد که حسین آقا را می بیند در دریا با کشتی مسافرت میکند هر لحظه از بستر جستن کرده بعد از ذکر چند لا اله الا الله و خواندن يك دو قل هو الله و قل اعوذ بخواب میرفت آنشب یکی از لیالی بد و ناگواری بود که حاجی آقا بصبح رسانید محض طلوعه صبح و روشنی از بستر برخواسته و عیالش را نیز صدا کرده به تهیه لقمه الصبح اشارت نمود بعد از صرف آن بخمال و عده عبدالعلی خان افتاده و در زیر لب میگفت ساعت نه صبح یعنی چه ؟ این چه حسابی است که او کرده - البته اشتباه نموده است . ساعت نه یعنی نه ساعت از صبح گذشته . پسر این راهم نفهمیده وقتی که میخواهد این عبارت و حساب ساده را تفسیر کند میگوید ساعت نه صبح یعنی سه ساعت بظهر مانده - آری اینها با این معلومات ناقص آنوقت لاف فضل زده و ادعای دانش هم میکنند در صورتیکه حساب ساعت را هم بلد نیستند !

خوب حالا من چه کار دارم بعقیده او بگذار اینطور باشد - الان که قریب شش ساعت بظهر داریم آقایان فکلی ها هم همه در خوابند . آها

راستی اینکه نتوانست زود تر مرا ملاقات کند برای این بود که قبل از سه ساعت بظهر مانده نمیتواند از خواب بیدار شود بدتر از همه وقتی هم از خواب بر میخیزند اولاً باید بقدر یکربع زیر لعاف این پهلوان پهلوان غلطیده و دهندره بکشند و بعد در صورتیکه اولین فریضه آنها نماز است بخواندن کتب متفرقه مشغول میشوند آنوقت به تمام قد از جا برخاسته نیمساعت هم طول دارد تا سروروی خود را باصابون بشویند مدتی هم وقت میخواهد تا لقمه الصباح تناول نمایند امان از وقتی که از این ترتیبات فارغ شده مانند زنهای بزرگ و زینت خودشان در برابر آینه میپردازند (این رسومات را حاجی از حسین آقا دیده بود و بهمین جهت بود که پسرش مجبور شد که منزل خود را بعمارت اندرونی انتقال دهد) که حوصله انسان سر میرود بلکه بهمین جهت است که صبح آنها موقع ظهر است در واقع دقت کنیم این اطفال امروزه که بقول خودشان متمدن هستند نصف اوقات روز خود را باید صرف همان بزرگ و توالت نمایند بعد سر را مانند زنان شانه کرده نصف مو را از طرف راست و نصفی دیگر را از طرف چپ مرتب نموده بدون شك نیمساعت طول میکشد تا ابیاس پوشیده آنوقت قلاده بسته و بارچه بند آن را (کراوات) مطابق سلیقه خود در مقابل آینه درست کنند آنوقت بروغن و عطریات مشغول شده کثافت باطنی خود را بظاهر خوشبو نمایند مدتی هم استعمال این فقرات طول میکشد در حقیقت بنگری گویا يك عروسی را بزرگ و آئین میکنند تف بر این وضع زندگانی اینها که خیر و برکت و رحمت الهی برای خاطر همین فکلیها از ما سلب

شده است ( اینها مذاکراتی بود که حاجی در زیر لب برای خود زمزمه داشت همینکه باین جا رسید يك خیمه طولانی کشید و زمزمه خود خاتمه داد. دست در بغل کرده ساعت خود را ملاحظه نمود که هنوز پنج ساعت و نیم بظهر و دو ساعت و نیم بموقع ملاقات عبدالعلی خان باقی است بنا بر این سر و وضع لباس خود را منظم کرده عمامه بسر گذاشته و شال را بر کمر بسته عبا را بردوش افکنده بعزم حجره از خانه بیرون آمد اما در بین راه خیالی بخاطرش رسید که بدکان قنادی رفته و از شیرینی هایی که سفارش کرده استفسار کند بنا بر این راه خود را کج کرده در طول راه سیصد قدمی بدکان مخصوص قنادی رسید قناد مشار الیه حاجی را با سیاهی گشاده پذیرفته و در جواب اظهار کرد که شیرینی های سفارشی لذیذ و مطبوعی که دستور داده بودید دو روز دیگر کاملاً حاضر خواهد شد مقداری نمونه نیز از حلویات ساخته نشان داده که حاجی بعد از ذائقه آنها خیلی تعریف و تمجید نموده و وعده کرد که زحمات قناد را تلافی کند پس از آن از سکوی دکان برخوایسته و بطرف حجره خود روانه گردید در دارالتجاره خود ملاحظه کرد که دفتر دار و شاگرد حجره همه حاضر خدمت هستند بنا بر این با فراغت خاطر در روی تشك چة خود جلوس نمود و منتظر عبدالعلی خان بود که دو ساعت بعد در طول بازار نمودار شد این جوان زیبا و بدیع که یکسال از حسین آقا کوچکتر و داخل در مرحله بیست و دومین سال عمر خویش گردیده بایک متانت و وقاری که مناسب و برازنده اندام او بود در راه میآمد وضع لباس منظم و مرتبش بر شکوه

و زیبائی خدا دادی او میافزود موی مشکین و طرز نگاه دلنشینش حسن و جمال او را جلوه میداد قطع نظر از همه اینها با این که هنوز چندی نیست وارد شده معیندا حسن اخلاق و معاشرت او عده کثیری از اشخاص مختلفه را مفتون خود ساخته و بهمین مناسبت است که غالب از تبحر و کسبه بدو اظهار آشنائی نموده و اکنون که از جلو حجرات آنها عبور مینماید بسیاری بوسیله سر و دست و تبسمات مخصوص احساسات دوستانه خود را باو نشان میدهند او نیز بنوبه خود هر يك را جواب محبت آمیزی میدهد با این حال که عده کثیری باست حسن اخلاقش بودند معیندا نظر به نفری که حاجی محمد مهدی از کلیه متجددین در خود پنهان کرده بود او را نیز مانند دیگران فرض کرده و اگر حس نمیکرد که احتیاجی باو دارد ابداً حاضر نبود دقیقه از اوقات خود را باو بسر برد لذا علی الاجبار مصمم پذیرائی عبدالعلی خان شد و در خاطر خرم دند کرداد که سفارش حاجیه خانم را که از دخول در سایر مباحث علمی و اجتماعی با مشار الیه اکیداً پرهیز و در طرز صحبت کاملاً نمابلات او را رعایت کند.

حاجی بحساب خود تصور کرده بود که عبدالعلی خان بمقصود نائل و موفق شده است بنا بر این با کمال اطمینان و بطرز مخصوصی که مراتب شغف و مسرت قلبی او را مینمایاند ورود عبدالعلی خان را پذیرفته و دست وی را گرفته با اصرار بسیاری در طرف راست خود نشاند این طرز معامله با این جوان فکلی و واقعاً موجب حیرت منشی و نوکرهای حاجی شده

بودا گردیگران هم ملتفت میشدند یقیناً نمی توانستند از اظهار تعجب خود داری نمایند مخصوصاً منشی او خیلی خوش حال بود از اینکه تغییرات ناگهانی در اخلاق حاجی آقا پدیدار شده لیکن او غافل بود از اینکه این طرز پذیرائی دارای اساسی نبوده و موقتی است و حاجی محمد مهدی همان پیر مرد قدیمی بقول متجددین فنائیک است منتها نظر بانجام پاره مقاصد خصوصی این روبه را عجلتاً مقتضی دیده است - بالجمله بعد از طی مختصر تعارف معموله حاجی نهایت انتظار را داشت که از طرف عبدالعلی خان شروع به اظهار کیفیت و تفصیل ملاقات شده و با بیان صحبت خود را با خوشحالی و بشارت حصول رضایت حسین آقا خاتمه دهد چون مکث و تأمل یا خود داری عبدالعلی خان را مشاهده نمود بی انتظارانه پرسید خوب نتیجه آن مسئله چه شد ؟

- خیلی متأسفم که عرض کنم نتیجه منفی است .  
 - چگونه و چطور میشود ؟ (این سؤال را بایک بی تابی مخصوصی ادا کرده در حالی که رنگ سیمایش هم غفلتاً تغییر کرده در عوض یک چهره بشاش لحظه قبل بنبسات شیرینی آن را زینت میداد اکنون یک سببیت غربی در وجهه اش عارض شده) یعنی چه مگر شما من قول ندادید که این کار را بر طبق انتظار خودمان خاتمه بدهید ؟

- خیر بنده قول قطعی ندادم مخصوصاً در نظر دارم که چند مرتبه از بنده تعهد خواستید و نظر بعدم اطمینان استنکاف نمودم مع هذا باز هم مأیوس صرف نیستم بلکه او را حاضر کرده ام طریقی اختیار کنند که هم



میل و رضایت خودش و هم رغبت جنابعالی دخالت تامه داشته باشد

— حاجی آقا — چه ترتیبی است بفرمائید ببینم

— بلی يك محل دیگرى غیر از این نقطه که مطمئن نظر جنابعالی

است انتخاب فرمائید چه ضرر دارد؟

— حاجی بعلامت نفي و عدم رضایت سر را نکان داد و گفت: این

پیشنهاد تازه نیست خودش هم تقاضا کرده بودند قبول نکردم.

— در اینجا بمبدالعلی خان ثابت شد که رفیقش دروغ نگفته و

همین مطلب را در خاطر پدرش متذکر شده آنگاه گفت: چرا جنابعالی

این پیشنهاد را رد کردید در صورتیکه ممکن بود بدون اشکال يك وصلت

مناسبی با رضایت هر دو طرف انجام بگیرد

— حاجی باشندت لهجه مخصوصی گفت: شما چه میگوئید سرکار

هنوز بچه و طفلید من در تمام دقائق اینکار مطالعات عمیق نموده ام آن

کسیکه حسین آقا اورا میطلبند و در آن خانواده که او مقصد دارد هرگز

لایق و در خور همسری ما نیستند من باهرتعال و آهنگری که نمیتوانم

وصلت کنم مردم. رای خودشان احترام و شئوفی دارند منتها او نمی

فهمد سرکار چرا باید این اظهار را بفرمائید این حرفها یعنی چه؟

— عبدالعلی خان که منتظر این سختی و بی نزاکتی نبود معارضه

معل کرده گفت: عجب است جنابعالی با آنهمه عقل و شعور هنوز

بایست خرافات و تعصبات واهی هستید شئونات یعنی چه، چه میشود اگر

شما بخواید دختر یکی از کسبه را برای پسران اختیار کنید در تزویج

رضایت طرفین و ارکان حقیقی که عبارت از زوج و زوجه، باشوهر و عیال باشند شرط است نه پدر و مادرهای آنها آیا شما میخواهید با جهیزیه عروس خودتان تجارت بکنید پس در فکر و نقشه تجارت باشید آن تصوراتی که در نظر جنابعالی جلوه گرفته شده ابداً در قضایای مواصلت علاقه ندارد.

— حاجی — چون هنوز شمارا نمی شناسم خواهش میکنم سربسرم نگذاشته و مرا بسوء خلق و بی نزاکتی وادار نکنید حالا که خدمتی از دستتان بر نیامد مرا بحال خود واگذارید من از شما توقعی ندارم بگمان من آنکه شما در میان این جوانان فرنگی مآب بیشتر از سایرین چیز فهم هستید حالا میبینم که همه بشکل یکدیگرید!

— عبدالعلی خان مقتضی دید که رشته سخن را کوتاه و از نقطه نظر مساعدت با حسین آقا پاداش این بی احترامی و بی ادبی حاجی را بطرز قاطع و مؤثری بدهد این بود که جوابی باین جمله نداده برخوایسته و خدا حافظ کرد لیکن همینقدر خاطر نشان نمود که در این تجارت سودی ندارید جز ضرر و بدون آنکه منتظر جوابی باشد کالوش خود را بپا کرده با نهایت دلتنگی از حجره بیرون آمد در حالتی که غرض حاجی آقا تاچند قدمی بکوشش میرسید ولی نمیتوانست آن کلمات را تکیه کند و در تشخیص بدهد ... عبدالعلی خان که قبلاً مقدمات کار را حاضر کرده بود با کمال سرعت بطرف منزل حسین آقا روانه شد با نهایت عجله از حیاط بیرونی گذشته و راه عمارت داخلی را پیش گرفته در عرض چند دقیقه بنزد حسین آقا رسید.

## فصل دوازدهم

### ملاقات با نقشه مسافرت

- عبدالعلي خان - تنها چه میکردید؟
- هیچ کاری نداشتم جنابعالی چرا دیر کردید
- گرفتار حاجي آقا و استماع فرمایشات ایشان بودم
- نتیجه چه شد و مذاکرات بکجا انجامید
- مطلب همان است که خود شما شنیده و دیده اید اصرار غریبی دارد که باید این وصلت انجام پذیر شود به حتی بنده پاره نکات را متذکر شدم متأسفانه جوابهای سرد و نامالایم شنیدم میخواهم عرض کنم که مطالب حاجي آقا خالی از نزاکت و بی احترامی هم نبود ولی من متعرض این مہملات نشدم
- حسین آقا . با نهایت تعجب - آه حاجي آقا نسبت بجنابعالی هم بی احترامی کرده واقعاً خیلی موجب شرمساری من است او به یقین چطور گرفتارم . آیا من حق ندارم او را پدر خویش نخوانم - آيا شما باز هم بامن مساعدت نخواهید کرد؟!
- عزیزم - من دیشب بشما عرض کردم که در نجات و آسایش شما حتی اشدور کوتاهی ندارم و مخصوصاً امروز آمده ام که شروع به عملیات کنم تا اقدامات حاجي آقا در این «وصلت اجباری» خشن و بینتیجه بماند - آیا شما مراسلات را حاضر کردید؟

— بَلَه سِي وَرَق موجود است.

— بسیار خوب لازم است يك يك را بآدرس علماء و مجتهدین

شهر بنویسید

— فوراً دوات و قلم برداشته و اسامی مجتهدین و عاقدین را در

محل مخصوصی که برای ذکر اسم در مراسله خالی بود فید کرد

— در پاکت گذاشته سرآهرا بچسبایید.

— این کارها عموماً در يك ساعت پیاپیان آمد.

— حالا بچه و سبله مابد این مکاتیب را بوزیع کرد که خیلی

اشکال دارد.

— خبر انداً زحمت ندارد من خود برده در صندوق پست میافکنم

وقت عصر تمام این مراسلات بصاحبانش میرسد.

— آفرین برهوش و قریحه جنابعالی. لیکن میدانید این اقدامات

موقتی است و اسامی نیست تکلیف قطعی بنده چیست و چگونه باید در رد

و اختصار آزاد باشم.

— من در اطراف استخلاص و آزادی شما مطالعات لازم بعمل

آورده‌ام و هرکاری را در موقعش اجرا خواهم کرد همینقدر بدانید که

گرفتار نخواهید شد.

خودتان میدانید، لیکن من قبلاً نمیدانم. ناچه زبان و بیانی میتوانم

تشکرات بی پایان خود را از این اقدامات دوستانه و نوع پرستانه جنابعالی

نقد کنم چه می‌دانم و بیش بینی میکنم که جنابعالی در این خصوص دچار

زحمت و مشقت نخواهید شد و ناچارید برای خاطر بنده طرفیت و مقاومت کنید در این صورت من اگر هزار خدمت بکنم گناه کارم - تلافی این زحمت عجلتاً برای من میسر نیست امیدوارم خداوند بشما پاداش نیکو دهد.

- خیر من ابداً حقی بر شما ندارم این خدمتی که می‌جامم فقط از نقطه نظر دوستی نوعی است من وظیفه وجدانی و دوستی خود را در حق شما ادا میکنم و منتظر کمترین مزد و پاداش مادی و معنوی هم نیستم تکلیف من این است در این موقع مهم از مساعدت و کمک باجناب عالی خود ادری نکنم این را بدانید که من هرگونه مخاطراتی را در راه آسایش سرکار بر خود سهل و ناچیز میشمارم در هر حال موقع برای این گونه مذاکرات مقتضی نیست باید مشغول کار شد.

- بسیار خوب من خود را تسلیم ازاده شما نموده ام چه میفرمائید حاضر ام اطاعت کنم.

- آیا هیچ میل مسافرت دارید. مثلاً يك مسافرت بعید که شاید خودتان هم بدانید چند ماه طول خواهد کشید؟

- در این موقع البته مایل و راغبم آیا خط سیر و مقصود ما معلوم نیست؟

- این مسئله را بعد ها بشما خواهم گفت که بکجا خواهم رفت لیکن من بگوئید آیا کسی را با چیزی را در این شهر آنقدر دوست میدارید یا علاقه مند هستید که مفارقت شما از آن موجب تأثر و دل‌تنگی شما را

فراهم نماید

- خیر خودتان میدانید که من در اینجا بهیچ چیز علاقه و

الفت و محبتی ندارم

- آیا مفارقت پدر و مادرتان در شما تأثیری ندارد؟

- ابدا هرگز فقط میل دارم آنها سلامت باشند.

- پس امروز مسافرت خواهیم کرد

- با کمال تعجب - همین امروز؟ و این خیلی تعجب آوراست.

- خیر ابدا تعجبی ندارد اگر شما مصمم شوید و بی میل نباشید

همین امروز طرف عصر بدون اطلاع بیرون خواهیم رفت.

- پس اجازه دهید يك دفعه تجدید کنم بکدام طرف و از چه راه

- من قبلا فکر کرده بودم که شما را بطهران ببرم کنون می بینم

که سوء تصادفی ممکن است در عرض راه پیش آید. با وسایل حمل و نقل

ایران هنوز مابقوزین نرسیده دستگیری شویم و تحت الحفظ مارا برشت

عودت می دهند لیکن حالیه من از این خیال منصرف شده قصد دارم که

امشب با زلی بروم که فردا صبح توسط کشتی پست بیاد کوبه عزیمت

نمائیم از آنجا هم به قلیس و شاید بالاتر آیا می پسندید

- عرض کردم من مطیع حرف شما هستم

- پس دیگر صحبتی نداریم مگر آنکه شما در جامه دان سفری خود

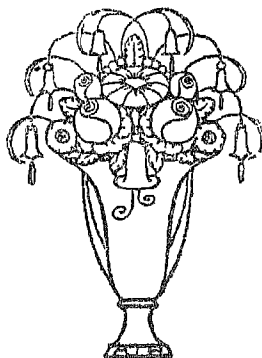
باره لوازم و لباس های خودتان را حاضر کرده واقعا در تهیه مسافرت

باشید من هم بیرون رفته وسایل خارجی را از قبیل تهیه تذکره و فاقتون

و غیره فراهم کرده حرکت نهائیم ولی لازم است که این گفتگو بکلی مستور بماند و ابدأ کسی ملتفت نشود - شما در منزل خواهید بود تا من دو ساعت بعد از ظهر مراجعت نموده و سرکار را ملاقات نمایم شما بقدری باید در مخفی داشتن ترتیب مسافرت احتیاط کنید که اگر هم کسی باطاق شما وارد شد از دلتنگی و آشفتگی اسباب سوء ظنی در حق شما حاصل نشاید خوب ملتفت میشوید که چه عرض میکنم ؟

- آری این کارها را با بهترین طرزی انجام خواهم داد . بعد از

ابن عبدالعلی خان خدا حافظ کفنه بیرون آمد در وجنات و سیمای این اجوان ابدأ آثار اضطراب و تشویش که موجب بدکافی باشد معلوم نبود - ما عبدالعلی خان را میگذاریم که به تهیه موجبات خارجی مسافرت پرداخته و طرف عصر او را در منزل حسین آقا ملاقات خواهیم کرد اکنون حاجی آقا را تعقیب میکنیم که فوق العاده اوقانش تلخ شده و بخانه مراجعت میکنند



## فصل سیزدهم

### دلتنگی - و تهیه پذیرائی

حاجی ممحض ورود بمنزل عیال خود را طلبیده و بدون مقدمه  
باو گفت ورق برگشته و کار بکلی تغییر شکل پیدا کرده .

- چطور؟ این حرف مبهم است

- دیگر « چطور » همینکه گفتم . این کسی را تو بقول خودت

جهة اصلاح انتخاب کرده بودی افساد کرده باحسین آقا همدست شده

امروز که قرار بود نتیجه صحیح بیاورد خبر یأس آورده است و توی جهة  
مرا امیدوار کرده بودی .

- تفصیلات چیست

- حاجی با نهایت اکراه تفصیل گفتگوی عبدالعلی خان را با

خودش در حجره و اینکه بالاخره نسبت باو بی نزاکتی کرده بود يك يك  
بیان نمود .

- حاجیه - من نمیفهمم شما چرا گاهی این طور بداخلاق میشوید

شما بشخص واسطه آنهم باین جوان فکلی چرا تغییر کرده اید باو چه  
مربوط است چرا بی جهة برای خودتان دشمن میتراشید؟

- حاجی - ضعیفه تو چه میگوئی چیزی که نمیفهمی سهل است

آنوقت اعتراض و ایراد بحركات من هم داری من میگویم اگر دیشب  
حسین آقا مثلاً بقدر يك مثقال ناراضی بوده الان زناده از يك خرور



تُمرّد دارد. برای اینکه دیشب همین پسر هرجه خواسته باو القاء کرده  
— من ابدًا این فرمایش را قبول نمیکنم — چرا از خیریت پسر جوانِ رُگ

شده خودتان سخن نمیگوئید که دیگران را مسؤول قرار میدهید

— (حاجی با کمال شدت) تو چرا امروز طرفدار این پسرۀ احمق  
شدۀ بتوجه که با او همراهی میکنی و حفظ الغیب او را منظور میداری!

— من طرفدار عبدالعلی خان نیستم ولی میبینم که شما بی التفاتانه  
سخن میگوئید (گنه کرد در بلیغ! آهنگری به ششتر زدند گردن مسگری

این نظایر همان قضیۀ است با این حال عقیده من اینست که ابدًا محتاج  
بواسطه و وسیله نیستم فردا یا پس فردا شما از طرف حسین و پدر

(مهر آمیز) از طرف او صیغه عقد را نزد یکی از حکام سرع جاری  
میکنید رضایت با عدم رضایت این پسر به کلی مخفی میشود بعد از وقوع عقد

امتناع و داد و بی داد حسین بی اثر است. چرایی جهت این و آن را می بینید  
— بله من همین سلیقه را داشته و دارم امشب باید پدر عروس را دعوت

کنم همینطور مذاکره بشود که همان ساعتی که حلوبات بخانه عروس حمل  
میشود همان لحظه عقد و نکاح هم واقع شده باشد.

— اگر شما این طور باید پدر عروس مذاکره کنید آیا او نخواهد

~~فهمید~~ که پسر ت راضی نیست و این «وصلت اجباری» است؟

— آه تو که خیلی حرف میزنی من هم کم حوصله آخر بی عقل

من زمینه صحبت را طور بی بنا میکنم که او با اجداد طاهرینش هم از این

موضوع چیزی نفهمند!

— حاجیه خانم این مطلب در نزد خودمان مخفی و مستور باشد  
حاجی بی خبر از مراسلات مخصوصه بود که کارها را بکلی تغییر  
خواهد داد و همین امید باقی بود که فردا بدون رضایت حسین آقا این  
قضیه صورت انجام خواهد گرفت

حاجی تهار طلبیده بعد از تهار سفارش تهیه شام شب برای چند  
نفر مهمان داده خود بطرف حجره روانه شد در این چند روزه که مشغول  
این کار بود حواس تجارت بکلی از سرش رفته و ابداً دست بخريد و فروش  
نمیزد همان لحظه که حاجی به حجره رسید تلفون خبر داد مقدار مهمی قند  
و شکر از بادکوبه وارد و بقیمت نازلی میتوان خرید یا بخود یا بتوسط  
دیگری حواله بدهند اتباع شود

حاجی آقا را مذاکره بیع قند و شکر تا غروب مشغول خواهد  
داشت خوب است به تعقیب عبدالعلي خان بیردازیم — مشارالیه وقتی که  
از منزل حسین آقا بیرون آمد مستقیماً به تلفونخانه رفته تحقیقات صحیحه  
از ساعت حرکت کشتی و سایر اطلاعات لازمه بعمل آورده و همینکه  
دانست غروب آفتاب کشتی از انزلی مراجعت خواهد نمود دقیقه تأخیر  
را جایز ندانسته فوراً به اداره تذکره رفته دو ورق تذکره بنام خود و  
( حسین آقا ) تحصیل کرده بمنزل خود مراجعت نمود. بنوکر خود امر کرد  
که لباس و سایر ملزومات سفر او را حاضر کنند آنوقت يك قطعه کارت  
و نیت از بغل در آورده شرح ذیل را بروی آن نکاشت  
«عزیزم کارها مرتب و منظم است چمدان و سایر اوزامات خودتان را»

« به حامل این ورقه بدهید بمنزل من بیاورد خودتان بخانه اطلاع دهید »  
« که امشب مهمان هستند فردا صبح زود مراجعت خواهید کرد بعد »  
« از فرستادن اسباب سفر که باید خیلی مختصر باشد بفاصله نیمساعت »  
« خودان در اداره کار گذاری تشریف بیاورید من و فایتون منتظر »  
« هستیم دقت کنید که از مسافرت شما کسی مطلع نشود آمدن خود من »  
« موجب سوء ظن بود باین جهت شرفیاب نشدم امضاء صاحب کارت »  
این کارت ویزیت بفاصله چند دقیقه بحسین آقا که کمال انتظار را از دوست  
محبوب خود داشت رسید



## فصل چهاردهم

### فرار

بعد از قرائت این مختصر آنوقت حسین آقا احساس کرد که بیرون  
فرستادن چمدان و سایر لوازم سفری و عبور دادن از حیاتب بیرونی که همه  
مواظبتند چقدر مشکل و دشوار است بیشتر از چهار دقیقه در این خصوص  
فکر نموده آخرین طریقی که بدست آورد این بود که نوکر عبدالعلی خان  
را صدا کرده باو گفت از درب خانه بیرون رفته و در کوچه مقابل این  
منزل اندرونی منتظر او باشد انگاه ریسمان محکمى تمیبه نموده  
چمدان و سایر اشیاء را بدان بسته از طرف کوچه بحیاط سرازیر کرد  
سپس خودش به پائین آمده در دانی در عقب باغچه وصل بعمارت بین  
کوچه و منزل بود قرار داده بانهایت مواظبت و دقت اشیاء را از بالای  
دیوار عمارت بطرف کوچه پائین و از بالای بام بملازم عبدالعلی خان  
ناگه کید کرد که هرچه زود تر خارج شود و باقیاش بگوید که او بعد از  
نیمساعت دیگر خواهد رسید -

بعد از فراغت از این کار مواظبتان بر اینکه کسی از این اقدام باخبر نشده  
مجدد آنرد بان را بجای خود گذاشته و با کمال احتیاط به اطاقهای بالا صعود  
کرد در اقیانیز بر آشفتگی و درهم ریختگی اسباب ها را مرتب و منظم  
نموده بطوری که هیچ چیز موجب تشویش ذهن کسی نشود انگاه با  
فراغت خاطر چتر و پالتو خود را برداشته از پله ها سرا زیر گردیده

داخل حیاط بیرونی شد در آنجا مادر خود را صدا کرده بدون تزلزل زبان با کمال متانت بمشارالیهها اطلاع داد که امشب در جائی مهمانم و تا قبل از صبح فردا نمی توانم بمنزل رجعت کنم و دیگر منتظر جوابی نشده از درب حیاط بزرگ خارج گردید. بیرون آمدن او از درب خانه مانند این بود که بعد از سالهای متمادی از حبس تاریک و سباه چال خلاص شده بنابر این چند مرتبه بادهن و بیخی هوای خارج را استنشاق کرده و از صمیم قلب خدا را شکر نمود که او را خلاص فرموده و ضمناً در این موقع خدمات دوست عزیزش را نیز از نظر دور نداشت. لیکن همینکه احساس نمود که هنوز در رشت است و مدتی طول دارد تا از این حدود خارج و داخل کشی شده مسافرت کند باین معنی که مدت‌ها باقی است تا مالک یک آزادی مطلق گردد فوق العاده ملول و مکدر شد.

بهر حال راه خود را گرفته بفاصله کمی باداره کار گذاری آمده رفیقش را ملاقات کرده که حسب الوعدہ منتظر او بود لیکن فایتون و چمدان خود را مشاهده ننمود بنا بر این بزبان فرانسه از رفیقش پرسید که آیا از مسافرت منصرف شده یا نه ؟

— خیر ابداً تصمیم ما تغییر نکرده بلکه فایتون در سر راه انزلی منتظر است و محض آنکه در داخله شهر کسی ملافتت سفر آنها نشود این احتیاط را بجا آورده است.

حسین آقا بر این هوش و دقت رفیقش تحسین کرده و این دونفر بدون

گفتگو و معطلی های دیگر از حیاط کارگذاری خارج شده و راه خود را در بیش گرفته به محل موعود که فایتون در انتظار آنها بود رسیدند

این مسافرت بکلی مبهم بود چه حق نوکرهای عبدالعلي خان هم مطلع نبودند که مقصود آقا نشان چیست و مدت این سفر تا چقدر امتداد خواهد پیدا کرد حسین آقا همینطور از نقطه مقصود بی خبر و خود را تسلیم اراده دوست عزیزش کرده بود.

تیم ساعت غروب این دونفر مسافر در لب رودخانه (پیله بازار) که چندین مسافتی با آنلی ندارد وارد و توسط بارکاس های کرچک (۳) عبور کرده و ناظر رودخانه رسیده و شتابان بجانب آنلی رهسپار شدند عبدالعلي خان کاهی بواسطه قطع صحبت و فرط سکوت دچار پربشافی فکر و خیال میشد. لیکن حسین آقا بواسطه استیشام بوی آزادی و اطمینان بر آنکه از يك وصلت اجباری دهائی یافته بقدری خورسند و مشغوف بود که ذره افکار و خیالات خود را بتشویش آلوده ننموده و خود را نه تماشاى مناظر کوچچه هائی که با فایتون عبور میکرد مشغول میساخت اگرچه حسین آقا مکرر از این راه عبور کرده لیکن اوقات عدیده مسافرت خود اهمیتی بجنبشکها و باغات و مزارع اطراف وچه ها نداده و توجهی بانها نمینمود لیکن در این دفعه بالعکس خیلی میل داشت که در تمام جزئیات سفر مشاهدات خود را کاملاً حفظ کند. یا شاید چنین تصور (۳) در رودخانه بارکاس عبور نمیکند - لشکرا بارکاس تصور کرده اند

میکرد این آخرین سفری است که از ایران و سرحدات آن مینماید میخواست  
یادکارهای مخصوص در قلب خود نگاهدارد

این عواطف و احساسات متضاد در این دو نفر جوان که پهلوی  
یکدیگر قرار گرفته و دل‌های آنان بیشتر از هر چیز مهم نزدیک است تا  
موقعی دوام یافت که در شبکه توقف کرده و سورچی نا اشاره دست بطرف  
چراغ‌های کوچه بانها فهمید که در محوطه (۴) انزلی داخل شده اند و  
پرسید بکجا و چه نقطه خواهند رفت

---

(۴) در شبکه در خط غازیان عبور میکند لیکن واسطه مرداب بشهر  
انزلی وارد نمی‌شود

## فصل پانزدهم

در مهمانخانه انزلی یا بندر پهلوی

توقف سورچی و ورود بشهر انزلی یکباره رشته خیالات عبدالعلی را قطع نموده و با الفور جواب داد مهمانخانه نمره ۳. سورچی مجدداً در نقطه خود قرار گرفتند و اسب ها را بشدت می راندند. عبور درشکه در کوچه های طولانی و انعکاس صدای سم اسبان که بروی سنگ فرش ها اصطکاک می کرد نشاط مخصوصی در قلب حسین آقا تولید می نمود چراغهای متعددی که در کوچه ها روشن شده و فروغ خود را رهنمای آنان ساخته بود بیش از پیش دقت نظر حسین آقا را مشاهده جزئیات جلب می کرد.

درشکه در پیچ و خم دوسه کوچه طولانی عبور کرده داخل يك كردشگاه عریضی گردید چراغ های برق و الکتریک که هنوز از دور چشمها را خیره می ساخت بر تجلی و شکوه انزلی افزوده صدای همهمه و قال و قیل و عبور درشکه و دوچرخه « [REDACTED] میفهمانید که نزدیک مهمانخانه ها رسیده اند بنابر این در مسافت صد ذرعی مهمانخانه ها از درشکه فرود آمده و حال طلبیدند که اشیاء و ملزوماتی که در درون فایتون است حمل نمایند این کار هم بمساعدت درشکه چی انجام یافته مشهدي حسین قلی سورچی اجرت و کرایه درشکه خود را با



حق الزحمه و انعام مکنی گرفته و بعد از اظهار امتنان، بادرشکۀ خود بطرف دیگر روانه گردید.

صدای موجات مهیب دریا و کاهکاهی سوت کشتی ها که لنگر انداخته اند خیالات عبدالعلی خان را هر لحظه بیشتر به ترك انزلی و عزیمت به باد کوبه متوجه میساخت و او تصور میکرد که اگر امشب بتواند در کشتی سکونت و فردا صبح عزیمت نماید از دو نقطه نظر بهتر خواهد بود زیرا اولاً ممکن است در مهمانخانه با دوستان و آشنایان خود و حسین آقا مصادف شده آنها از علت عزیمت با انزلی و خیال مسافرت این دو جوان آگاه شوند ثانیاً اگر بنحواهند تا فردا صبح بوسیله کرجی و لوتکهای کوچک خود را بکشتی برسانند مدتی طول خواهد داشت بنابراین مصمم شدند که بسته های سفری خودشان را عیالاناً بمهمانخانه حمل کرده و خود از رئیس مهمانخانه ملاقاتی نمایند - چمدان هارا بتوسط حسین آقا بمهمانخانه فرستاده و ضمناً باوسفارش کرد که پیاره علل مهینه از صاحب و شناسائی با دوستان و آشنایانش جدا پرهیز کنند و هر قدر بتواند خود را مخفی داشته و با کسی سخن نگوید تا خود او مراجعت کند. حسین آقا باحال بطرف اطاقهای فوقانی روانه شدند و عبدالعلی خان تا چند قدمی بمهمانخانه با اتفاق آنها آمده و از آنجا سوا شده جویای رئیس مهمانخانه گردید، باو گفتند که در اولین اتاق طرف دست راست بالاخانها منزل دارد پس از کسب اطلاع فوراً راه پله را گرفته بهالآ آمد این در ساعتی بود که بک نفر مستخدم مهمانخانه با حسین آقا در سالون مهمانخانه مشغول مذاکره بود

مستخدم مع الاحترام اصرار داشت. با این کسی که سر و روی خود را بواسطه  
اقتضای لطافت و برودت هوا پیچیده به یکی از اطاق های مهمانخانه داخل نموده  
و موجبات آسایش و استراحت میهمان جدیدالورود را فراهم کند آن شخص  
مجهول (حسین آقا) بیشتر اصرار داشت که تا نیم ساعت دیگر نمی تواند از این  
نقطه که ایستاده بجای دیگر برود و محض آنکه انتظار کسی را دارد ناچار  
است که در همان نقطه مانده و اسباب سفر خود را هم محافظت کند.

عبدالعلی خان در همین گفته گوی آنان رسیده و از آن مستخدمی  
که مشغول مذاکره با دوستش بود درخواست کرد که ورو دایشان را بمدير  
مهمانخانه اطلاع داده و ضمناً تحصیل اجازه ملاقات نماید

توضیح آنکه آشنائی عبدالعلی خان بارتیس مهمانخانه سابقه دارد  
زیرا در ضمن مسافرت خود بانزلی کراراً در همین مهمانخانه وارد شده  
و با مدیر آن مفصلاً گرم گیرفته و او نیز صمیمانه اظهار دوستی میکند  
عبدالعلی خان در هر موقعی که بانزلی وارد شده جز در این مهمانخانه  
در سایر مهمانخانه های عمومی منزل اختیار نکرده مزیت این مهمانخانه بر  
سایرین از هر حیث عالی تر است. اولاً نظافت و پاکیزه گی اغذیه -  
دوم مهارت در طبخ - سوم وجود هر گونه اغذیه و خوراکي و نوشیدنی  
چهارم حسن اخلاق مدیر و مستخدمین - مخصوصاً عبدالعلی خان بواسطه  
حسن خلق و مهربانی مدیر مهمانخانه غالباً خوش گذرانی و تفریح میکرد و  
هر چه را که قبل از وقت سفارش می نمود در موقع خود با کمال نظافت  
و نزاکت حاضر میدید. این مهمانخانه مشتمل بر ۱۲ باب اطاق بختانی

و فوقانی است که چهار اطاق تحتانی آن اختصاص بمطبخ و قهوه خانه و بوقه قارده سایر منازل برای ورود مسافران دائر و همه قسم اسباب رضایت و آسایش واردین مهیا است. مدیر مهمانخانه يك نفر شخص چهل یا چهل و پنج ساله بنظر میرسد و وضع لباس منظم و مرتبش شهادت میداد که ایام عمر خود را بسابقه مخصوصی گذرانیده مشارالیه چندین سال در بادکوبه مشغول کسب و تجارت بوده و در نتیجه ضرر و خساراتی باو متوجه گردیده و نقصان و وقته در تجارت خود مشاهده کرده دو قست از هقی و داری خود را بفروش رسانیده و قروض خود را پرداخته و اینک با مبالغی سرمایہ بانزلی آمده و دو سال است که مهمانخانه مفتوح و بسمت مدیریت مهمانخانه مشغول کار است.

عبدالعلیخان از سوابق مهمانخانه چینی اطلاع بود و شاید لازم نمیدانست که در این خصوص از مشارالیه استفساری کند بعلاوه اوقاتی که بانزلی آمد و شد میکرد و قتش برای اینگونه مذاکرات کافی نبود و کرارا خود مهمانخانه چی خواسته از سرگذشت خویش برای او نقل کند همه را بدفع الوقت گذرانیده و از استماع آن تفره زده بود و رویهمرفته عبدالعلیخان از مهرانی و خدمتگذاری مدیر مهمانخانه خوشنمود و تنها نکته که اسباب انزجار خاطر او را فراهم میکرد همان بر حرفی و روده درازی او بود که عبدالعلیخان از نقطه نظر خود این را يك عیب بزرگی برای او میدانست لذا بر این اغلب از زیر بار صحبت مدیر مهمانخانه شانه تپي کرده و در مواقع مخصوص که شروع بمذاکره مینمود عبدالعلی

خان بوسایلی صحبت او را قطع میکرد با الجملة مستخدم بفاصله چند دقیقه مراجعت کرده و به عبدالعلي خان اطلاع داد که مدیر مهمانخانه برای پذیرفتن شما حاضر است. شمارالیه در نیمکت هائی که وضع شده است جلوس نموده خود منظر خبر بود بمحض رسیدن مستخدم بطرف اطاق مدیر مهمانخانه روانه شد بمحض ورود عبدالعلي خان رئیس مهمانخانه با يك صمیمیت و مهربانی مخصوص او را استقبال کرده و جای خود را بوی تقدیم کرد.

— مدیر مهمانخانه : به به کهجا تشریف داشتید که در این موقع چاکر را بقدم خودتان مفتخر ساختید عجب عجب من هیچ باور نمیکردم که جنابعالی باین زودی باز هم بانزلی تشریف خواهید آورد زیرا همین پریروز بود که از انزلی برشت نشریف گردید.

عبدالعلي خان — بلکه همینطور است و اتفاقاً يك مطلب مهمی برای من پیش آمده که بانزلی آمدم و بیش از اهمیت کارهای من در ملاقات شخص شما است و مخصوصاً تمنا میکنم که مرا از مطلب خارج نکرده محاشی نپردازید زیرا موقع برای تبادل نصارف ندارم این صحبت هارا لوقت دیگر باید بگذاریم

— انجلی خوب بعد از خاتمه صحبت خودتان آیا حاضر برای بنیدن سرگذشت من هستید ؟

— نه این فعه هم باکمال نأسف نمی توانم زیرا حواسم بکمال بر نشان

است و مخصوصاً خواهش میکنم که مرا امشب از مذاکرات خارجی معاف بدارید .

— مهمانخانه چي در حالت تبسم : آيا هنوز هم شما مرا بر حرف میدانید در صورتیکه من اصرار دارم که از طول صحبت خود جلوگیری کرده جز بقدر لزوم حرف نزدم .

ع - این خوب تصمیمی است امیدوارم از حالا بمن امتحان بدهید که همه مردم شمارا بکنفرشخص کم حرف بشناسند .

م - من مخصوصاً بشما اطمینان میدهم که جز بقدر لزوم حرف نخواهم زد حال بفرمائید چه کاری داشتید که حتی القوه در انجامش حاضرم سرکار میدانید با ارادت مخصوصی که بشما دارم بقدری که مقدور من است از خدمتگذاری نسبت بشما ...

ع - واه باز هم که رشته سخن را رها کردید قرار این نبود چه زود وعده خودتان را فراموش کردید ؟

م - بله بفرمائید که حالا سر تا پا گوش هستم

ع - کشتی (اسلام) که اکنون در دریا لنگر انداخته چه وقت به یاد کوبه حرکت میکنند تمنا میکنم صریحاً بمن بگوئید

م - کشتی اسلام فردا صبح ۴ قبل از ظهر اما اجازه بدهید که زنگ را زده و مستخدمی را صدا کنم که شام شب را دستور بدهد امشب مهمان عزیزی دارم .

ع - خبر لازم نیست .

۴ - پس میگویم يك دو استيكان كاكاو بما بدهند در این موقع خیلی  
مطلوب است .

ع - شما را بخدا بگذارید من حرف خود را تمام کنم

۴ - من که عرضی نکردم بلکه بفرمائید .

ع - شما گفتید که فردا صبح ۴ قبل از ظهر کشتی بطرف بادکوبه  
حرکت میکند آیا بطور حتم و یقین میدانید ؟

۴ - بله زیرا امروز بار های خود را گرفته و انبار های کشتی  
از محمولات صادره مملو است امشب از كرك به كماندر کشتی اجازه خواهد  
رسید و صبح عازم میشود - آیا از این اختصار صحبت خوششان میآید من  
که دوست ندارم .

ع - از این اختصار جواب شما خیلی ممنونم که بی جهت وقت ما  
تلف نشده دو سه سؤال دیگر باقی مانده که عرض میکنم آیا ممکن است  
امشب مسافر داخل کشتی شده و در همانجا توقف نماید که صبح بتوسط  
کشتی حرکت کند .

۴ - البته امکان خواهد داشت مگر شما مسافر هستید ؟

ع - بلکه چون میدانید تا موقع حرکت کشتی من در خواب هستم  
البته بموقع نخواهم رسید و نظر بآنکه پدرم بقوریت احضارم کرده باشد حتما  
فردا به بادکوبه عزیمت کنم يك نفر رفیق هم با من همسفر خواهد بود

م - اسمش چیست و خودش کیست پس چرا با شما داخل  
اطاق نشد؟

ع - او یکی از اقوام من است که از طهران آمده آیا ممکن است  
لطف فرموده همین الان ما را بکشتی بفرستید؟

م - خبر این ممکن نیست زیرا تا شام صرف نکنید و اقلاً به نصف  
سرگذشت من گوش ندهید نمیگذارم بیرون تشریف ببرید

ع - من بزودی مراجعت میکنم و در وقت ورود خود به آنری  
قول میدهم که حتی دو شب در خدمت شما باشم و تمام سرگذشت جنابعالی  
را گوش بدهم اکنون خیالم بکلی پریشان است حوصله این مذاکرات را  
ندارم و خیلی از شما ممنونم که تا یکساعت دیگر ما را بکشتی برسانید

م - حالا که اصرار و تاکید دارید من جلوگیری نمی کنم به شرط  
آنکه در مراجعت یکی دو شب در مهیاخانه من توقف کنید و سرگذشت  
مرا گوش بدهید .

ع - بدیهی است و خواهم آمد .

- نه من باین مواعید مطمئن نیستم زیرا شما مکرر مرا فریب داده اید

- بجان شما در مراجعت حاضرم که داستان شما را کاملاً استماع نمایم

- بسیار خوب پس دیگر عرضی ندارم .

- آیا التماسی کرچی حاضر دارید که ما را بکشتی بفرستید .

- بله اکنون همیها خواهد شد . همان دقیقه دست به بند زنگ

برده و هسته تخم می حاضر شد باو اکیداً سفارش کرد که يك لنگ با بار وزن

ماهر فوراً حاضر نماید .

مستخدّم رای انجام امر خارج شده آنکاه مهپانخانه چپی روی ده  
عبدالعلی خان کرده و گفت آیا از من راضی هستید ؟

ع - یکدیبا ممنون و متشکرم اما بك استدعای دیگر باقی است که  
ناید قبول کشید .

م - به امشب هگرتشب استدعا است هرچه سرکار میگوئید ناید  
من قبول کنم دیگر چه فرمایشی است ؟

ع - ناید ورود من بازلی و خروج من از اینجا و ملاقات با شما  
یکای محفوظ و محفی نماید .

م - من حاضر م که این قضیه را ه سنور بدارم اگرچه نمیدانم علت  
اقتضای این کار چیست و البته مصالح شما اینطور مقتضی دانسته لکن  
عالب اشخاص که در مهپانخانه من هستند شما را مدشناسند اگر ازطرف  
آنها بروز کند چه میکنید ؟

- بر فرض آنکه دیگران از ورود و خروج من مطلع شده و  
اطهار کنند سرکار نباید از ملاقات من با خودتان در امشب نکته نقل  
کنید، علی الخصوص که یکای ناید کتمان و انکار نمائید که کسی هم همراه  
من بوده است

- حتی المقدور کوشش خواهم کرد که کسی نفهمد ولی این طرز ه مسافرت  
شما خیلی حیرت انگیز است وه معلوم است خالی از اسراری نمیباشد لیکن  
آیا من قول میدهم که در مراجعت قضایا را برای من شرح دهند

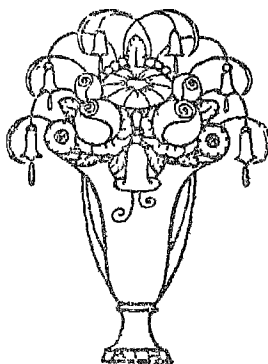


— آری در رجعت خود هیچ ضرری نمی بینم برای سرکار پادشاهان  
هم اظهار بدارم  
— آیا آن کسی که میگوئید یکی از کسان شما است کجا رفته که  
من او را نمی بینم .  
— او در بیرون منظر من است .  
— منمى است که اجازه دهید باطابق تشریف آورده يك استكان  
چائی بنوشد .

— خیر لازم نیست مرسى .  
در همین بین مستخدمی که برای تهیه لشکا رفته بود مراجعت نمود  
گفت که لشکا حاضر است .  
عبدالعلی خان بعد از تحصیل اجازه و اظهار اعتنان و امتحان  
مقصود يك تومان به مستخدم انعام داده از او استفسار نمود که آیا م  
مى شناسى ؟  
— خير ممنون احسان سرکار همسم و مناسبانه از شناسائی حضرت تعاد  
فعلا محروم .

عبدالعلی خان در باطن خیلی خوشوقت شده و نام دروغی بر  
خود وضع کرده باو گفت - انگاه باتفاق مدیر مهمانخانه و همان مستخ  
از اطاق بیرون آمده و بطرف حسین آقا که منتظر او بود روانه شد  
با هر گونه دلفی که مهمانخانه چي در شناسائی حسین آقا مصروف دار  
متاسفانه موفق نشد او را شناساند زیرا بر حسب دستور رفیق خود ح

آقاماند اشخاص علیل و بیمار نظوری سر و صورت خود را با شال گردن  
پیچیده بود که بجز چشمهایش از صورت او چیزی دیده نمیشد.  
عبدالعلی خان جامه دان را مستخدم سپرده خود از پیش و حسین آقا  
در وسط و مدیر مهمانخانه از عقب و مستخدم ار متعاقب بطرف کربنی  
روانه شدند در آنجا این دو نفر جوان از مدیر مهمانخانه وداع کرده و  
به لوتکاچی اشاره کردند آنها را بطرف کشتی برد.



## فصل شانزدهم

خدا حافظ ؟

ماه با چهره دلفروز خود افق را درخشان و سطح دریا را درخشان ساخته - کشتی هائی که در مسافت يك ملى لنگر انداخته مانند اجسام مهيب و هيولای وحشت انگيز دقت نظر آدمي را بخود جلب میکردند ، نسیم ملایمی باهتزاز در آمده به برودت هوا افزوده و بک هوای لطیف و رقیقی را احداث میکرد بتوسط اشعه جهان افروز قمر انعکاس عبور لنگا که هیولائی معکوساً در روی آب تشکیل میداد اسباب مضحکه بود عبدالعلي خان دو عدد سیگار پیچیده از جیب بغل برون آورده و بعد از روشن کردن یکی را خود و دیگری را برفیق خود بخشید . حسین آقا که قریب دو ساعت صامت و ساکت بوده و از صاحبۀ عبدالعلي خان با مهربانانۀ چینی خبر است و بر طبق دستور برفیق خود کله حرف زده همینقدر پرسید آیا خوشحال هستید .

ع - خیلی خوشوقت و خوشبختم .

حسین آقا - خواست از جزئیات و تفصیل وقایع مستحضر شود عبدالعلي خان بتوسط چند کلمه فرانسه باو حالی ساخت که موقع قضا ندارند و در کشتی قضیه را برای او نقل خواهد کرد .

بفاصله يك ربع ساعت پازن بالنگای شود در مقابل کشتی «اسلامیه» ایستاد و دونفر مسافر جوان بعد از ارائه تذکره عبور و سایر نشانها و

علامات تحصیل اجازه کرده بدرون کشتی داخل شدند - باروزن هم مزد خود را گرفته و سرعت هر چه تمام بطرف کشتی مراجعت نمود بلافاصله این دو نفر مسافر از اطراف کماندان کشتی احضار شده بعد از تحقیق و دقت کامل در حالات آنها که بگیا خواهند رفت بار کجا میآید مرخصشان نمود که استراحت نمایند.

دو نفر جوان از اطاق کماندان خارج شده و سفارش طبخ غذا به مطبخ کشتی داد و يك اطاق پاکیزه و نفیسی را برای خوابگاه خود اختیار نمودند آنکاه در اطاق مخصوص خود رفته و بعد از جا بجا نمودن اشیاء و اسباب مسافرت در روی نیمکتی که وضع شده بود قرار گرفته عبدالعلی خان از نقطه که حسین آقا را دچار بهت و حیرت ساخته بود شروع به بیان تفصیل کرده و تا ورود خودشان بکشتی از مطالب و قضایا آگاهش ساخت. مخصوصاً از نقل ملاقات و مذاکرات با مدیر مهمانخانه حسین آقا خنده بسیاری کرد. بعد از يك دو ساعت و صرف شام این دو نفر هر يك به دست خواب خود آرمیده و صبح همان روز چهار ساعت قبل از ظهر کشتی سوت وداع را بلند کرده و با کمال سرعت بطرف مادکوبه روانه شد در حالتیکه حسین آقا بواسطه تحصیل آزادی خوش دمبدم سر از روزنه کشتی بدر آورده مشاهده میکرد که از بندر انزلی دور و دور تر میشود تا آنکه کمرین آثار و آخرین علائم بندر انزلی از چشم او ناپدید شد و خود را در دریای بیکران عالمك يك آزادی مطلق دید

## فصل هفدهم

### ضیافت — کشف اسرار

ما این دو نفر را میگذاریم که با کشتی عازم بادکوبه شده و خود مجدداً برشت مراجعت کرده و از احوال حاج محمد مهدی که در فصل سابق به بیع و شرای قند و شکر مشغول بود نفقذی مینمائیم ، این معامله تا غروب امتداد پیدا کرد و بعد از فراغت و اطمینان بر اینکه يك نفع و سود خطیری از این معامله عایدش میشود کدورت آروز را فراموش کرده و حسبالمعول در اول شب حجره را بسته و بمنزل آمد اطاق پذیرائی مهیان امشب را واری کرده بجای نماز را گشاده و ادای فرض خداوندی نموده سپس بانتظار ورود مهیانان خود نشست

لحظه بعد دق الباب بانند شده بکنفر حاجی مفتح با چند نفر دیگر که معلوم بود از طبقات تجار و هم مسلمان حاجی هستند بدرون اطاق وارد شدند — حاجی محمد مهدی بعد از استقبال شامانی از ورود آنها اظهار خوشوقتی و مسرت کرده و علاوه کرد از اینکه امشب در گرد یکدیگر هستند خیلی موجب خوشوقتی او خواهد بود — حاجی تازه وارد نیز از این حسن اتفاق اظهار مسرت نمود ، قبلاً لازم است ما بمعرفی حاجی جدید — الورود که يك رول مهمی در صحنه این واصلت بازی خواهد کرد پرداخته و سپس مذاکرات آنها را شرح دهیم :

این حاجی محمد صادق و اصلاً اهل کرمان است که از بازده سال

قبل بواسطه روى و رواج تجارت داخلى در رشت توقف کرده و دارالبجاره بهم رسانیده . سنش از پنجاه الى پنجاه و پنج چهره چين خورده او ثابت مىگردد که کرارا دچار سوانح و ابلات شده و زحمات بسارى در طريق تجارت کشیده مشارالیه به تنگ نظرى و خست معروف بطوریکه با داشتن ثروت و مکنت همگى مهملها و چکس را رسم مهمانى سفره خود ننشاید . با کپولت سن تمام امور زندگى خود را شخصا از پیش مىبرد چه بسا راى پاره حرکات لثامت کارانه طرف ملامت و توینخ ساير هم کاران خود شده . مع هذا ابدأ در خط مشى و رويه زندگى خود تفسیر نداده و همه اعتراضات را نشنیده میانگاشته اگرچه صورت طاهر و وضع تجارت مشارالیه کاملاً آراسته مع هذا در این مدت متمادى هيچکس موفق نشد که دست بدرون و صعيات حاجى محمد صادق برده وارد داخله او مطلع شود اصرارى که مشارالیه در اختفای سرمایه خود داشت در نظر عوام مانده بکى از کسبه يا بکى از تجار متوسط تعبیر و تفسیر میشد - هرگز در هیچ محفل انسى حاضر نشده اول عروب هر روز درب حجره را بسته و بخانه مبشافت صبح زود روز بعد هم از خانه برون آمده و بعد از فاحه اهل قبور قبل از همه حجره خود را باز مىکرد مذاکرات سياسى و مصالح ملي و مملکتى در نزد او حکم برهات را داشته و کمال بهرت از شنیدن آنها داشت تمام مذاکرات و محاورات او فقط در حدود "ترقى و تزل تجارت" سير کرده و ابتدا به قضایای خارجى نمىپرداخت .

بالجمله این حاجى پير مرد که حظ زندگى را در جمع آورى مال

و منال دانسته و هرگونه سختی و شدت را بر خود گو را ساخته از عیال خود دارای دختری است که از همه چیز و حتی از علوم ابتدائی و مقدماتی بیگانه و از وجاهت مادی نیز بی بهره بلکه روی محمد دختر مشارالیهها همه کس را متنفر و از دلب خواستکاری متنبه میساخت دختر مزبور که به «مهر امیز» موسوم است اکنون قریب بیست سال از زنده کافی و عمر خود را طی کرده و بقول حاجی در پس شده عفت و عصمت نشسته و نه تنها از وضعیات دنیا آگاه نیست بلکه از طرز شوهر داری هم بکلی عاری و در این مدت توقف حاجی در رشت اولاً نظر به تنگ چشمی حاجی و ثانیاً بواسطه عدم لیاقت مهر امیز هیچ کس بخواستکاری دختره برنخواست و همینکه یک نفر زن مهر امیز را در حمام یا جای دیگر دیده و دانسته است که صبیحه حاجی است لحظه دیگر کوس رشتی صورت و سیرت او را در همه جا کویده است حاجی محمد صادق در صد آمد که بهر وسیله که ممکن است در تهیه یک نفر شوهر جهت دختر خود برآید چون دید با وسایل عادی ممکن نیست فکری بخاطرش رسیده و مجبور شد که از همین حالا جهیزیه دختر را تعیین و وسایل غیر مستقیم عاهه را مستحضر سازد که شاید بطمع کثرت تمول و جهیزیه شوهر لایقی جهت دخترش پیدا کرده و خود را خلاص کنند این بود که از دو ماه قبل مذاکره هشت هزار تومان جهیزیه و بیست و چهار باب دکان و سایر چیزهائیکه در فصول سابقه در طی مذاکره حاجی محمد مهدی با عیال خود شنیدیم برای جهیزیه مهر امیز تخصیص داده رفته رفته این خبر بسمع حاجی محمد مهدی تاجر

رسیده مشارالیه بطمع آنکه در این قسمت هم تجارتي کرده و ضمناً برای فرزند خود نیز همسری اختیار کرده باشد با کمال میل حاضر شد که حاجی محمد صادق داخل مذاکره و صلت شود حاجی محمد صادق ابله نیز همینکه از وضعیت حاجی آگاه شد دانست موقع استفاده رسیده بنا بر این این پیشنهاد را حسن استقبال نمود و شاید تا کبد میکرد که هر چه زود تر صورت وقوع و انجام پذیرد. همین ملاحظات اساسی بود که موجب نفرت حسین آقا را فراهم کرده و جدا امتناع نمود. و خلاصه در طی یکی دو ساعت مصاحبه حاجی محمد مهدی و حاجی محمد صادق از هر دری سخن میان آمده و بالاخره منتهی بمذاکره و صلت شد. حاجی محمد مهدی تقدم در صحبت باز کرده بالهجه بشاشی گفت: واقعاً خیلی اسباب خوشبختی من است که موفق بوصول باجنبه عالی شده ام بقدری میدانم انشاء الله این وصلت نتایج نیکو و درخشانده در بر خواهد داشت

حاجی محمد صادق - من در خوشوقتی جنابعالی شریکم و از حالا بداشتن دامادی مانند آقا حسین آقا که همه کالات مادی و معنوی آراسته و پیراسته است افتخار میکنم و امیدوارم اولین نتیجه این امر مبارك انجمن تجارتي و معنوی و بکارتی ما بین بنده و جنابعالی بشود. در همین دقیقه صدای درب حیاط بلند شده حاجی محمد مهدی خود را از اطاق بیرون افکنده بطرف دالان رفت درب بزرگ را باز کرده بدون انتظار با یکی از علمای معروف شهر رشت که از ذکر اسمش معذورم مواجه گردید این ملاقات ناگهانی و بدون مقدمه فوق العاده اسباب تعجب حاجی را فراهم



کرده و بعد از ادای سلام ملارا مژدگر ساخت که مهمانی چند دارد و اگر هم مایل باشد و در همان اطاق تشریف فرما شود مزید افتخار است جناب شیخ هم متابعت کرده حاجی از متعاقب مشارالیه راهنمایی نموده تا بدرون اطاق داخل شدند از این ورود ناگهانی مهمان جدید سایر میهمانان به حیرت و تعجب افتاده زیرا ابداء مقتضی نبود که سلسله خارجی غیر از تجار در آنجا وجود داشته باشد مع هذا آنها تصور کردند که شاید حاج محمد مهدی بنا بمقتضیات شیخ محترم را دعوت کرده در هر حال بعد از تعاطی تعارف نسبت به مهمان جدید الورد سایر مدعوین بسکوت مطلقى گرفتار شدند .

صدای مهیب جناب آخوند که طنین انداز فضای اطاق گردید سکوت را شکسته چشمها و گوشها را بطرف خود متوجه ساخت — جناب شیخ از اینجا شروع بمطلب نموده و جمعی را که حاج محمد مهدی نیز از آن جمله بود از انتظار بیرون آورد .

اولا از این حسن اتفاق خیلی خوشوقتم که اولسای داماد و عروس را در يك جا ملاقات میکنم زیرا مهمترین مذاکرات من راجع بوصلتی است که در بین آن دو وجود شریف جریان دارد فرط ارادتندی که نسبت بمجناب حاج محمد مهدی طول الله عمره دارم مرا محرك شد که در این موقع شب باینجا آمده و ایشان را از يك مطلب مهمی که دخالت کامل در امر مواسلت دارد آگاه سازم و لازم است یقین بدانید که هیچ مقصود خارجی دیگر جز اثبات ارادت خود ندارم اینك روی سخن را بطرف جناب حاج

محمد مهدی نموده و بمشارالبه عرض مینمایم که « وصلت اجباری » صورت  
شرعی ندارد و مورث خسران دنیوی و اخروی است و السلام دیگر مطلبی  
ندارم و با همین اشاره مختصر شما مقصود مرا خواهید فهمید .

دهان ها همه از شدت حریت و تعجب نارمانده و فی الحقیقه حاج  
محمد مهدی اصل مقصود را فهمید با يك الهجه خشن و خارج از نزاکت  
گفت آقا آقا چه میفرمائید ؟ یعنی چه ؟ شما چه میگوئید . وصلت اجباری  
کدام است بر فرض جنابعالی چه حق ....

جناب شیخ متانت را از دست نداده و با همان وقار اولیه و  
کلمات شمرده بدون آنکه از جواب حاجی دلتنگ شود مجدداً رشنه سخن  
را اتصال داده و گفت : جناب حاجی باید بدانید که من ابتدا مقصود  
شخصی ندارم بلکه در این اطلاعی که لزوماً بشما داده ام خواستم يك  
خدمت مهمی بجنابعالی بنمایم و میل نداشتم که تفصیل را توضیح دهم لیکن  
چون حرارت فطری دارید میگویم شما باید بمنعرض من بشوید بلکه  
باید موجبات عدم رضایت پسران را مرتفع سازید من ، قبل از آنکه  
خساراتی لطرفین متوجه نشود و این مطالب گوشزد خاص و عام گردیده  
و شما را مقتضی نماید محض خدمت شما ارادتم حکم کرد که سرکار را از  
این مسئله مهم آگاه سازم حال هر چه میل دارید بگوئید و بهرچه که  
تصمیم داده اید عمل کنید من ابتدا مانع شما نیستم و همین الان مرخص  
خواهم شد . این گفته مستعد شد که بر خواسته و رود لیکن حاجی محمد  
مهدی ملتفت خطای خود گردیده و دانست که این مسئله هنوز خیلی

مهم و محتاج به توضیحات کاهلی است بنا بر این با لهجه دیگری از طرز جواب خود نسبت بجناب شیخ معذرت طلبیده و از معظم له درخواست کرد که او را از کیفیت و شرح قضیه آگاهی دهد و او نگوید چگونه از عدم رضایت حسین آقا مطلع شده است

حاجی ان نقاضا را از آقا شیخ نمود در حالتی که عرق خجلت پیشانش را فرو گرفته و حس کرد که در بدترین موقعی در نزد پدر همراهی که از بی ملی حسین آقا بی اطلاع است مفضح و رسوا شده و رشته صورتش یکباره پاره گردیده سایر مدعوین از شدت تعجب نتوانستند کلمه نطق کنند تنها حاج محمد صادق که در وحشت و دهشت کمر از حاج محمد مهدی نبود از این سر تعجب خواست نحو بی مطلع شود او نیز خواهش خود را در توضیح و به شرح حقیقت قضیه به تلافی حاج محمد مهدی ضمیمه نمود. جناب شیخ مجدداً روی بحاجی کرد و گفت: به تنها من از بی میلی و عدم رغبت پسر شما در این مواصلت و طاعن بلکه کلیه علماء اعلام و حتی عاقدین و محررین شرعیه هم از این فقره مسبوقند حاجی — بی اختیار فریاد کرد (وای این چگونه ممکن است آقا)

جناب شیخ — عجله نکنید دیروز گذشته سی و سه فقره مراسله بایست شهری بعنوان تمام علماء شهر رسیده و همه متعدد المضمون است یکی از آنها اکنون در نزد من موجود است که اگر میل دارید، بشما ارائه دهم حاجی — کو، کدام است پس نبود تردید دهید به اینم چیست کی نوشته است جناب شیخ — باز هم متانت را اردست نداده و از لعل لباده خود

یکی از همان مراسلات مخصوصی که مانند متحد المال بتوسط عبدالملی خان در اطاق حسین آقا ترتیب داده شده بود بدر آمده بدست حاجی داد تمام مدعوین گردن کشیده چشمه‌ها را. مراسله مزبور دوخته دضمون این مکتوب همان بود که در فصول سابق شرح داده و متحد المالی بود که حسین آقا در عدم رضایت خود از وصلت قریب الوقوع به علماء اعلام نوشته و ماعیناً در فصل ۱۲ مفاد آن را خاطر نشان نمودیم.

بعد از قرائت این مکتوب که همه حضار به تعجب و حیرت دچار گردیدند حاج محمد مهدی اصل مکتوب را برای تجدید نظر بدست لرزان خود گرفته در حالتی که رنگ از صورتش بریده بود فریاد کرد: خیر این ممکن نیست خطی پسرم باشد - حسین آقا هرگز این خط را ننوشته و دیگری مرتکب شده بلکه پسرم از این مکتوب اطلاع ندارد او باین وسایل که موجب ایجاد افتضاح است تشبیه نمی کند

شیخ - اگر خود او ننوشته لابد بی اطلاع نبوده است .

حاجی - خیر دشمنان من قصد خصوصی در نظر داشته اند این بیرنگ را زده اند اما من آنها را تعقیب خواهم کرد هم اکنون خودم از حسین آقا تحقیق کرده و او را بخدمت شما خواهم آورد این گفته و با کمال عجله و اضطراب از نزد مدعوین خارج شده بی محابا باطابق عیال خود داخل گردیده و با صدای گرفته و لرزان پرسید حسین کجاست ؟

مادر حسین آقا از این سؤال بی مقدمه و لهجه استفسار حاجی که شراره آتش از چشم و دهانش می بارید تعجب کرده پرسید شما را چه

میشود و حسین را برای چه میخوانید ؟

حاجی - بتو این فضولیه‌ها نیامده زود بگو حسین در کجا است .  
زن حاجی - او از امروز ظهر بیرون رفته و گفته است که امشب  
در جائی مهمانم و برای خواب هم نخواهم آمد  
حاجی - او حتی برای خوابیدن هم بمنزل نمیآید این که خیلی  
غریب است یعنی چه ؟

زن حاجی - همین است که عرض کردم او اعانت اضطراب شما چیست  
حاجی را درد سر شدیدی عارض شده و همینقدر نا کمال بی طاقتی  
گفت آه زحمت ما بهدر رفت این جمله برای عیال او بکلی مبهم بود و چون  
سابقه باین وقایع نداشت نتوانست چیزی بفهمد این بود که حاجی را بحال  
خود گذاشت . حاجی بعد از چند ثانیه فکر مجدداً بجانب مهمانان برگشته  
و گفت افسوس که حسین آقا امشب بجائی دعوت رفته و الا خودش را  
حاضر میکردم که بشاها ثابت کند او مرتکب انکار نشده .

شیخ گفت اعم از آنکه او خود نوشته یا دیگران شك نیست که  
پسر شما از این مواصالت رضایت ندارد .

حاجی از این صراحت کلام و رك گوئی آقا شیخ دلخور شده و  
گفت جناب آقا قصاص قبل از جنایت یعنی چه پسرم کمال افتخار و رضایت  
را برای این مزاجت دارد جناها لی محه مناسبت حاضر شده اید یا ان  
مذاکرات بی موقع بك امر خیری را بهم نزنید .

شیخ - عجب شما ملتفت عرض من نمیشوید من گفتم که اشتیاقی

من اینست که این وصلت هر چه زودتر انجام بگیرد و فقط بواسطه دوستی که با شما دارم خواستم جنابعالی را از جلو گیری این واقعه سوء آگاه کنم این در واقع خدمتی است که بشما تحویل میدهم نه خیانت آقایان حضار غیر از این است ؟ مدعوی همه يك مرتبه گفتند بلكه همینطور است که آقا میفرمایند و حاجی خیلی باید امتنان داشته باشند که قبل از وقت ایشان را مطلع ساخته اید .

جناب شیخ گفت من دیگر چون کاری ندارم مرخص میشوم و برای بعضی اوراد و اذکار که استمرارا در شبها دارم میروم مشغول به دعا گوئی باشم لیکن بشما سفارش میکنم که رضایت طرفین حقیقی شرط صحت عقد است و الا باطل خواهد بود . این جوابه اخبار مخصوصاً آتش بجان حاجی افکنده با کمال خون سردی جواب وداع آقا شیخ را گفته و خود اکراهاً تا دم درب بزرگ از او بدرقه نمود آنکه مجدداً نزد مهمانان خود آمده و نشست - سکوت مطلق فضای اطاق را فرا گرفته و همه حضار در حریت و تعجب بودند کاهی نیز محرمانه و بیخ گوش یکدیگر با هستکی چند کلمه صحبت میکردند حاجی که ملتفت شد تمام نقشه بر هم خورده محض مغلطه و خلط مبحث مجدداً شروع بسخن کرده و گفت : آقایان آقا یان آبا شما تصور میفرمائید که پسر من مرتکب این حرکت شده ؟ خبر اید ممکن نیست .

یکی از حضار گفت خیلی عجب است - دیگری گفت باور کردن آن مشکل است - سوئی علاوه کرد که حسین آقا يك جوان با کمالی است سایر

جواب ها یا تصدیقهای بلا تصور هم از همین قرار بود .  
محمددا حاجی گفت بله بله پسر من کمال رضایت را داشته  
او خودش داوطلب وصایت با حاجی آقا بوده و خیلی با بن مواسلت افتخار  
می نموده آنها ممکن است این حرکت را باو نسبت داد .

حاجی محمد صادق که تا کنون ساکت بود گفت من هم خیلی در  
عجبم این مکانی که شما و مرا هفتضیح کرده از کیست ؟  
حاجی محمد مهدی که ظنش بطرف عبدالعلی خان رفته گفت من  
فهمیدم من دانستم چه کسی این نیرنگ را بازی کرده فردا همه خواهید  
شنید که چگونه مجازاتش می رسانم .

حضار با کمال بی حوصله گی رسیدند نام آن شخص چیست ؟  
حاجی - فردا معلوم خواهد شد - اگر چه حاجی یقین کرده بود  
که سر مشق این بازی را عبدالعلی خان داده ولی شك نداشت که پسرش  
محرک او شده و عدم رضایت او را بلك چنین حرکت بدی و داشت  
معهذا در صورت ظاهر نمیخواست که تمام گناه و تقصیر را بدوش حسین  
آقا وارد کرده و عبدالعلی خان را بی تقصیر جلوه دهد بنا بر این با کمال  
جدیت از طرف پسر خود دفاع میکرد که مبادا این نقشه بر هم خورده  
و شکاری که تازه میخواهد بدام افتد از چنگ رها شود - حاجی سعی  
میکرد که ابدا نظریات خود را اظهار نکرده و موقتاً بروی این وقعه سر-  
پوش بگذارد .

حاجی محمد صادق اگر چه از تشویش و حالت اضطراب حاجی محمد مهدی

آنچه را که لازم داشت استنباط کرده و فهمیده بود معینا برای آنکه هر وسیله که ممکن است موجب رضایت و اقناع حسین آقا بتوسط پدر و مادر و کسان خود او فراهم شود و حاجی را بیشتر تشنه و مشتاق نماید گفت :

البته جنابعالی مبادید که اشخاص محترمی برای خواستکاری صبیحه بنده نزد من آمده لیکن بعلى آنها را لایق ندانسته و جواب گفته ام نمیدانم این چه رشته ایست که مرا مجذوب شما و مقتون حسین آقا کرده و بعضی اظهار شما حاضر برای وصلت شدم لیکن البته وقتی احساس بی میلی از طرف شما بشمام البته من هم رضایت نخواهم داد.

این کلمات اگر چه مثل نیشتری بود که بقلب حاجی میرسید معینا چون از طرز کلام حاجی محمد صادق بوی امیدى بر میخواست تاثر آن را فراموش کرده در جواب گفت خیر ابدا جنابعالی نباید پاره خیالات را بخود راه داده باشید زیرا بخود، مطمئنم که این حرکت ابدا از طرف یسرم ناشی نشده و دیگری محرك این ترتیب بوده میل و رضایت بلکه رغبت و اشتیاق قاجر حسین آقا در این وصلت بکلی مرا از هر سوءظنی در حق او ممنوع میدارد.

و بالجمله تا زمان صرف شام که یکساعت دیگر بطول انجامید تمام مذاکرات مدعوی و دوفتر حاجی در حدود همین مسئله بود و در بدم بیشتر آثار انقلاب احوال و تشویش در وجنات حاج محمد مهدی آشکار و واضحتر شده توجه حضار را بطرف خود جلب مینمود و ساعت بعد



نوکر حاجی اطلاع حاضر بودن شام را داده متفقاً باطابق دیگر رفتند بعد از صرف شام و چائی استیلای خواب و غلبه کسالت این مذاکرات را قطع کرده حاجی محمد صادق با سایر همراهان اجازه مرخصی طلبیدند که بخانه خود مراجعت نمایند. در این موقع گوئی حاج محمد مهدی از نطق و تکلم عاجز بود که بدون مذاکرات دیگر رضایت به تصمیم حاجی محمد صادق داده و محض همراهی با آنان تا بیرون در مشابعت نمود و در آنجا بعد از مراسم وداع علاوه نمود که امیدوار است همین دو روزه مراسم عقد و عروسی با بهترین شکلی اجرا شود و خواهشمند است که جناب حاجی هیچ گونه خیالی بخود راه ندهد بعد از رفتن میهمانان حاجی مستقیماً باطابق عیال خود روانه شده و محض ورود باطابق گفت : حاجیه خانم آیا میدانی که تمام نقشه ما بر هم خورد ؟

— حاجیه نه من نمیدانم چه شده ساعت قبل که به تفحص حسین آقا باین اطاق آمدید پرسیدم جوابی من نگفتید مگر چه شده و چرا اینهمه مشوشید خدای نا کرده چه اتفاقی رخ داده که شما را بکلی پریشان نموده آیا ضرر و خساراتی شها وارد شده ؟

حاجی — با کشیدن يك آه حیرت بار — ليلى بك ضرر جبران نا پذیر — مسئله وصلت بر هم خورد  
حاجیه — چطور و چگونه — این گفته نگاه خود را به دهان حاجی دوخت .

حاجی — از تمام تفصیل آمدن مدعوین ورود ناگهانی آقا شیخ و غیره

عیال خود را مستحضر ساخت.

حاجیه - انشاء الله این اتفاق اسباب ناس نمیشود علی الخصوص که میگوئید حاجی محمد صادق با این خیال اظهار امیدواری کرده و یقین میدانم این بازی را عبدالعلی خان در آورده والا این پسر که عجلش مبرسید بله بله یقین کار همان پسر جو انمرک شده است که این فتنه را بر پا کرده!

حاجی - اکنون فهمیدی تویی مأخذ از این پسر طرفداری میکردی

حاجیه - صحیح است و درست میفرمائید من در اشتباه بودم

حاجی - حالا چه باید کرد؟

حاجیه - حسین آقا را بطلبید و از او این مسئله را استنطاق کنید لابد

میتوان چیزی از او فهمید.

حاجی - این مطلب را نمیگویم اساساً تکلیف چیست؟

حاجیه - هیچ تکلیفی ندارید هنوز زورق برگشته و فقط يك سوء تفاهمی حاصل شده از برای این کار من محتاجم که يك دفعه دیگر حسین آقا را ملاقات کنم و از در دیگر در آمم که شاید این اشتباه بر طرف شود واقعاً خیلی اسباب خفت است که اگر سر زبانها بیفتد که حسین آقا راضی نیست من از روز اول بشما گفتم که چرا اینطور! با او مذاکره کردید تغییر شما با حسین آقا غلط صرف بود هر چه باشد شما باید مهربانی کنید نه تغیر و تندى مثلاً تشدد شما نسبت به عبدالعلی خان هم خیلی بی ربط بود اگر او مرتکب این کار شده محض تلاقی حرکتی بوده که شما در حق او نموده اید.

حاجی - اکنون کار از اینها گذشته و مسئله اهمیت پیدا کرده باید در فکر علاج برآمد ملامت و توبیخ حاصلی ندارد تو باید حسین آقارا ملاقات کنی و با مواعید بسیار او را ملزم سازی که اقرار کند این نوشتهجات را او خبر ندارد ضمناً با و وعده بده که من و تو از خیال وصلت با حاجی محمد صادق بکلی منصرف شده ایم واقعاً این توهینی است که نسبت بهما شده و نباید سهل گرفت آنرا خوب و ملنفت میثوی که چه میگویم ؟

حاجبه - بله فهمیده و همینطور است که شما میفرمائید !

آنکاه حاجی اشاره کرد که بستر خواب او را بگسزناند زیرا محتاج باسراحت کاملی است چند دقیقه بعد حاجی در بستر دراز شد - آنشب نیز یکی از شب های بدی بود که بحاجی گذشت زیرا از شدت خیال و مایه خویلی نتوانست استراحت کند در طلوع فجر حاجی از جا برخاسته سجاده عبادت را بمن به نماز و ادای فرایض و تذکار او را داد و اذکار خود مشغول گردید آنکاه سر سجده نهاده از خداوند درخواست کرد که این قضیه یعنی امر مواصالت را به نفع و سعادت او مقرون فرماید.

در این موقع خورشید جهات تاب سر از در پیچۀ ظلمت بیرون کرده و اولین اشعه دافروز خود را به قله جبال مرتفع هدیه فرستاد پس از صرف چائ و لقمه الصبح حاجی مزبور از خانه بعزم حجره بیرون آمد این نکته را لازم است توضیح دهیم که حوادث کلی و جزئی ابداً مانع حاجی نمیشد که از باز کردن حجره صرف نظر کند چنانچه غالباً در ایام تعطیلات عمومی و اعیان مذهبی مشارالیه با منشی و مستخدمین بجارتی خود در

حجره نشسته بداد رستند مشغول بود و بهترین تفریحات را در بازی تجارت میدادند. در این روز نیز حرص و طمع بهره و سود بطوری او را فرا گرفت که از اضطراب و قلق شب گذشته و ناراحتی آن صرف نظر کرده بدون خستگی و کسالت حجره خود را باز نمود.

بدبختانه و برخلاف انتظار میدید که همه آشنایان و دوستان او از مسئله وصلت و عدم رضایت حسین آقا سخن میرانند و مهم ترین خبری که در افواه عامه جای دارد همین مسئله است. این اشارات که هر لحظه بتوسعه خود می افزود لیش از پیش موجب خفت حاجی را فراهم کرده و غالباً منعرض جواب احدی نمیشد. يك مراجعه مختصر بدفاتر واردات و صادرات تجاری خود نموده تعلیمات مختصری به منشی خود داده مجدداً بطرف خانه روانه شد.

اگر اشخاصی بآداب و عادات حاجی آشنا بودند در این ایام فوق-العاده تعجب میکردند چه عادتاً حاجی از اول آفتاب حجره خود را باز کرده ظهر جهة صرف نهار بخانه رفته و بلافاصله مراجعت می کرد غروب نیز درب حجره را می بست و بخانه مراجعت میکرد.

در ایام عادی ابتدا دیده نمیشد که حاجی در يك روز سه مرتبه بخانه برود و اگر چنین بود بلك اتفاق مهمی او را مجبور میساخت اكنون و در ایام اخیر كثرت اضطراب او را ملزم مینماید که در روز بیشتر از چهار مرتبه بخانه رفته و مراجعت میکند - از سیما و وجنات حاجی محسوس است که حوصله از او سلب شده و چندین دقتی باوضاع تجارتی ندارد.

و بامور تجارتي با نظر بي قیدی و بي اعتنائی مینگرد. بهر جهة ورود حاجی بمنزل مصادف با سه ساعت قبل از ظهر بود مادر حسین آقا را صدا کرده از او پرسید که آیا تاکنون حسین آقا را دیده و صحبت کرده است یا نه ؟

حاجیه گفت خیر نا حال ملاقاتش نکرده ام سهل است که هنوز به منزل نیامده .

حاجی گفت شاید آمده و تو مطلع نشده ؟  
حاجیه - خیر هم اکنون من بهمارت اندرونی رفته و دیدم تمام اطاقها از بیرون بسته است .

حاجی - تا کمال اوقات تلخی گفت اه جوانمرك شده آخر کجارفته بشو هم نگفت که کجا رفته و در کدام خراب شده دعوت دارم ؟  
حاجیه - خیر خیر همی. قدر بمن گفت که امشب در انتظار او نباشم و منتظر اجازه من نمانده از در بیرون رفت .

حاجی - آبا از صبح تا حالا کسی سراغ او نیامده ؟  
حاجیه - خیر هیچ کس - اما چه شد که شما حالا بمنزل آمدید این معمول نبود .

حاجی - آخر چکنم بازار هم که نمیتوانم بمن هر کس میرسد يك چیزی میگوید .

حاجیه - از چه बात - حاجی از همین مسئله کاغذها که دیشب آقا شیخ . . . . بمن نشان داد و این فقره بازاری شده و مفتضح شدیم خدا

این پسر نه اهل و نه خلف ما را بکشد که مایه خفت من شده است  
لااله الا الله عجب گرفتار شدیم !!

حاجیه — عجله نکنید مضطرب نباشید انشاء الله تمام کارها بر  
وفق دلخواه و مرام انجام میشود بصحبت های بازاری مردم عوام اعتنا نکنید  
حاجی تا نزدیک ظهر در منزل مانده در این سه ساعت توقف خود  
هر لحظه بهزاران خیال و اندیشه دچار شده و گوئی سروش غیب او  
را بیک وقعه ناگواری مژدگر میسازد بالاخره نهار را زودتر از معمول  
روزانه صرف کرده و با کمال بیتابی بطرف حجره خود روانه شد در آنجا  
هم از حالات حسین آقا استفسار کرده گفتند کسی او را ندیده و نمیدانند  
بکجا رفته ..

روز باختر رسید و خبری از حسین آقا تحصیل نشد هر لحظه بر  
اندیشه و خیالات حاجی افزوده ناچار شد جدا حسین آقا را تعقیب  
کند بنابراین در صدد افتاد بهر وسیله که ممکن است خبری از او تحصیل  
نماید در اول شب تمام مکان و اشخاصی را که میدانست با حسین آقا  
رابطه دارند جستجو و تفحص نمود کمترین خبری نتوانست بدست بیاورد  
همچنین عیال حاجی نیز تا یکساعت از شب رفته خدمه و نوکرها  
بنقاط مختلفه شهر فرستاده و هیچوجه موفق به تحصیل نتیجه نشد و فرستادگان  
با کمال یاس مراجعت نمودند و جواب منفی آوردند  
حاجی روی بعیال خود نموده و گفت آیا کجای نمیکنی که او فرار  
کرده باشد یا خدای نکرده بلائی بسرش آمده باشد ؟

حاجیه - نه برای چه این خیال را بخود راه دهم او محتاج به فرار نبود  
حاجی - باین حال عقیده من اینست که اکنون نتوانیم حسین آقا را  
در رشت پیدا کنیم .

حاجیه - خیر اینطور نیست او چند شب بود که در منزل تنها  
مانده و اکنون که بدور رفقای بد اخلاق خود جمع شده است محض آنکه  
گوشش از شنیدن مذاکرات راجع بامر خیر راحت باشد سرگرم اختلاط  
با آنها شده و با اصطلاح خود مان جای دنجی بدست آورده و شاید هم  
اکنون در زاویه یکی از باغهای خرم و با طراوت رشت مشغول عیش  
و نوش باشد .

این جواب را حاجی تا اندازه مقرون بصحت دانسته و موجب این شد  
که از اضطراب و تشویش حاجی کاسته شود امشب نیز مانند شب گذشته  
بجای خیلی بد گذشت دیشب اگر تصور نمیکرد که حسین آقا ممکن است  
فرار کرده باشد امشب اقلای دچار تردید شده است بنا بر این در بستر  
خواب تصمیم قطعی نمود که فردا تمام روز را صرف تفحص و تجسس  
حسین آقا نموده و او را برای اینکه چرا دو روز غیبت نموده و موجب  
اضطراب جمعی را فراهم کرده گوشمالی دهد همینکه روز نمایان شد فوراً  
از خانه بعزم تفحص احوال حسین آقا بیرون آمده و تا ظهر بایستاد  
و آنسو دوندگی نموده نه تنها خود را بلکه چند نفر از مستخدمین  
و شاگردان را هم بجانب حسین آقا فرستاد متأسفانه کسی خبری از او  
تحصیل ننمود .

تنها از اداره کارگذاری کسب اطلاع نمود که دو روز قبل طرف عصر حسین آقا را با عبدالعلي خان در آنجا دیده اند که با اتفاق از کار گذاری خارج شده و نمیدانند که یکجا رفته اند.

بر یقین حاجی افزود که عبدالعلي خان حسین آقا را فریب داده و با او بطرفی مسافرت کرده اما تعیین خط سیر آنها برای او دشوار بود. طرف عصر شامعه فرار حسین آقا بایک نفر از دوستانش مشهور شهر شده و مسئله عدم رضایت حسین آقا از وصلت که دیروز و پریروز صبح و در نازان عامه شده بود فراموش گردید همان وقت يك نفر فایتون چی بنزد حاجی آمد و گفت گرچه من حسین آقا و عبدالعلي خان را نمی شناسم لیکن دو نفر جوان باین شکل و صورت ( که نشانههای آنها را داد ) پریروز عصر بدرشکه من نازلی رفتند و انعام گرانی هم بمن دادند.

حاجی فهمید که دو نفر رفیق نازلی رفته اند و نزد خود فکر میکرد که شاید برای تفریح و گردش مسافرت نازلی کرده باشند و هم امروز مراجعت خواهند کرد لیکن درشکه چی علاوه نمود که درشکه مرا در خارج شهر نگهداشتنده بعد از یک ساعت دو نفر نوکره مقداری اثاثه و غیره بدرشکه من نهاده و همان لحظه این دو نفر مسافر که گویا باشما قرابت دارند بدرشکه من سوار شده و من آنها را تا پیره بازار بردم از آنجا به بعد اطلاعی ندارم.

فکر جدید حاجی مجدداً ضایع و باطل شده نزد خود گفت اگر مقصود به تفریح بوده بردن و حمل اسباب و اشياء و مخفی داشتن درشکه



در بین راه لازم نبود آری یقین من شد که فرار کرده اند اما بدست آوردن آنها خیلی آسان است فردا صبح هر دوی آنها در رشت حاضر خواهند بود لیکن باز يك فکر جدیدی از برابر نظر حاجی عبور کرده که در واقع این خیال اخیر بکلی او را مشوش ساخت آن فرار آنها بطرف روسیه بود که در صورت وقوع در میان مملکت وسیع روسیه با سهولت مسافرت دستگیری این دو نفر کار آسانی نبوده و تمام زحماتش عظیم می ماند همان لحظه به تلفون بخانه رفته و از شريك خود در انزلی جوابی احوال حسین آقا شد مشارالیه جواب داد که بهیچ وجه ایشان را ملاقات نکرده و خبری ندارد در طی تلفون حاجی علاوه کرد که حسین آقا مقداری از جواهر و نقد مرا برداشته فرارا بانحدود آمده لهذا تأکید کرد که بفوریت در جستجو برآید و هرگونه خبری که تحصیل کرد فوراً اطلاع دهد یکساعت از شب وقت تلفون انزلی خبر داد که تمام شهر را تفحص کرده در این ایام کسی حسین آقا را در انزلی ندیده و مطمئن باشید که او بانزلی نیامده است

## فصل هجدهم

### تفحص گمشدگان

هرگونه شبهه و تردید از حاجی برطرف شده و یقین قطعی حاصل نمود که حسین فرار کرده نشعه سود و زیان و صلت بکلی از کله اش پریده و با خود خیال میکرد که عجالتاً باید از مسئله مواصلت صرف نظر کرده و در جستجوی پسر، درآمد و چون دانست این اقدامات مختصر، برای بدست آوردن حسین آقا کافی نیست و خودش هم از ترتیب و وضعیات دوائر نظامیه و حکومت بی اطلاع و نمی تواند موفقیت حاصل کند لهذا لازم دید که يك نفر از وکلای عمومی و یکی از اشخاص زبردست را تهیه و با مخارج خودش لیکن بوسیله او با رعایت دستور و کیل مزبور حسین آقا را تعقیب نماید بنا بر این بغوریت رقعۀ جهة یکی از وکلای معروف رشت که مهابت و زبردستی او در نزد همه مشهود بود نوشته و مشاورانیه را دعوت کرد که امشب بقدر نیمساعت قدم رنجبه فرموده و در منزل تشریف میاورد زیرا يك وقعه مهمی برای او حادث شده و مساعدت فوری آن وکیل معظم خیلی محتاج است.

بعد از فرستادن این رقعۀ خودش نیز هر کس را در مد نظر او بودند مراجعه و آنها را از فرار حسین آقا آگاه ساخت. ما یکساعت بعد حاجی و وکیل معظم را در خانه حاجی محمد مهدی می بینیم که در پهلوی یکدیگر قرار گرفته و از فرار حسین آقا صحبت میدارند حاجی فقط از

مسافرت حسین آقا که به تحریک عبدالعلی خان واقع شده صحبت کرده و از ذکر علل و جهت خود داری نموده علت فرار را فقط بد کسر دلتنگی حسین آقا قناعت نموده.

وکیل مشارالیه قول قطعی داد که اقدامات مجددانه در این خصوص بعمل آورده و با هر وسیله که ممکن است آنرا دستگیر خواهد کرد.

حاجی - اگر به باد کوبه رفته باشند چه میکنند؟

وکیل - توسط قونسولگری روس دستگیری آنها را تقاضا خواهم کرد

حاجی - بالا اثر چطور مثلاً شاید تفلیس؟

وکیل - البته بی زحمت نخواهد بود و باید متحمل اشکالاتی شد

لیکن سرکار نباید در این قضیه ملاحظه نفع و صرفه تجارت را کرده از مخارج آن مضایقه فرمائید.

حاجی - در این فقره خیلی دلتنگ شده و بیشتر از رک گوئی و

صراحت کلام وکیل ملول گردید پرسید مخارج این کار چیست؟

وکیل - تقریباً یکصد تومان و این در صورتیکه است آنها در باد

کوبه متوقف باشند و اگر تفلیس و بالا تر رفته باشند همین درجه مخارج آن بالا تر خواهد رفت.

حاجی - با نهایت تعجب یکصد تومان خیلی است یکصد تومان

برای چه؟

وکیل - من قبل از وقت نمیتوانم برای شما صورت حساب بنویسم

بعد از خاتمه و انجام این خدمت آنوقت شرح محاسبه آن را برای شما

خواهم نکاشت هفتاد تو مان آنرا باید تقدراً تحویل کنیدی و الا بدیگری رجوع فرمائید. اگرچه مخارج این کار صد تومان نبود مع هذا چون مدتها بود وکیل مشارالیه منتظر موقع و فرصت استفاده از حاجی آقا بود و از محضت و تنگ چشمی حاجی آقا اطلاع کامل داشت اکنون که موقع دستش آمد با کمال صراحت و بدون تعلق و مجاز این پیشنهاد را مینماید. حاجی آقا - آخر معاودت دادن دو جوان برای چه یکصد تومان خرج دارد در صورتیکه خرج سفر آنها نیز بعهده خودشان است آقای وکیل! جنابعالی خیلی بی لطفی میکنید و من منتظر نیستم.

وکیل - عرض کردم که برای بنده کمتر از این میسر نیست و در مقابل هفتاد تومان وجه نقدی که بمن میپردازید سی تومان سند خواهید سپرد که بعد از موفقیت بانجام کار فوراً کارسازی دارید من هم بشما قول میدهم مهر و سیله که دست رس داشته باشم این دو نفر را که یکی پسر شما و دیگری را که نمیشناسم برشت وارد کنم.

حاجی - لا علاج تسلیم شده و گفت آری بمن قول قطعی میدهید و نوشته خواهید سپرد که تخلف نکنید.

وکیل قلمدان را پیش کشیده و تعهدنامه دائر بر معاودت دو نفر فراری نوشته و نزد حاجی آقا گذاشت حاجی بعد از قرائت و رقه قرار داد، باطاق دیگر رفته و بعد از مدتی شماره پولها هفتاد تومان پول سفید نزد وکیل آورد و گفت اکنون بشرافت قول و عهد شما مطمئنم امیدوارم هر چه زود تر اقدام کنید که رشته کار از دست نرود.

وکیل - دیگر سایر ترتیبات با خود من است و امید وارم رضایت شما را در خانمه این امر بطرف خود جاب کنم اکنون وکالت نامه را نوشته و بمن بدهید - حاجی نیز قلم و کاغذ گرفته و وکالت نامه دائر بر فرار حسین آقا و عبدالعلی خان و سرقت آن دو نفر نوشته وکیل سبزه وکیل پس از اخذ ورقه وکالت خدا حافظی کرده کیسه پول را در زیر عبای خود گرفته بیرون رفت گوئی روح و نفس حاجی در کیسه بود که وکیل همراه خود برده بود زیرا بعد از رفتن وکیل حاجی بنای دیوانگی گذاشته و به کائنات فحش میداد علی الخصوص ربی رحمی و بی انصافی و کلا که اینها چه قسم اشخاصی هستند که ذره رحم و انصاف در قلب آنها وجود ندارد، مرده که بی مروت برای يك کار دو پولی صد تومان از من گرفت خدا اینها را بکشد که بجز تضع حقوق مردم مقصودی ندارند و خوب و بدشان در فکر جیب بری هستند!

ما حاجی را در این حالت میگذاریم و وکیل را تعقب میکنیم که مشارالیه مستقیماً با اداره نظمیه رفته بعد از ارائه وثبوت وکالت عرضحالی بشرح ذیل داد:

« عبدالعلی خان پسر حاجی محسن اهل تفلیس حسین آقای پسر  
 « حاجی محمد مهدی تاجر را تحرك شده و مقدار مهمی پول و جواهر همدمستی  
 « یکدیگر از منزل حاج محمد مهدی سرقت کرده و بازلی رفته اند  
 « وکیل مزبور تقاضا میکند دو نفر فراری مذکور را تحت الحفظ برشت  
 رجعت دهند»

اداره نظمیه فوراً در صدد تفحص و تحقیق بر آمده بوسیله نظمیه ازلی موفق به کشف درشکه چپ نانوی شده و استمطاقی که از او بعمل آمد این بود که سه شب قبل از این دو نفر جوان را رو بروی مهمانخانه نمره ۳ پیاده کرده و انعام گرافی علاوه بر مزد و اجرت خود گرفته است طرف عصر این خبر بداره نظمیه رشت رسید رئیس نظمیه بداره کارگذاری و قونسولگری روس «مقیم گیلان داخل مذاکرات رسمی گردیده و بدفاتر مسافرن صادره اداره کارگذاری مراجعه نموده باسپورت (پته عبور) عبدالعلی خان و حسن خان را که برای مسافرت بروسیه تحصیل کرده بودند ملاحظه نمود رئیس نظمیه نقین کرد که مقصود از حسن خان همان حسین آقا است که نظر بیاره بیخی ها عبدالعلی خان اینطور صلاح دانسته که ناهش را مکتوم و مستور بدارد.

از این کشفیات که چندان موجب زحمت نشد و کیل حاجی خیالی مسرور بود که خود بزحمت و مشقت بیفتاده و بروی کشف کرده که این دو نفر جوان عجالتاً به بادکوبه رفته اند با جدیت و تعقیب و کیل همان شب دو فقره تلگراف بعنوان قونسول ایران و روس از طرف دوائر مربوطه مخاره شد که تحقیقات کامله نموده این دو نفر را تحت الحفظ بازلی و رشت معاودت دهند ضمناً به کاندان کشتی که حامل آنها خواهد بود اکیداً قدغن کنند که این دو نفر را از تلاق با یکدیگر ممنوع دارد و چنانچه اشخاص فراری مذکور به نقاط نزدیک بادکوبه مسافرت کرده باشند آنها را با قوه مخصوص و عادی جلب کرده و مراجعت دهند هر گاه بسایر

ولایات بعیده روسیه رفته اند تعلیمات لازمه بوسیله تلگراف بنمایندگان رسمی آن نقاط در دستگیری آنها صادر نمایند و لازم است مفاد این احکام متحدالمضمون بفوریت نامه بموقع اجرا گذاشته شود .

این دو ورقه تلگراف در روی دو ورقه هارک دار نوشته شده یکی بامضای قونسولگری روس و دیگری بامضای کارگذاری ایران بتلگرافخانه فرستاده شدند که مخایره شود .

توضیح اینکه شخص کارگذار بنا بیک فقره شغل خصوصی به طرف طهران مسافرت کرده و امور اداره کارگذاری بمعاون مشار الیه برگذار شده است و دارای همان اختیار و رسمیتی است که شخص کارگذار از نقطه نظر اداری دارا بوده است .

## فصل نوزدهم

(تفقدی از مسافری)

اکنون خود ما با اتفاق قارئین گرام قدمی بطرف کشتی که مسافری جوان ما با آن رهسپار شده اند گذاشته و در مقام احوال پرسی آنها بر میآئیم. همانطوری که رئیس مهمانخانه نمره ۳ در ضمن صحبت با حسین آقا گفته بود کشتی مزبور بعد از بیست و چهار ساعت بواسطه خونی هوا و سکونت دریا بنزدیک بادکوبه رسید مناظر زیبای شهر بادکوبه از دور نظر مسافری جوان ما را جلب کرده و تأثیرات مخصوصی آمیخته با بهجت و خوشوقتی در آنها تولید میکرد تمام این اوقاتی که فراوان ما در کشتی بودند بمذاکرات متفرقه و خوش گذرانی صرف شده خصوصاً حسین آقا که کلان میکرد از دنیای پر از زحمت و هسقت بیک عالم دیگری قدم نهاده تمام احساسات و افکار یأس انگیز سابق را فراموش کرده پدر و مادر و مسئله وصلت را کان لم یکن می پنداشت اگرچه حسین آقا چندین سفر به باکو رفته و بوضعیات آنجا آشنا بود مع هذا عمارات و قصور عالیه و مناظر نزهت بخش و تفرجگاه های دلگشای آنجا تا این حد توجهش را بخود جلب ننموده بود.

بواسطه سرعت سیر کشتی مناظر با شکوه باکو بانها نزدیکتر میشد نارفته رفته کشتی در توقفگاه خود لنگر انداخته و از طرف کریها کرچی های بادی برای آوردن مسافری و اشیاء آنها حرکت کردند. عبدالعلی



خان و حسین آقا یعنی این دو جوان مسافر بدون هیچ حادثه و اتفاقی سالملاً بخشیکی پیداده شده و اشیاء خودشان را بتوسط حمای که حاضر بود بخانه یکی از دوستان نقل کردند - عبدالعلی خان بواسطه کثرت آمد و شد بباکو چند نفر دوست صمیمی برای خود تهیه نموده وغالباً بانها وارد شده و خوش گذرانی نموده است اکنون نیز باتفاق دوست عزیزش راه یکی از کوچه های پر پیچ و خم بادکوبه را گرفته بعد از طی قدروي مسافت بجایو يك عمارت متوسطی رسیدند از وضع خارجی و نظافت عمارت معلوم بود که صاحب منزل یکی از اشخاص خوش سلیقه به نزاکت و پاکیزگی علاقه مفراطی دارد . بعد از ذلك اخبار جوان خوش سیامی بسن خود آنها بیرون آمده باعبدالعلی خان معانقه کرده وبا حسین آقا دست داده باکمال صمیمیت و اشتیاق آنها را بدرون خانه بر دطر پذیرائی صمیمانه آن جوان واقعاً حسین آقا را مجذوب و مفتون خود ساخته از همان لحظه مهر و محبت او را بیادکاری قبول کرده بعد از چند دقیقه عبدالعلی خان رفیقش را بصاحب خانه که موسوم به ( آقا بالا ) بود معرفی کرده و همچنین او را به دوست خود شناسانید در ضمن معرفی روی سخن را بطرف آقا بالا کرده و گفت که این دوست ابرائی من برای يك شغل مخصوصی بشهر شما وارد شده و خواهش میکنم هر اندازه لطف و محبت نسبت به من دارید در حق او نیز مضایقه نفرمائید .

آقا بالا هم با تعظیم سر جواب داد که ابدأ محتاج بسفارش نیست و حتی الامکان از خدمتگذاری در حق رفیق عزیز او و دوست جدید خودش کوتاهی نخواهد کرد .

بعد از صرف نهار واستراحت کامل این سه نفر باتفاق جهة تفریح و تفرج بیرون آمده به باغات و خیابان ها و سایر نمایشگاه های عمومی رفته طرف غروب به تیار<sup>تیار</sup>ی که اعلا<sup>اعلا</sup>ش امروز بدیوار ها منصوب و از يك پیس اخلاقی عالی حکایت میکرد و علاوه میکرد که با ماهر ترین آکت<sup>آکت</sup>های روسی و بهترین آرتیست های گرجی و قفقازی بازی خواهند نمود بنا بر این این سه نفر رفیق موافق پس از تحصیل بلیط به تیار<sup>تیار</sup> رفته خانه آن تا چهار ساعت از شب گذشته امتداد حاصل نمود.

مجدداً این جوانان منزل رجعت کرده و بعد از صرف غذا هریك با فراغت خاطر به بستر خواب آرمیدند. فردا صبح عبدالعلی خان به دوستش اظهار کرد چون مدتی است که از نفلیس خارج شده و از ملاقات پدرش محروم مانده اکنون که به باد کوبه آمده اند خوب است باتفاق تا مدت یک هفته بطرف نفلیس عزیمت نمایند.

عبدالعلی خان جواب داد که حسن اخلاق و سیره آقا بالا بطوری مبرا مجذوب و مفتون خود ساخته که باین زودی مفارقت آن بر من تحمل ناپذیر است.

عبدالعلی خان بیش از این اظهاری نکرده دست حسین آقا را گرفته متفقاً بنزد آقا بالا آمدند و تصمیم خود را اظهار کردند که تا مدت يك هفته از باد کوبه غیبت خواهند کرد ضمناً مواظبت و محارست حسین آقا را اکیداً به آقا بالا توصیه کرده و از او خواهش کرد که کاملاً موجبات تفریح حسین آقا را مهیا نماید. بعد از صرف نهار به گار واه آهن رفته

و بلیط و آگون تحصیل کرده و با اولین ترن بجانب تفلیس عزیمت نمود و در حین خدا حافظی آدریس خود را برفقای خویش داده و از آنها خواهش کرد که هرگاه اتفاق یا حادثه سوئی روی دهد بوسیله تلگراف او را مستحضر دارند. عبدالعلی خان با کمال اطمینان و خرمی خاطر برای دیدار پدر و اقوام خود عازم تفلیس شده و حسین آقا نیز در ظل مصاحبت دوست جدید روزها و شبها را در کمال آزادی و خرمی که از هر جهت موجبات رضایت خاطر او فراهم بود بسر میبرد.

## فصل بیستم

### سوء اتفاق

چهار روز بعد از ورود آنها بیاد کوبه و دو روز بعد از عزیمت عبدالعلی خان بطرف تفلیس طرف عصر که در یکی از خیابان های معروف باکو این دو نفر رفیق جدید قدم میزدند بیک نفر مأمور قونسولگری ایران مصادف شده اگر چه مأمور مزبور نکاهی بانها کرده و بدون کلمه حرف از آنان دور شد اما هنوز بیست قدم نگذشته بود که با کمال تعجیل بطرف آنها مراجعت کرده پرسید که کدام یک از شما عبدالعلی خان هستید

آقا بالا - هیچ يك

مأمور - اسامي شما چیست ؟

آقا بالا - من آقا بالا این آقا حسین آقا !

مأمور - این بهتر شد زیرا مأمور ایشان نیز هستم .

آقا بالا - مأمور یعنی چه ؟ چه مأموریتی دارید ؟  
مأمور - نمیدانم همتقدیر حکم دارم که ایشان را به قونسولخانه  
ایران ببرم .

آقا بالا مگر ایشان مقصودند ؟  
مأمور - نمیدانم ممکن است خودتان از اداره قونسولگری تحقیق کنید  
حسین آقا که در این مذاکرات سکوت اختیار کرده بود بواسطه  
فرط ذکاوت و هوشمندی منتقل شد که علت احضار او بقونسولگری فقط  
برای تعقیبی است که از طرف پدر او بعمل آمده اگر چه خیلی دلتنگ  
شد از اینکه چرا آقا بالا نام او را ذکر کرده لیکن بعد منتقل شد که  
آقا بالا از علت مسافرت او فی اطلاع بوده و جهت نداشته که اصراری  
در اخفای اسم او داشته باشد .

مأمور - آقا بالا چرا معطلید . اگر چه با سرکار ( روبرف آقا -  
بالا ) کاری ندارم و فقط مأمورم که این رفیق دیگر را ببرم لیکن هرگاه  
مایلید باتفاق ایشان تشریف بیاورید مانعی نیست .

آقا بالا - حکم شما کیجا است ؟  
مأمور - حاضر و ارائه داد مفادش این بود دارند این حکم مأمور  
است که حسین آقا پسر حاجی محمد مهدی رشتی و عبدالعلی خان پسر . .  
تفلیسی را بقونسولخانه دولت علیه ایران جلب نماید در صورت امتناع  
اشخاص مزبور از متابعت مأمور موظف است که با مساعدت نظمیه شهر  
دو نفر مزبور را اجباراً بقونسولخانه حاضر نماید .

آقا بالا - من نمیکذارم شما رفیقم را بقونسولخانه ببرید - من خود حاضرم که بشنوائی باتفاق شما آمده و جواب ایشان را بدهم .

مأمور - در اینصورت تصدیق مبفرمائید محتاج به اقدامات دیگری هستم که خارج از نزاکت است و گفتم که من مأمور شما بیستم و در حکم من ابداً اسمی از شما قید نشده طرف سؤال و جواب من این آقا است در حالتی که ابداً آثار امتناع در ایشان نمی بینم چنین نیست آقا ؟

حسین آقا - بله همینطور است من حاضرم .  
مأمور - پس فرمائید که بیش از این وقت ما مذاکرات بیهوده صرف نشود .

آقا بالا - خیر خیر شما باید بروید .

حسین آقا - دانست که آقا بالا از فرت غیرت و همت نمیخواهد رفیق خود را این آسانی تسلیم کند اما افسوس که از سابقه واقعه بیاطلاع است . بنابر این با آهنگ مخصوصی گفت عزیزم اسرار شما بی حاصل است زیرا من در هر صورت مجبورم بقونسولخانه بروم .

آقا بالا - خیر لازم نکرده من از طرف شما رفته و علت احضار شما را تحقیق خواهم کرد .

حسین آقا - بنده محتاج به علت احضار نیستم زیرا خود قبل از وقت میدانم .

مأمور - آفرین رهش و قریحه شما که جوان آرام و ملایمی هستید  
حسین آقا بمأمور - شما را چه وقت در بی جالب و پیدا کردن من هستید

مامور - تاویخ حکم نشان میدهد که از دیروز صبح .  
 حسین آقا - آیا کسی هم مامور دستگیری من است ؟  
 مامور - بلی دونفر دیگر اکنون بفرمائید برویم که مدتی است  
 در کوچه معطل شده ایم .

حسین آقا و مامور با اتفاق آقا بالا که اصراری داشت رفیقش را تنها  
 نگذارد بطرف قونسولگری رفتند . تا ورود به اداره قونسولگری حسین  
 آقا صامت و ساکت بود و فکر میکرد که چرا با رفیقش به تفلیس ترفه  
 تا اکنون دستگیر مامورین قونسولگری نگردد و لحظه بعد فکر میکرد  
 در تفلیس هم دستگیری او امکان داشته با الجملة این پیش آمد را از قضا  
 و قدر و بخت بد خود دانسته و پدر را از صمیم قلب لعنت میفرستاد در  
 ورود به اداره قونسولخانه مامور این دونفر را بقراول نظامی سپرده خود  
 برای عرض راپرت راه پرییچ و خم بالاخانهای قونسولگری را گرفته و ده  
 دقیقه بعد مراجعت کرده این جوان را بحضور قونسول ایران برد .

قونسول - آیا شما حسین آقا پسر حاجی محمد مهدی ناجر رشتی هستید  
 حسین آقا - بله صحیح است .

قونسول - پس باید همین امروز در تحت محافظت ماورین مخصوص  
 به رشت مراجعت کنید

## فصل بیست و یکم

### سلب آزادی و تبعید

حسین آقا - بچه حکمی حضرت عالی آزادی بنده را سلب میفرمائید

قونسول - بحکم قانون و مبادی رسمی.

حسین آقا - آیا در حکم واصله تصریح نشده که بچه تقصیری

مجبورم مراجعت کنم آیا مقصر سیاسی هستم یا نه ؟

قونسول - از تقصیر و گناه شما کاملاً اطلاع ندارم همینقدر میدانم

که شما بجرم سرقت مظنون شده اید.

حسین آقا - از این حرف مرتعش شده فریاد کرد آقای قونسول

چه میفرمائید ؟ آیا من سرقت کرده ام ؟ آیا ممکن است من دزد باشم ؟

قونسول - نمیدانم و بمن مربوط نیست که از شما استنطاق کنم شما

باید برشت رفته و براءت ذمه از آنجا تحصیل کنید لیکن این رفیق دیگر

شما کیست آیا عبدالعلی خان همین است ؟

آقا بالا - خیر بنده عبدالعلی خان نیستم و دوست این آقا هستم. آقا

بالا از این مذاکرات در ترس و وحشت فرو رفته و از جبهه‌ئی گناه حسین آقا

ادراک کرده که او بکلی از این تهمت مبرا است لیکن باز از اظهار تعجب

و اضطراب نمیتوانست خود داری کند که چگونه در عرض چند دقیقه

آزادی يك نفر از دوستانش سلب گردیده و به چنین تهمت ناگواری گرفتار

شده است .

حسین آقا - که در مقابل قونسول به سکوت نزدیک به بهت دچار شده بود مجدداً روی سخن را بطرف قونسول کرده و گفت :

آقای قونسول ! آیا واقعاً شما هم من سوء ظن حاصل میکنید ؟

قونسول - من باین سؤال شما نمیتوانم جواب مکفی بدهم بر فرض سوء ظن یا حسن ظن من ابداً مفید و مضر بحال شما نیست .

حسین آقا - آقای قونسول این يك تهمت وحشت انگیزی است يك نسبت مهبی است و نشرافت من لطمه وارد میکند همینقدر برای اسکايت من بفرمائید آیا حضرت تعالی هم مرا خیانتکار پنداشته اید ؟

قونسول - با لهجه آمرايه گفت : آقای حسن آقا ! شما گفتم که من چون هیچگونه سابقه در علت احضار شما ندارم از اظهار عقیده منوعم و تصدیق نکنید که پیشگوئي و خبر دادن از مغیبات برای من میسر نیست و همانطوریکه گفتم سوء ظن یا حسن ظن ابداً مفید و مضر بحال شما نخواهد بود دیگر اصرار شما بیحاصل است .

حسین آقا - پس اقبالاً بفرمائید بسرقت چه چیزی متهم شده ام ؟

قونسول - از قرار معلوم بدر شما مدعی است که از مال او سرقت کرده اید .

علت اصرار حسین آقا این بود که در عرض راه یا قبلالاهرگونه فکر و خیالی در دستگیری خود اگر میکرد تنها مسئله دچار شدن باتهام سرقت را هرگز کان نمیرد و واقعاً در این موقع اگر خود داري فوق العاده او نبود یقیناً در محوطه قونسولگری خود را مسموم یا انتحار میکرد آنگاه



دست بروی پیدشانی گذارده ، مانند اشخاص متفکر بنظر میآید لیکن لحظه بعد قطرات اشکی از گونه های سرخ فامش عبور کرده و بروی زانوهایش میچکید معلوم میکرد که این جوان بیچاره مشغول گریستن است .

قونسول را از مشاهده این حال رقت دست داده و او را از گریه باز داشت و باو میگفت انشاء الله امر سوء تفاهمی در این کار حاصل شده و بهمین زودی . برائت ذمه شما حاصل خواهد شد .

حسین آقا در حالتی که نمیتوانست از اشک های گرم چشم خود جلو گیری کند با آهنگ رقت انگیزی جواب داد : آقای قونسول ! آیا من حق ندارم پدری را نفرین و لعنت کنم که برای جلب پسر متوسل باین اتهامات شرافت بر نداشت . آقای قونسول آیا شما بر بی گناهی من رحم نمیکنید ؟ پس من بدبختم ؟ آری من از اول عمر بیچاره و بدبخت بوده ام و اکنون هم در بدبختی خواهم مرد . آه ای خدا ! ای کسی که از اعماق ضمیر بیچارگان آگاهی ، ای کسی که موجودات متنفس در مواقع شدت هم و غم به تو رو آورده و ذات مقدس تو را بیاری میطلبند . آیا بر بی گناهی من گواه و شهادتی ؟ آه ای خدای داد گر جزای مدکاران را چه وقت خواهی داد . و کیفر خیانتکاران را چه موقعی خواهی فرمود ؟ آرادی بهترین مواهب و عطایای تو است . آیا تو می بینی که چگونه بزرگترین مواهب تو را بابت نوع ظلم و جور مخصوصی از من میستانند .

آه ای خدا نواز شرح حال و حمیقین احوال مطلعی و بر بی گناهی

من گواهی پس در ماندگان را دست گیری کن و بدکاران را به مجازات برسان.

در این مدتی که حسین آقا به شکوه از پدر و نیایش با ایزد متعال مشغول بود قطرات اشک که از تارهای قلبی آقا بالا حکایت میکرد سرعت نامه از گوشه های چشم این دوست با وفا میریخت گوئی او نیز در قلب بی آرایش خود بدعا و نفرین حسین آقا آمین میگفت قونسول را نیز رقت دست داده و دچار يك سكوت غم انگیزی گردید.

لیکن اخرا الامر شخص قونسول با این کلمات فیلسوفانه سکوت را شکسته و حسین آقا را مخاطب ساخت: من اکنون از دائره رسمیت خارج شده و بتو میگویم ای فرزند عزیز من. غم مخور و اندوه بخود راه مده دست خدا همیشه همراه بیچارگان است قلب و ضمیر من بر یکناهی تو گواهی میدهد. اشک چشمانت که واقعاً از دل سوزناکت ماندخون میریزد شاهدند که بتو ستم شده - لیکن تو امید مباحث که خداوند تو را حفظ خواهد کرد.

تغییر لهجه قونسول و رقت قلب او تا اندازه مایه تسلی و امید - واری حسین آقا شده دستمالی از جیب برون کرده اشک چشمان را پاک نموده با صدای لرزانی گفت:

آقای قونسول! اکنون چه وقتی برای عزیمت من معین میفرمائید قونسول - همین امروز با کشتی بستی.  
حسین آقا - بسیار خوب اطاعت میکنم. آنگاه روی آقا بالا رفیقش

که اونیز مانند اطفال مشغول گریستن بود کرده و گفتم: <sup>۱۱</sup> اهای رفیق عزیزم تو چرا گریه میکنی؟ براندوه و تأثرات فلب حزینم میافزائی - من کمال خبیثت و شر مساری از محبت و وفاداری تو دارم - افسوس که دست و روزگار مهلت نداد به تلاقی محبت های تو قیام کنم من امروز برشت خواهم رفت - و اگر بعد از این ملاقات ما مسرشد حلالم کن من همین امروز از تو بخشاش میطلبم . و برای تو يك سعادت و خوشبختی بی نهایی را از خدا آرزو میکنم . آری تو لایق آن هستی که زنده و سعادتمند باشی . من تصور نمیکنم بعد از این زنده بمانم زیرا افتخار حیات در آزادی است که از من سلب شده . و يك چنین زندگی سنگینی است بهتر اینست قطع شود . آیا می سنی مرا بچه اتهامات هراس آوری متهم نمائند . آه این پدر من است که نامن چنین می کند - او است که نهال آرزو و آمل را قطع مینماید بگذار چنین باشد خبر مرگ با حیات من نزدی نتو خواهد رسید اکنون منوقعم که حقوق دوستی را از گردن من برداری من بهر خاطره هائی که با خود میدرم همان وفاداری و ثبات عهد تو است . امیدوارم تا کمال خوشبختی سالهای دراز زندگی کنی - از تو متوقعم که عبدالعلی خان را از بعید من آگاه ساخته و تاسف مرا از احضار او خاطر نشان کنی و علاوه نمائی که اگر ملاقاتش موفق شدم دیدار ما بقیامت خواهد افتاد در مقابل این بیانات دلسوز آقا بالای حوان مجز گریه شدید کاری نداشت بالاخره قونسول او را مخاطب ساخته و بدو گفت که دیگر چون کاری ندارد با دوستش و داع کرده و خارج شود انگاه ان دور فقی جدید تا تأثر مخصوص

اشك‌های چشم خود را نثار یکدیگر ساخته و هریک بوسه و دایع از یکدیگر برداشته آقا بالا با کمال اکراه دوست عزیزش را در اطاق قونسول گذارده و خود خارج گردید. همان ساعت این جوان غیرتمند تلگراف ذیل را نوشته و خود بتلگرافخانه برد « نفلیس کوچه ایوان نمره ۱۸ عبدالعلی » « خان حسین آقا توسط مامورین نظامی قونسولگری ایران دستگیر و » « برشت اعزام شد و بمن گفت تاسف او را شما خاطر نشان بنمایم دور » « نیست سرکار هم احضار شده باشید آقا بالا » این جوان که اکنون دنیا را فراموش کرده است میل بخوردن و تغذیه هم ننموده بعد از مخاברה تلگراف مجدداً بحیاط قونسولگری آمده و منتظر دوست عزیزش ماند که يك بار دیگر او را ملاقات کرده و تا کشتی بدرقه اش نماید. دو ساعت بعد از ظهر حسین آقا با سیمای گرفته و ملول و جبهه پشمرده با سه نفر قراول یا متحفظ از پله های قونسولخانه بزیر آمده و بطرف کرپی روانه شدند مسافری عموماً بکشتی داخل شده و انتظاری نداشته اند این بود که بمحض نزدیک شدن بکشتی حسین آقا يك وداع نایبی با آقا بالا کرده و آخرین کلماتی که آقا بالا از حسین آقا شنید این بود که مرا فراموش مکن سپس بدرون کشتی داخل شد.

مستحفظین هم توصیه قونسول را راجع بمرافبت و محافظت نامه از حسین آقا به کاندان کشتی ابلاغ نموده و مخصوصاً تاکید کردند که حسین آقا از ملاقات با هر کسی ممنوع است. این جوان را در همان لحظه به يك اطاق خلوت و نظیفی جای داده و راه معاشرت هم کس را با او مسدود

ساختمند چند دقیقه بعد سوت حرکت کشتی بلند شد .  
کماندان کشتی باطاق این جوان داخل شده تمام لباس های او را  
تفتیش کرده و چیزی که دلیل بر سوء قصد باشد بیافت . کشتی بحاجت  
انزلی رهسپار گردید لیکن جز صدای چرخ و موتور و موجات دریا هیچ  
چیز دیگر حسین آقا نمیتوانست شنیده و مشاهده کند .

مواطبت کماندان کشتی بسدت حسین آقا بالاخره به سخت گیری  
منتهی شد . زرا تمام آزادی مخصوصی او را از قبیل گردش در سالون  
کشتی و تفرج و غیره از او سلب کرده بودند و بالاخره او مانند يك  
مقصر سیاسی یا يك محبوس جنایتكار در تحت مراقبت مخصوصه در یکی  
از اطاق های کشتی منزل داشت . کماندان کشتی که خود شخصاً مواظبت  
حسین آقا را عهده دار بود ابدأ میل بداشت بمذاکرات متفرقه از تاثرات  
محبوس جوان بکاهد .

بواسطه همین سخت گیری چندین مرتبه حسین آقا در همان کشتی  
بخیمال خود کشتی افتاد لیکن مشاهده کرد که هیچ گونه وسایل اتحسار  
برای او موجود نیست بعلاوه دقت و مواظبت مخصوصه کماندان کشتی  
بطوری است که کوچکترین حرکتی موجب سوء ظن او نمیکرد پس در  
این صورت بجز گریه و زاری کاری نداشت کماندان نیز چون میدید میل  
این محبوس جوان در گریستن ابدأ ممانعتی نمی نمود . خوب است بدشتر  
موجب تاثر خوانندگان را فراهم نکرده و از جزئیات احوال ملالت آور  
حسین آقا در کشتی صرف نظر کرده و هممنقدر بگوئیم که شام شب راهم

میل ننمود که صرف نماید. کماندان هم اصراری نداشت و او را بحال خود وا گذاشت.

شب، بواسطه نا راحتی خیال نتوانست استراحت کند. اگر چه در بستر بود معیناً لحظه چشم بر هم نکذاشت. کشتی با کمال سرعت سیر میکرد. و همینکه آفتاب طلوع نمود از جا بر خواسته بخود پرداخت که بواسطه بیخوابی شب و ناراحتی خیال رنگ صورتش بکلی تغییر کرده و قواش تحلیل رفته - واقعاً چنین بود، زیرا در همین یک شبانه روز تغییرات محسوسی در چهره حسین آقا پدیدار شده بود - محض تجدید قوا لقمه نانی بدهن گرفته و آنوقت از کماندان کشتی خواش کرد که به او اجازه بدهد تجدید هوایی کرده تا سطح کشتی بروی. اگر چه کماندان خواست اجازه ندهد معیناً اصرار و الحاح حسین آقا او را به رقت آورده با خود به بیرون برد لیکن این تجدید هوا طول نکشید زیرا کماندان دوباره دستش را گرفته و باطاق محبس خود برد.

طرف ظهر بود که دیده بان خبر داد منظره انزلی از مسافت سه رسیخی پیدا است این خبر بیشتر موجب تشوش و ناز حسین آقا را فراهم کرده و یقین کرد که فقط چند فرسخ بین او و یک بدبختی دهه‌شی مسافت است در این خیال کماندان کشتی باو گفت که تقریباً دو ساعت دیگر از حبس در کشتی خلاص خواهید شد و منتظر بود که این بشارت مسرت خصوصی در محبوس جوان تولید کنند لیکن برخلاف انتظار مشاهده کرد آفتکی غریبی عارض حسین آقا شده و معلوم است که توقف در کشتی را

بورود انزلی و رشت ترجیح میداده است .

یکساعت و نیم بعد از ظهر همانروز کشتی توقف خود را در بندر انزلی بوسیله سوت اعلام کرده و حسین آقا که در اطاق کشتی از مشاهده همه چیز ممنوع بود اکنون بواسطه همه مه مسافری و توقف کشتی فهمید که به بندر انزلی وارد شده لیکن در این حال سز کاندان کشتی از او دست برداشته و او را از اطاق خارج ساخته و با خود بعرشه کشتی برد .

(بارکاس) های کوچک و لتکاهای فراوانی از بندر بحساب کشتی میآمدند که مسافری و محمولات آنها را پیاده نمایند مفتش کمرک درل کرکبی ایستاده و مشغول تفتیش بار های کمرکی بودند — بعد از خروج تمام مسافری و محمولات آنها که بیشتر از ده ساعت دیگر بطول انجامید کاندان کشتی با دو نفر از مستخدمین لباس تمیز خود را پوشیده و حسین آقا امر کردند که با آنها از کشتی به بارکاس نازل شود — در این مدت که مسافری و محمولات آنها را از کشتی ببارکاس و لوتکا نقل میدادند حسین آقا مطلقاً سکوت کرده و تنها در فکر خود بود هر ازان قلم اندیشه و خیال او را فرا گرفته و محالی برای تماشای قال و قبل مسافری و انمیداد در این موقع بیز باشاره کاندان کشتی متفقاً ببارکاس کوچک انفعال یافتند وقتی که بارکاس بطرف خشکی و ساحل میرفت کاندان بحسین آقا گفت عنقریب شما را نزد حاکم انزلی خواهیم برد و از محاطت و محارست شما خلاص خواهیم شد ولی همینکه شدم حکومت رسیدیم تعریف خواهیم کرد که شما يك محبوس آرامی بوده اید . طولی نکشد که مسافری از بارکاس

بخشکی پیاده شده و بجانب دارالحکومه عازم شدند. حاکم انزلی بوسیله تلگراف قونسولگری دولت علیه ایران مقیم بادکوبا از ورود حسین آقا مطلع بود بعد از حصول اجازه کاندان و حسین آقا متفقاً بنزد حاکم که شخص پیر مرد و مسن بنظر میآمد رسیدند. بعد از ادای تعارف معموله واقعاً همانطور که کاندان بحسین آقا گفته بود بحاکم عرض کرد: که این مکتوب را (از بغل بیرون آورده و تقدیم نمود) با این محبوس قونسولگری دولت علیه بمن سپرده بشمار رسانم و خیلی خوشوقتم از اینکه زحمت بسیاری برای این محبوس متحمل نشده ام زیرا این جوان بالمره ساکت و آرام بود. چند دقیقه بعد کاندان از حضور حاکم مرخص شده و بی کار خود رفت. حاکم انزلی که حاجی محمد مهدی را مدتهاست نسبت به پسرش سخت گیری نکرده و همینقدر امر نمود که مشار الیه را در یک اتاقی محترمانه حبس نمایند تا برشت اعزام شود همان لحظه تلگرافی بحکومت گیلان و اداره نظمیہ رشت مخابره و ورود حسین آقا را اطلاع داده و علاوه کرد که هم امروز قبل از غروب به رشت روانه خواهد شد.

همان روز دو ساعت بغروب حسین آقا را بتوسط دو نفر آزادان نظمیہ برشت فرستادند و یکساعت و نیم از شب محبوس جوان ما بداره نظمیہ رشت وارد گردید در حالی که اگر کسی بدیده دقت در سیاهی حسین آقا نظر میکرد آثار نومیدی و یاس از حیات را بخوبی مشاهده می نمود اگر چه در وقت عبور از رشت به انزلی یک مسرت مخصوصی از این نداشت که آزادانه بطرف روسیه رهسپار میشود بهمین جهت در کوچکترین



چیزهائی که در اطراف راه جلب دقت و تماشای او را مینمود خوردند. بینی میکرد لیکن بالعکس در موقع مراجعت از کثرت غم و اندوه بهیچ چیز توجه نکرده و همان آنری و رشتی که در نظرش آنهمه زیبا و قشنگ بود اکنون به بدترین شکلی در نظر او جلوه مینمایند. ما لازم نمیدانیم که در این ایام اخیر از شرح حالات حاجی محمد مهدی استفسار کنیم زیرا تمام اوقات او با خطرات و بریدنی مخصوصی که در مدت عمر نظیر آن رانده بود گذشته فعلا مادر حسین آقا همینکه از فرار فرزندش مطلع شد بنای بیقراری را گذاشته آنوقت فهمید چه گوهر پرفیمتی را از دست داده است.

همان شب بحاجی اطلاع رسید که پسرش را تحت الحفظ برشت وارد کرده اند و اکنون در نظمیۀ توقیف است. اما همینکه دانست که عبدالعلی خان پچنک نیامده خیلی متأسف شد که چرا دستگیر نشده تا تلافی حسین آقا را باو به نماید. لیکن حاجی در اشتباه بود زیرا این مقصر ثانی هم تا کمال میل و برای خود برشت نمیآمد. آری جذبۀ دوستی و محبت بین حسین آقا و عبدالعلی خان بطوری در میان این دو وجود داشت که عبدالعلی خان راضی نشد رفیقش را در محبس نظمیۀ نیز تنها بگذارد و تفصیل آن بقراری است که اینک شرح میدهیم.

## فصل بیست و دوم

عبدالعلی خان

همینکه تلگراف آقا بالا دائر به دستگیری و تبعید حسین آقا به عبدالعلی خان رسید فوراً نزد پدر رفته و او را متذکر ساخت که یکی از دوستان عزیزش به بلیه دچار شده و او ناجار است که فوراً بایران مراجعت کند. و چنانچه خودش نرود اجباراً او را احتضار خواهند کرد.

پدر معزی الیه که درست نقطه مخالف حاجی محمد مهدی بود با اینکه مدتهاست از دیدار پدر محروم بوده معذرتخواهانه اجازه بازگشت داده لیکن عبدالعلی خان از حقیقت قضیه پدر را بی اطلاع گذاشته و مطلب را بیک شکل مناسبی که موجب هیچ گونه اضطراب پدر نشود افکار نمود و این مسافرت را فاقد هر گونه اهمیت و بیک سفر عادی نشان داد.

سه روز بعد از ورود به تفلیس و ملاقات دوستان و کسان خود مجدداً سوار قطار راه آهن شده خود را به بادکوبه رسانید لدی الورود آقا بالا را ملاقات نموده از کیفیت مسافرت و طرز دستگیری حسین آقا کاملاً استعلام نموده شب را در منزل آقا بالا متوقف صبح روز بعد تنها بقونسونخانه رفت بعد از ملاقات قونسول با کمال صراحت عثمانیه گفت هیچ گونه اقداماتی برای دستگیری عبدالعلی خان لازم نیست زیرا آن منم و با کمال اشتباه حاضریم که هر چه زود تر بجانب رشت و انزلی مسافرت کنیم این درست در موقعی بود که حسین آقا وارد رشت گردیده

یعنی دو روز با او فاصله داشت .

قونسول از خبر تمندی او تعجب کرده و گفت : چه نکته شما را محرک میشود که اینطور بالصراحه حرف زده و عمدا خود را به مهلاکه می افکنید ؟

عبدالعلی خان - شدت علاقه و دوستی باحسین آقا - بی گناهی از تهمت مرا تحریک نمیکند که فورا بجانب رشت روم لیکن اینکه فرمودید مهلاکه من مخاطره نمی بینم بلکه مهلاکه در اینست که من تعلل در مراجعت با نرزی کرده رفیق عزیزم دلام کی بیفتد که نجات او غیر مقدور یا اقلادشوار باشد .

قونسول که از این محاضر جوانی و صراحت لهجه عبدالعلی خان بیشتر دو تعجب بود و هیچ گونه آثار بیم و خوفی در او مشاهده نمی نمود گفت : کجا ندارم این عجله نتیجه خوبی برای شما داشته باشد عبدالعلی خان - همینطور است اگر چه شتاب و عجله اساساً مورث ندامت و پشیمانی است «ههنا مصالح من کادلا مقتضی این عجله می باشد

قونسول - بسیار خوب پس شما فردا برشت روانه خواهید شد .  
عبدالعلی خان - خیلی ممنونم و امید وارم حضرتعالی تمام مساعی و اهتمامات خودتان را در سرعت اعرام بنده بکار ببرید .

قونسول - آیا در تفلیس تلگراف رسمی ما شما ترسد ؟  
ع - خیر فقط يك فقره تلگراف خصوصی آنها از طرف یکی از دوستان

ق - آ شما به اداره نمایندگی قونسولگری دولت علیه ایران ترقید  
ع - خیر من احضار نشدم و در تفلیس کسی مرا نطلبید.  
ق - شما باید امشب در قونسولخانه باشید که فردا حرکت کنید  
آ یا راضی میشوید ؟

ع - باین حرف جوابی نداده و با سر اظهار اطاعت نمود .  
غروب امروز قونسول ایران دست گیری واعزام عبدالعلی خان را  
در تعقیب تلگرافات سابقه بحکومت گیلان داد . عبدالعلی خان فردا صبح  
از باکو بجانب انزلی حرکت خواهد کرد .  
در اینجا خوبست که داخل نظمیه رشت شده و از حالت حسین  
آقا استعلام نمائیم .

## فصل بیست و سییم

### استنطاق در نظمیه

در پیش گفتم که حاجی محمد مهدی عمداً راضی شد که پسرش امشب  
در نظمیه توقیف باشد او تصور میکرد که اداره نظمیه تابع میل و هوس  
او هستند هر زمان بخواهد حبس یا آزادی حسین آقا را تقاضا کنند در  
حالی که قضیه بر خلاف این بود زیرا وکیل حاجی عرض حالى دائر به  
سرقت دو نفر جوان که موسوم به عبدالعلی خان و حسین آقا هستند داده  
و اداره نظمیه مجبور است که این مسئله را جدأ تعقیب نماید . فردا صبح بوکیل  
حاجی اخطار شد که رای محاکمه و استنطاق با پسر حاجی محمد مهدی

حاضر شود - اشبهم در نظمیه بحسین آقا خلیل بدگذشت زهرا حوامهای  
پیشان او را از استراحت باز میداشتند او تصور نمیکرد تا این حد بدرش  
او را فشار داده و سخت گیری کنند اما همینکه فهمید این پدر او است  
که او را به محبس نظمیه افکند و با اتهام سرقت گرفتار ساخته و دوست  
عزیزش را از او جدا کرده و او را بوصلت اجباری محبور میسازد و فکر  
انتقام را در محبلیله خود حاضر کرده و تصمیم قطعی نمود که بعد از استخلاص  
از محبس با خود با پدرش را مجدداً سازد

چهار ساعت قبل از ظهر وکیل حاجی برای محاکمه در اداره نظمیه  
حاضر شد و حسین آقارا نیز برای میرانتهنطق کردند .

حسین آقا هیچکس به سوژه رای - ژال و جواب یا استنطاق خود  
قبلاً حاضر نکرده بود و مصمم شد که رطب - ژال همه را از روی حقیقت  
و راستی جواب گوید در جواب پرسش مستنطق که چیه فرار شماچه  
بوده ، حسین آقا تمام قضیه ( و ملت احماری ) را من البدو الی الختم شرح  
داد و علاوه کرد که بواسطه اضطراب و ناجاری محبور فرار شده راجع  
بمسئله سرقت که وکیل ادعای نمود حسین آقا پرسید چه مدرکی در  
دست دارید .

وکیل - سرقت مال پدر مدرک لازم ندارد مدرک هم است که شما  
شما به مقداری جواهرات و اشیاء قیمتی از صندوق پدرتان برداشته و بدون  
اطلاع احدی توسط رفیق خودتان بد کرده در وعی بنام حسن خان تحصیل  
کرده و روسیه رفته اید .

استنطاق وکیل و حسین آقا مدتی بطول انجامید و وکیل مشارالیه دلائل و اسناد صحیحی بر صحت ادعای خود در دست نداشت مفعلاً مذاکرات خود را بروی مغلطه و خلط مبحث گذاشته جلسه دوم استنطاق به بعد از ظهر محول گردید.

در جلسه ثانی وکیل عارض محض آنکه مدت حبس حسین آقا بطول بیانجامد و از این راه استفاده دیگری از حاجی بنماید اسنادی اقامه کرد که اشیاء مسروقه را فراریان با خود برده و در کبف و چمدان حسن آقا که در باد کوبه میباشد مخفی است. مجدداً از طرف نظمییه بمقامات لازم مراجعه و تلگراف لازم باد کوبه مخیره شد که اشیاء و اسباب حسین آقا را که اکنون در منزل آقا بالا است از او دریافت و با اولین وسیله بر شت بفرستند - واضح است که تا ورود چمدان و کشف حقیقت چند روزی وقت لازم بود و در این مدت حسین آقا حتماً در حبس میباشد زیرا کیفی نداشت که ضمانت داده از حبس خارج شود. شاید خواهش مایل نبود تا قبل از خاتمه قطعی استنطاق و اثبات بی گناهی از حبس آزاد گردد.

در این دو روزه وکیل حاجی محمد مهدی اطمینان میداد که بنا بمصالح و مقتضیات لازم است حسین آقا در نظمییه باشد تا متنبه شده و قدر شما را بخوبی بداند حاجی نیز تا کمال بی صبری انتظار خاتمه استنطاق را داشت و قلباً نزد خود منفعل بود که چنانست سرقبت به پسر بیگناهی داده و اتهام دروغی باو بسته. لیکن از طرف دیگر نمیتوانست این

مسئله را آشکار نماید زیرا آنوقت خود بجای حسین آقا گرفتار حبس نظمیه میگردد - همینقدر دلخوش و مطمئن بود که دو روز دیگر پسرش خلاص خواهد گردید و بعد از استیخلاص حسین آقا از نظمیه او را يك جوان مطیع و آرامی خواهد دید که بدست و پهای پدر افتاده و از حرکات سابقه خود عفو و اغماض میطلبید این بهترین انتقامی بود که يك پدر میتواند از پسر خود تحصیل کند !

خوب است زحمت کشیده تفقدی از حال عبدالعلي خان بنائیم که دو روز قبل از باکو حرکت کرده مشارالیه در میان کشتی بر خلاف حسین آقا هیچ گونه اندیشه و ناراحتی خیال نداشت و اگر گاهی دچار فکر میشد برای این بود که مبادا سوء اتفاقی جهت دوست عزیزش رخ داده باشد و او نتواند مساعدت نماید . و حاضر شد که اگر در قضیه فرار استنطاقی پیش آید خود را محرك حسین آقا معرفی کرده و او را بکلی بی تقصیر نشان دهد و غیر از این يك رشته افکار ، خیالات دیگری بخود راه نمیداد . بدون هیچ سانحه و سوء حادثه در تحت نظر و مراقبت کاندان کشتی با تزلزل وارد شده و نزد حاکم انزلی معرفی گردیده همانطور مانند محبوس اولی بجانب رشت اعزام گردید .

شب بعد بحسین آقا خبر دادند که عبدالعلي خان را برشت آورده اند او اول باور نمیکرد لیکن بواسطه تواتر خبر که اکنون در نظمیه محبوس است حسین آقا خیلی تهیج گردید که چگونه خود را باین سرعت برشت رسانیده یا خود بخود بمخاطره افنا شده است .

اگر ملاقات این دو نفر رفیق ممنوع نبود حسین آقا همین الان رفیقش را در آغوش گرفته و از وفاداری و ثبات قدم او شکر گذاری میکرد. اثنائیه سفری و چمدان عبدالعلی خان و حسین آقا بفاصله یک ساعت بعد از ورود محبوس دومی به نظمیہ رشت واصل گردید. رئیس نظمیہ عبدالعلی خان را در اطاق دیگری منزل داده و باو گفت که از این حبس موقتی ملول و دلتنگ نشود زیرا فردا نتیجه استنطاق معلوم خواهد شد. خبر ورود عبدالعلی خان به نظمیہ رشت که بحاجی محمد مهدی رسید حس کینه و انتقام او بحرکت آمده و راضی بود که يك قسمت از دارائی خود را داده و او را مجازات برساند اما افسوس که نظم و ترتیب دوائر نه چندان بود که جریانات خود را بر طبق میل و هوس حاجی قرار دهند.

خلاصه فردا بر طبق اطلاع اداره نظامیہ وکیل عارض برای محاکمه و عبدالعلی خان هم در پشت میز استنطاق جلوس نمودند استنطاق عبدالعلی خان نیز شبیه مهمان استنطاق حسین آقا بود اول از مهمت سرق شروع کرده و چون دلائل و اسناد صحیحی در دست نبود از اثبات ادعا عاجز ماند لیکن بزرگترین دلیلی که برای صحت ادعای خود اقامه کرد تحریک حسین آقا و فرار او و تغییر اسم بود بنا بر این ما يك قسمت از دوسیه استنطاقات آنها را اقتباس کرده و ذیلا درج مینمائیم.

مستنطق - برای چه شما اسم حسین آقا را در تذکره عبور حسین خان قید نموده اید.



ع - محض آنکه کسی مطلع نشود و نداند که حسن خان همین حسین آقا بوده .

مستنطق - در صورتیکه شما سرقتی نکرده بودید برای چه بدون اطلاع همه کس فرار کردید و هیچ کس را از قصد خود آن خبر ندادید .  
ع - مسافرت ما ابدأ مربوط بآتهام سرقت نیست بلکه راجع به وصلت اجباری است و موضوع آن را اغلی از آقایان اهالی رشت بااطلااعد مستنطق - شما بچه مناسبت خود را علافه مند به این وصلت نشان دادید .

ع - فرط دوستی و شدت محبت که فیابین من و حسین آقا علاقه داشت مرا حقاً وادار کرد که دو صدد استخلاص او . برآیم .  
مستنطق - پس شما محرك فرار او شده اید .  
ع - چه جای انکار که علاجی برای استخلاص او غیر از این نیافتم  
مستنطق - شما برای چه بدون اطلاع پدر و مادر او قصد تحريك و فرار را تقویت نمودید .

ع - البته اگر پدر و مادر و کسان او مطلع میشدند جلوگیری کردند در این صورت لازم بود این نیت از همه مستور بماند  
مستنطق - از وقتن ببادکوه چه نظریه داشتید ؟

ع - قصدم این بود که بنقاط دور دست روسیه برویم چنانچه او را وادار به مسافرت تا تفلیس کردم موافقت نمود  
مستنطق - پس شما بالصراحه اقرار میکنید که محرك فرار حسین آقا شما بوده اید .

ع - بلی انکار ندارم لیکن این مسئله ابتدا مربوط بقضیه اتهام نیست  
سایر استنطاقاتی هم که بعمل آمد تقریباً بهمین ترتیب بود استنطاق  
عبدالعلی خان خیلی مفصل بود تا حسین آقا بهمین جهت از تعقیب حسین آقا  
صرف نظر نموده و فقط بحبس و توقیف معترمانه او قناعت کردند . مدت  
حبس حسین آقا پانچ روز و از عبدالعلی خان به يك هفته طول کشید  
تا در طی این مدت اداره نظمیه باستنطاقات آنها مراجعه نموده رأی  
قطعی را صادر کرد . حسین آقا اجباراً ملتزم شد که بعدها بابت نهایت اطاعت  
از پدر و مادر خود نموده و در صورت تخلف بمجازات شدید دچار خواهد  
شد . ورقه التزام را حسین آقا بابت نهایت بی قیدی و خون سردی امضاء  
کرده و بداره نظمیه سپرد در چند روز حبس خود روز بروز حالت ضعف  
و انکسار بر او غلبه میکرد . مزاجش از سلامت منحرف و روی به  
نقاهاست و کسالت گذاشت و جز بقدر لزوم چیزی نمی گفت و از برای مزاج  
خود چیزی نمی طلبید گویا او تصمیم کرده که بواسطه عدم رعایت حفظ -  
الصحه خود را در محبس نظمیه هلاک کند . اگرچه در ایام اخیر حاجی  
محمد مهدی همه روزه از پنج الی شش دفعه جهت استخلاص پسر خود به  
نظمیه آمده و بوسایل مختلفه متوسل میشد لیکن اداره نظمیه رسماً بخاطر  
نشان او نموده بود که تا خاتمه استنطاق و صدور رای استخلاص حسین  
آقا غیر مقدور است

## فصل بیست و چهارم

اثبات بی گناهی - استخلاص از حبس

بعد از آن تعهد و التزام حسین آقا را از حبس خارج کرده و با دو نفر آژان بخانه خودش فرستادند مادر و اقوام و يك عده کثیری از زنهای دیگر نام درب او را استقبال کرده بعضی اظهار مسرت از دیدار او نموده و بعضی دیگر که مادرش نیز از این جمله بود از ضعف بنیه و مزاج و بر آشفتنی حالت او خیلی مشوش و هراسناك شدند

حسین آقا را باطابق خصوص خودش بردند لیکن ابداتوجهی به هیچ کس نمی نمود گوئی در كابوس بایك بهت عمیقی دچار است - و ابدارای تفریح و تغییر هوا از اطاق خود قدمی بخارج و باحیاط منزل نمیگذاشت تمام فکر اندیشه او اولاً متوجه حال رفیق شفیقش عبدالعلی خان بود ثانیاً به بی مهری پدر و مادر .

اما عبدالعلی خان هم پس از دو روز دیگر از حبس نظمی به نادیه هشتاد تومان جریمه تقصیر خلاص شد بدین شرط که تا مدت شش ماه رشت را ترك کرده بطرف باکو یا طهران رهسپار شود - را رای قطعی به تبعید او صادر شده بود اصرار و تقاضای حاج محمد مهدی و وکیل او در صدور این رای دخالت عمده داشتند . بعد از نادیه جریمه عبدالعلی خان عزیمت بطهران را قبول کرد و ملتزم شد که تا ششماه دیگر برشت رجعت نکند و مشار الیه عجالتاً بطرف قزوین تحت الحفظ اعزام گردید . و ر

عکس - حسین آقا از بنیه و قوای عبدالعلی خان بواسطه پرورش روح انتقام چیزی کاسته نشده و مزاجش در کمال سلامت و صحت بود در همان روز عزیمت خود بقزوین بطریق غیر مستقیم سلامت حالات و طرز کنونی زنده کی حسین آقا را استعلام کرده همین که دانست حسین آقا روز بروز علیل و ضعیف تر میشود خیلی اسباب تاثر و تأسف او فراهم گردید لیکن لا علاج و بالا جبار میبایستی بقزوین برود و از آنجا بجانب طهران رهسپار گردد

یکهفته از مدت تبعید عبدالعلی خان گذشت و حسین آقا نیز شکل ناگواری زندگی میکرد. هیچ کس را نمی پذیرفت و متعذر میشد که کسالت مزاجش ابدا اجازه نمیدهد که با احدی ملاقات کند. شایعه فرار و رجعت حسین آقا و عبدالعلی خان و (وصلت اجباری) هم از زبانها و افواه عمومی خارج شده هیچکس توجه خود را به پریشانی مسائل معطوف نمیداشت زیرا جریانات تازه عمومی این قضیه را کهنه و فرسوده ساخته بود.

حاجی محمد مهدی اگرچه از برهم خوردن و نومیدی وقوع وصلت خیلی خشمگین و متغیر بود لیکن بالعکس از تفوق به پسر و اینکه بالاخره او را دستگیر کرده و گوشمالی داده و اطمینان بر آنکه دیگر نظیر این حرکات از طرف حسین آقا بروز نخواهد کرد. و بعلاوه خوشحالی از مجازات و تبعید عبدالعلی خان خشم او را مبدل بسرو و خوشوقتی کرده و رو به سرافرازه مراجع او را در میان احساسات یأس و امید در حال اعتدال نگاه میداشتند

## فصل بیست و پنجم

مکتوب - مخصوص

ده راوز بعد از تبعید عبدالعلی خان طرف عصر که آفتاب جهانتاب  
میرفت که سرزمین مغربیان را از انوارد لغروز خود روشن و منور سازد  
یکی از خیاط های معروف رشت که رخت و البسه حسین آقا را از چندین  
سال قبل میدوخت و گذشته از آشنائی روابط دوستی همپین او و حسین  
آقا وجود داشت درب خیاط بیرون را که حاجی بیکی از کاشته گان حفظ  
و پاسبانی آن را اخیراً سپرده بود کو بید بعد از افتتاح درب خیاط مزبور  
اظهار کرد که حسب الاحضار حسین آقا برای تعمیر و اصلاح لباس های  
او آمده ام . اگر چه این بیان و اظهار بکلی از حقیقت دور بود مع هذا  
مستحفظ مانع خیاط نشده او نیز چون بواسطه کثرت آمد و شد طریق  
خانه اندرونی را میدانست مستقیماً بحیاط دیگر رفته ، محمود همان مستخدم  
کو چولو ، و همان طفل خورده سالی که هنوز هم از آقای مهربان خود دست  
بر نداشته و کمر برای خدمت حسین آقا بسته و هر لحظه متوجه احوال  
او است حسین آقا را مطلع ساخت که خیاط شما اجازه ملاقات میخواهد  
اگر چه همچنانکه گفتیم حسین آقا کسی را نمی پذیرفت و خواست که این  
ملاقات را هم به تفره بگذراند لیکن خیاط منتظر اجازه نمانده و خود  
بی محابا بدرون اطاق وارد شد .

حسین آقا از این ورود بی اجازه چندان خوشش نیامد . مع هذا

خیاط را مخاطب ساخته گفت آیا فرمایشی دارید ؟

خیاط از این لهجه حسین آقا متعجب شده و بیشتر تعجب کرد وقتی که درست دقت نمود دید رنگ صورت حسین آقا به کلی تغییر کرده و انقلاب بر مزاجش استیلا یافته و روی به ضعف و انحطاط میبرد . اگر چه خیاط مزبور ( از وصلت اجباری ) و فرار و حبس حسین آقا کاملاً مسبوق و مستحضر بود مع هذا بنا بر خواهش حسین آقا که در ضمن این مدت تمهیدی با اجازه نمیداد در امور خصوصی خودش مداخله کند از این مقوله کلمه بر زبان نیاورد . و بهتر آن دید که فقط باحوال بررسی قناعت نماید .

حسین آقا در جواب تفقد دوستانه او و ذکر علل افسردگی خود به کلمه ( ناخوشم ) اکتفا کرده و علاوه نمود که آیا شما کار خارجی هم داشتید یا خیر ؟

خیاط باین پرسش جوابی نداده و گفت اگر محمود از این اطاق خارج شود محرمانه عرضی داشتم .

محمود هم منتظر اشاره حسین آقا نماند و تا کنون که در گوشه اطاق بیجا ایستاده بود از در بیرون رفت . آنکاه خیاط دکه های کت را باز کرده و از میان کیف بغلی خود يك پاکت سر بهر بدست حسین آقادات — این چیست ؟

— بعد از خواندن مطلع خواهید شد . همینقدر محتاجم بگویم که این مکتوب توسط یکی از دوستان من با نهایت احتیاط از قزوین رسیده .

است و دیگر از مفاد و مندرجات آن خبر ندارم . اگر جوانی دارد خودتان  
 بوسایل مختلفه خواهید فرستاد . زیرا وسیله ارسال جواب در دست من  
 نیست و سپس از این ملاقات که موجب ناراحتی و تصدیع حسین آقا شده  
 با کمال احترام معذرت خواسته و از اطاق بیرون آمده و بی کار خود رفت  
 حسین آقا از طرز خط و عنوان پاکت نتوانست نویسنده آن را  
 بشناسد زیرا بخط مجهولی نوشته شده بود لاچرم با کمال تعجب پاکت را  
 مفتوح ساخت . و محض مشاهده اولین خط . بی اختیار اشک ملائمی  
 در دیده کاش حلقه زد زیرا شناخت که نویسنده این مکتوب یکانه دوست  
 با وفای او عبدالملی خان است . این مراسله را قبل از مطالعه مکرر  
 بوسیده و لوئیده و آنوقت شروع بقرائت آن نمود . و ما مضمون آن را  
 محض سسط اطلاع خوانندگان گرام ذیلادرج مینمائیم :

« دوست عزیزم البته سرکار مطلعی که من بجرم طرفداری و »  
 « حمایت یا تحریک شما برای فرار از وصلت اجباری دچار حبس و »  
 « شکنجه شده بالاخره بنا به اصرار پدر نا مهربان سرکار و وکیل »  
 « مدافع او رای نظمیه به هشتاد تومان اخذ جریمه و ششماه تبعید من »  
 « قرار گرفت — آیا مبدائی که اکمون چند وقت است که از زبارت »  
 « جمال دل آرایت محروم مانده ام ؟ همینکه شنیدم شما قبل از من از »  
 « حبس خلاص خواهید شد يك شادی و مسرت مخصوصی مرادر آغوش »  
 « گرفت . بعد از اسنحلاص شما دوروز دیگر حکم تبعید من بی انصافانه »  
 « صادر شد . و باز هم بد نختانه بواسطه مراقبت مامورین من نتوانستم »

آخرین دیدار خود را برای مدت ششماه مفارقت با شما تجدید نمایم .  
 « شنیدم کسانی بر مزاجت مستولی شده و قوای نازنینت روی  
 بضیع و تحلیل گذارده است . بی اختیار دچار يك اندوه و تاسف  
 مخصوصی گردیدم - امیدوارم تا کنون کسالت از مزاج شریف  
 مرتفع شده باشد - من این مکتوب را از قزوین نوشته و با وسایل  
 مخصوص که مراعات کامل احتیاط در آن شده برای شما میفرستم و  
 تصور میکنم قبل از وصول این مکتوب شما من بطهران خواهم رسید  
 لیکن ضمیر پاک و قلب تابناک گواه است که هجرت و دوری جنابعالی  
 چقدر بمن ناگوار است شما توصیه میکنم که غصه نخورید و از گردش  
 روزگار دلتنگ نباشید . »

« عزیزم مرا فراموش مکن و بدان که تو را بحد پرستش دوست  
 داشته و دارم . با دکار مهر و محبتی که از تو در قلب من باقی است  
 تا روز مرگ از وجودم زائل نخواهد شد . از آن پس هم عشق و محبت  
 تو را در لای کفن سفید خود پیچیده و مانند يك تحفه گرانبھائی  
 برای دنیای دیگر خواهم رد »

« عزیزم - اکنون میدانم که آزادی تو را سلب کرده و بی  
 رحانه تو را در قفسی محبوس ساخته اند . اما گریه مکن و اندوه  
 نخواه برد . خداوند جزای بدکاران را خواهد داد . مفارقت ششماهه  
 من از شما بقدری مؤثر است که تصور میکنم قبل از اتمام مدت  
 تبعید خود را هلاک و معدوم سازم . آری برای من ممکن نیست شش



« ماه از زیارت و ملاقات محروم و بی نصیب باشم . پس اگر بتو خبر »  
 « رسید که قبل از این مدت من زندگی را وداع گفته ام مرا ببخشی »  
 « و حلال کنی و حقوق دوستی خود را از گردن من ساقط سازی . »  
 ( زباده سلامت وجودت را طالب و سرگذشت حالت را منتظر )

ارادت کیش [عبدالعلی]

در قرائت این مکتوب اشک چشم حسین آقا شدت کرده و قطرات  
 آن مانند باران بروی دست و پنجه و لباس او میریخت . این مکتوب بقدری  
 جلب دقت و توجه حسین آقا را نمود که بیک و دو دفعه از لذت خواندنش  
 سیر نشده بلکه چهار دفعه آن را قرائت کرد . یا شاید میخواست تمام عبارات  
 و جملات آن را در حافظه خود بسپرد .

آری این دوست عزیز و رفیق باوفایش بود که از راه دور بوسیله  
 قلم با او صحبت میکند و مدتی است که این بلبل شوریده از کل ملاقات  
 و زیارت دوست عزیزش محروم بوده . باغبان بی انصاف آنها را از آغوش  
 یکدیگر جدا کرده و مسافت او تا دوست عزیزش پیشتر از پنجاه فرسخ  
 است . هیچان این افکار محرك گریه و زاری حسین آقا شده يك نظر به  
 آسمان نموده دید که تاریکی و ظلمت ساطع شب را گسترده و سکوت مخصوص  
 در فضایی این خانه حکمفرما است .

## فصل بیست و ششم

تاثرات قلبی - يك تصميم مدهش - آخرين مکتوب - مرک فجع  
بعد از قرائت مکتوب آن را پیچیده و در لفافه خود گذارده و  
سپس با يك آهنك تالم انگیزی شروع باظهار بیانات ذیل کرده  
آه ای دوست عزیزم - ای رفیق با وفای من - ای کسی که در دنیای  
امروزه هیچکس و هیچ چیز را بقدر تو دوست ندارم . تو برای خاطر  
من دچار چه زحمات طاقت فرسا شدی - و چه فدا کارها کردی - آیا  
من میتوانم از عهده تلافی و قدر دانی خدمات تو برآیم ؟ هرگز ، هرگز  
نمکن نیست ! آه ای عبدالعلی خان اگر تو بودی و میدیدی من چگونه تنها  
شده و مانند اشخاص معتزل و تارک دنیا بکنجی خزیده ام . افسوس که  
نمیدانی آزادی و راحت من بالمره از من سلب شده . فراق تو بسی ناگوارتر  
و سنگین تر از همه اینهاست . آه پدری انصاف و بی مروت من تو را از  
من دور ساخت . من دیگر بجه امیدی سعادت آتیه خود امیدوار باشم  
در حالتی که خوش بختی و سعادت من در اثر جور و بی انصافی این پدر و  
مادر بکلی مضمحل و پایمال شده آه ، هیچکس نیست که راز درونی مرا  
بشنود و بر احوال من دلسوزی و غمخواری کند !!

تو بمن توصیه میکنی که زنده بمانم و بوصلت اجباری ملزم شوم نه  
نه ، تو اشتباه کرده ای تنها از حسن بیان و لطف مخصوصی است که نسبت  
بمن داشته !!

آه ای دوست عزیزم . اگر تو در زدم بودی تمام بد بختی های خود را فراموش میکردم . اگر تو در برم بودی تمام مصائب گذشته را از نظر دور میداختم . آه تو مایه تسلی قلب من بودی که جدا شدی ! ای بد بخت من که بکلی مأیوس و ناامید شده ام - هیچ دلخوشی وجود ندارد که مرا سعادت آتیه نوید داده و از تأثرات قلب حزینم بکاهد . از پدر و مادر مأیوسم ، از دوستان دیگر هم نومید نه ، بلکه از محیط و روزگار هم مأیوس اما بك باس سنگین و هلاکت آور !

تنها اطمینان من بقو بود آهم که از نظرم دوری . آه حتی من از نوشتن مراسلات برای تو ممنوع و هیچ وسیله در دست ندارم که بتوانم از تأثرات درونی خود ترا آگاه سازم .

نه عزیزم ، نوزنده باش و سعادتمند شو که لایق زندگانی و سعادت هستی ، تو حق حیات داری ز. را پدر و مادر و اقوام و عشیره و تمام فامیلت تو را دوست میدارند . تو مالك بك آزادی مطلق هستی که من آرافاقدم برای تو موجبات خوشبختی از هر حیث مهیا است ، تو میتوانی از عمر و زندگی خود لذت برده و سعادتمند باشی ، اما بگذار من بگویم ، بگذار معدوم شوم که مرك را هزار بار بران زندگی ترجیح میدهم ، بگذار من خود را راحت سازم که مستحق حیات نیستم ! آه هیچکس نیست که از من دلجوئی کند حتی خداوند ، این خالق موجودات مرا بکلی فراموش کرده است .

در این جمله حسین آقا بقرار شده و مانند دیوانگان بی محابا بطرف

گنجبه و محفظه اطاق رفته يك صندوقچه كوچك و ظریفی را از میان كشو گنجبه بیرون آورده و با كلیدی كه در جیبش پنهان بود درب صندوقچه را باز کرده از میان پاره اشیاء و آلات يك قاب ساعت طلا كه از یادگار دوست عزیزش عبدالعلی خان است بیرون آورده و يك نگاه حسرت آمیزی بساعت مزبور کرده و بالاخره براونيك (۱) را نیز از صندوق بدر آورد و همچنان بطرف درب اطاق رفته و از پشت بسته باچشان اشك آلود مشغول امتحان حربه مزبور شد. و سپس بیانات دلسوزش را مجدداً بشرح ذیل شروع کرد:

آه ای عبدالعلی خان - ای یار با وفا و محبوب بی همتای من، این یادگاری تو نیز فوق العاده ظریف و قشنگ است، اگر تو موفق نشدی كه كاملاً مرا مستخلص سازی اكنون این یادگاری باقیمت تو كه سمت نمائندگی از تو دارد، بقیه خدمتی كه انجامش را در عهده داشتی ادا خواهد كرد، این برونیک قشنگ و ملكوس تو را از تعقیب اقداماتی كه برای نجات من در نظر داشتی بی نیاز خواهد ساخت این یادگار نازنینت چه اندازه ظریف و زیبا است ۱۴ پس مرا ببخش كه بدون اجازه و میل قلبی تو با یادگاری تو سوء استعمال میكنم از من دلتنگ مشو و من همان تقاضای ترا در آخرین وداع خود با تو تجدید میكنم مرا فراموش مكن و ناام را از قلب نازنینت خارج مساز - خدا حافظ ای دوست و فادار عزیزم در اولین نسیمی كه بجانب دیار تو می وزند خواهش میكنم كه این بنگام مرا به تو

---

۱. براونيك از تحفه و یادگار عبدالعلی خان است كه بعد بن آقا بخشیده است

برسانند، زیرا وسایل مکاتبه و ارسال مراسلات، برای تو فعلاً مرا  
مقدور نیست.

بعد از ذکر این وصایای تأثر آور صندلی خود را در عقب میز کشیده  
صفحه کاغذی را برداشته و مشغول تحریر گردید لیکن هنوز چند سطر  
ننوشته بود که مجدداً درب اطاق را باز کرده يك نظر بآسمان نموده و  
مشاهده کرد که ماه با اشعه دلفروزش زمین را منور ساخته سکوت هراس  
انگیزی فضا را احاطه نموده و معلوم است که بیشتر از دو ساعت از شب  
میگذرد و بعد از اطمینان کامل از اینکه بالمره تنها است مجدداً درب را  
از طرف داخلی اطاق بسته و بروی صندلی خود قرار گرفت و مشغول به  
نوشتن آن مکتوب شد تا تمام گردید. این آخرین مکتوبی بود که حسین آقا بدست  
خود تحریر کرده بعد از فراغت از خوانه مکتوب آن را در پاکتی گذارده و  
عنوان آن را بشرح ذیل نوشت: آخرین مکتوب - بجناب حاجی محمد مهدی  
تاجر برسد - سپس مکتوب عبدالعلی خان را که در بغل خود گذاشته بود  
بیرون آورده بعد از بوسیدن آن کبریتی روشن و در تحت کاغذ نگاهداشت  
تا بخوبی سوخته و بجز دوده سیاه آثاری از آن باقی نماند در حالتیکه می  
گفت: ای دوست عزیزم در این بی ادبی مرا معذور دار که خط ناز نیست  
را سوزانیدم اگر من اطمینانی بحیات و زندگانی آئیده خود میداشتم این  
بهترین مرقومه دل انگیزت را مانند یکی از نفیس ترین یادکارها عزیز  
و محترم میداشتم اما افسوس میخورم که پس از مرگ من شاید این خط  
بدست اشخاصی که صلاحیت ندارند افتاده و مجدداً باعث بر زحمت نشوند

پس مرا معذور دار. ای دوست عزیز یکبار دیگر خد جافظ !  
ما محض آنکه قارئین عظامرا در پایان کتاب خود منتظر نگذاریم  
عیناً آخرین نوشته حسین آقا را بعبارانه درج می‌نمائیم : مکتوب مزبور  
حاکي شرح ذیل بود .

« بحاجی محمد مهدی ناجر - ای پدر سنگدل و بیرحم ، این آخرین  
دیدار من و تو است و از این پس از کراهت ملاقات من راحت خواهی  
شد گویا خیلی متأثر خواهید شد از اینکه مرا مشاهده کنید بایک جسد  
خون آلوده و پیدشانی شکافته ، اما بر خود گریه و سوگواری کنید نه بر  
من ، آری ای پدر بیرحم ، تو مانع ترقی و تعالی من شدی ، مقدس ترین نعمتها  
و محبوب ترین چیزها در دنیا آزادی بود ، تو آزادی مرا از دسّم گرفتی  
و نحواستی در آغوش یا در سایه آزادی زندگانی کم تو بی انصافانه مرا به  
نهمت سرقّت گرفتار ساختی ، شما دوست عزیزم را از دسّم ربودید و از  
نظرم دور ساختید ، آه ای پدر چنانیکار تو با استهزاء و سخریه های جگر  
خراش مرا آزرده نمودی و قلبم را مجروح ساختی ، جراحات قلب من تا  
دامت قیامت ترمیم ناپذیر است ، تو مرا بوصلتی مجبور و ملزم کردی که  
هرگز صلاحیت نداشت ، تو باعث شدی که راه چاره از شش جهة به من  
بیچاره مسدود گردد ، آری تو قاتل من هستی و خواهی بود ، اگر کلوله  
رولور باختیار و اراده من پیدشانی مرا مجروح ساخت این تو بودی که  
موجب آن گردیدی »

« بر من غصه و اندوه خور ، بر خود گریه و سوگواری کن ، من

خود کشتی کردم و خلاص شدم، روح جوان و ناکامم 'الی الابد' تو را لعنت و نفرین خواهد کرد، آه ای پدری انصاف اگر بدآوری خدای متعال معتقدی در روز حشر، در روز مجازات جنایتکاران، خداوند قاهر و قادر بین من و تو بعدل و انصاف حکم خواهد کرد.

« اما تو نیز زنده نخواهی ماند... یا از غصه یا از فوجاء خواهی مرد، میمیری اما مانند مقصرین و جنایتکاران، تو بر من رحم نکردی و خداوند هم رحمت خود را از تو سلب خواهد نمود، تو منتظر بودی با این وصلت تجارت کرده باشی، اما من هم چنانکه بشما مکرر گفتم از این معامله يك زبان مدهش عایدت شده و میشود، پس بمر که قابل حیات نیستی، همانطور که زندگی و آزادی مرا از دستم گرفتی آرزو میکنم که بیک مرگ فجیعی دچار شوی - اکنون گریه و زاری عجز و سوگواری بی ثمر است - همان به که از گناهان خود توبه کرده و روی بدرگاه خداوندی آورده منتظر مرگ بنشیني خدا حافظ حسین »

بعد از لحظه چند سطر ذیل را هم بر آن علاوه کرد

« اما در این دم واپسین باز مهر پدری و فرزندى مرا محرك شد که قدری از ثقل عذاب و جدائی تو بکاهم آن اینست تو تنها سبب این جنایت نشدی مادرم، آن مادر بی مهر و مروت با تو شربك جنایت است. من از او راضی نیستم و امیدوارم خدا هم از او راضی نشود. تمام امید و آرزوهای او در برابر جسد بیروح من قطع خواهد شد. اشك های چشم او که بروی صورت خونین من میریزند برای جبران و پوزش شتات ها

و سرزنش هائی که نسبت بمن گفته کافی نیستند دیگر مطلبی ندارم «  
« حسین »

بعد از فراغت از این مکتوب، بایک جرئت و قوت قلب خارق العاده که  
از شدت یاس و نومیدی او حکایت مسکرت بدون لرلر عقیده (رونیک)  
را بروی شقیقه خود نگذاشته و چرخاق آنرا فشار داد صدای اطلاق فشنگ  
و افتادن این جوان ناکام يك سرك فجیع و خود کشی جانشوزی را  
نمایش داد.

ما دیگر محتاج نیستیم که بعد از ذکر این عاقبت رقب انگیز به  
قضای بعد سردازیم ز را فاصله چند دقیقه می بینیم که همین اطاق  
مانند مملو از جمعیت شده رئیس نظامیه و يك عده آژان جسد خویشی را  
ببخارج نقل میدهند.

و حاجی محمد مهدی بدبخت را می بینیم که موی رنخ خود را کنده  
و با دو دست رفرق میگوید و میگوید: آری من گناهکارم. من باعث  
هلاک و اعدام فرزند عزیز خود شدم. آه خدا یا جنایت و گناه من آیا  
قابل عفو است؟ آه ای فرزند عزیزم، من از تو قدر دانی نکردم و تو را  
بجراکات بی رویه خود آزرده ساختم اما گناه و تقصیرم را عفو و اغماض  
کن. و بدان همین چند روزی که از عمر و حیاتم باقی است هکافات و  
انعام الهی را اگر بچشم خود به بینم در حال خود احساس خواهم کرد  
کاش اول پدر بیرت را بجزای گناهان معدوم ساخته و ساس خود را  
هلاک مسکردی ای بیچاره و بدبخت من که شایسته بد رن مجازات و



عقوبات الهی هستم . صبح روز بعد جنازهٔ این جوان بد بخت را با یک تجلیل و احترام مخصوصی حرکت داده و در یکی از بقاع متبرکه دفن کردند .

جوانان در عزای او لباس ماتم پوشیدند . و طبق های کل برمنزار او نثار کردند یکماه بعد نیز حاجی محمد مهدی دنیا را وداع گفته رخت بسرای دیگر کشید تا محاکمه و مجازات شود

(خاتمه)

---

## اخطار

بعد از انتشار حسین آقازندگانی پدر و مادر این جوان نهایت رقت آور است که مؤلف محترم از شرح و تفصیل آن فعلا صرف نظر کرده است چنانچه قارئین محترم در خبر بد این رساله سبقت نمایند ما بطبع و نشر جلد نافی آن مبادرت مینمائیم

— حسین اقبال کتابچی —

---

در مطبعة سعادت بطبع رسید

فارتین محترم اول تصحیح فرموده بعد مطالعه کنند

| صفحه | سطر | غلط           | صحیح           |
|------|-----|---------------|----------------|
| ۴    | ۹   | فصایل         | خصایل          |
| ۴    | ۱۳  | متحدده        | متخذہ          |
| ۱۴   | ۸   | شنا کرده      | شناور گردیده   |
| ۲۳   | ۵   | مزخرفرات      | مزخرفات        |
| ۳۴   | ۱۹  | بشوم          | نشوم           |
| ۳۶   | ۱۱  | اریقی را      | رتبی را        |
| ۳۷   | ۶   | و بواسه       | و بواسطه       |
| ۳۷   | ۱۰  | مادرت بپذیر   | مادرت را بپذیر |
| ۳۸   | ۱۵  | بر هفاهت      | برسفاهت        |
| ۳۸   | ۱۸  | برای دین      | برای این       |
| ۳۸   | ۲۰  | و ماده        | و مادر         |
| ۴۹   | ۶   | عزیزم من مستم | عزیزم من هستم  |
| ۵۱   | ۳   | مخیل          | مخل            |
| ۵۶   | ۱۵  | تفرس          | تفحص           |
| ۶۴   | ۲   | عجب مهري      | عجب مهربانی    |
| ۶۶   | ۱۱  | محررم ماندم   | محروم ماندم    |
| ۶۷   | ۱۸  | قبیل تحصیلات  | قبیل تحمیلات   |
| ۶۸   | ۸   | نتایج سودی    | نتایج سوئی     |
| ۶۸   | ۱۱  | صحبت          | صحبت           |
| ۷۲   | ۱۷  | در اید        | دارید          |
| ۷۶   | ۲   | کوناه         | گویا           |

|                     |                 |    |     |
|---------------------|-----------------|----|-----|
| اینکه               | این يك كه       | ۲۰ | ۸۱  |
| تسامح               | تصامح           | ۱۲ | ۸۳  |
| خوش بختی شما میدانم | خوش بختی میدانم | ۱۰ | ۸۴  |
| اراده               | ازاده           | ۱۱ | ۱۰۰ |
| با عدم وسایل        | با وسایل        | ۱۲ | ۱۰۱ |
| جوان                | اجوان           | ۹  | ۱۰۲ |
| در اطاقها نیز       | در افها نیز     | ۱۶ | ۱۰۷ |
| اطراف کوچه ها       | اطراف و چه ها   | ۱۶ | ۱۰۹ |
| دو قسمت             | دو قست          | ۷  | ۱۱۴ |
| در پس پرده عفت      | در پس شده عفت   | ۶  | ۱۲۶ |
| نصوراتش             | صوراتش          | ۸  | ۱۳۰ |
| بدر آورده           | بدر آمده        | ۲  | ۱۳۱ |
| نشئه                | نشعه            | ۳  | ۱۴۵ |
| خست و تنك           | خشت و منك       | ۴  | ۱۴۷ |
| در صورتیکه          | در صوتیکه       | ۷  | ۱۴۷ |
| از فرط              | از فرت          | ۱۱ | ۱۵۶ |
| تحقیق               | تحیق            | ۱۶ | ۱۵۶ |
| و حقایق             | و حام بیقین     | ۱۹ | ۱۶۰ |
| قونسولگری           | فرانسولگری      | ۵  | ۱۶۳ |
| مستحفظ              | مستحفظ          | ۱۲ | ۱۶۳ |
| نزد پدر رفته        | نزد پدر رفته    | ۳  | ۱۶۹ |



# تذکر

کتابخانه اقبال برای وصول بمقصود یعنی بزرگترین خدمت جامعه مخصوصاً جهت پیشرفت مقاصد حقّه مصالحین و محصلات و سهولت امر تدریس یکدوره کتب کلاسیکی با رعایت مواد پروگرام وزارت جلیله معارف طبع و بقیمت نازل بمشترکین عظام تقدیم می نماید و باولیای محترم مدارس از قیمت معمول تخفیف داده میشود - کتابهای اختصاصی کتابخانه مزبور که از هر حیث مرغوب و مطلوبست از نمره يك تا هرچه تعدادشود مرقوم و مندرج است و نیز کتابخانه مزبور اقسام تقاویم دیواری و بغلی و دفتری و غیره را بمناسب نیز قیمت تقدیم مشتریان محترم می نماید



CALL No.

191552

ACC. NO.

۲۳۵۲

AUTHOR

میرزا محمد خان جودی

TITLE

وصلت اجباری

۱۹۲۰

۲۳۵۲

۱۹۱۵۵۲

میرزا محمد خان جودی

وصلت اجباری

Date

No.

Date

No.



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

